

---

;

1  
1  
1  
1



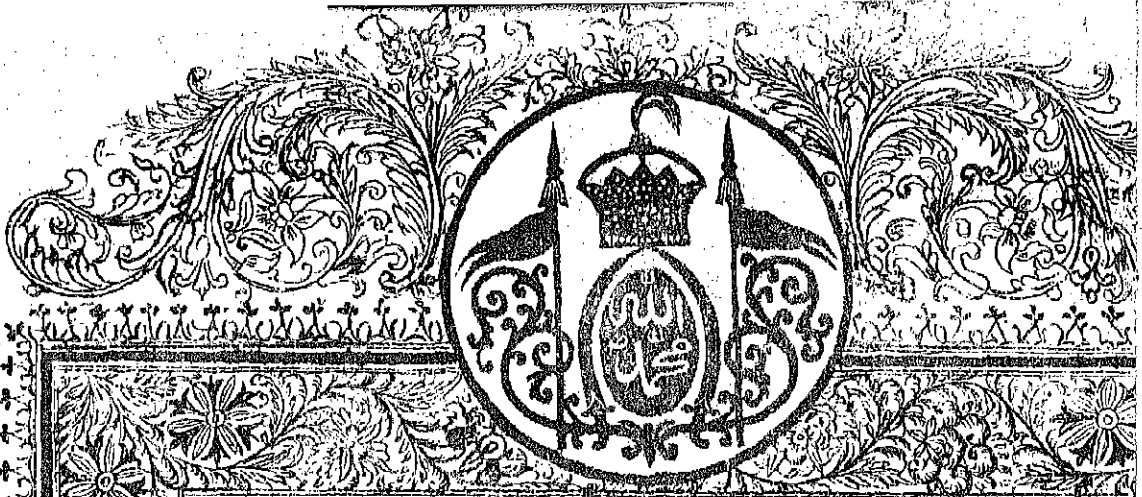
خلق الله سبحانه وتعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

طه في احوالها من رايه

طبخ المالح المطالع





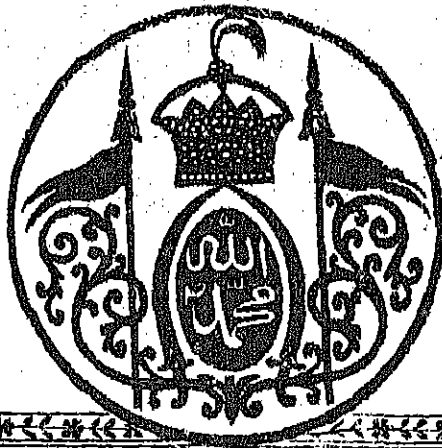
سند لفظ محرم ای کتاب است

کامایعریه سی بجای نامہ لو

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الهي کو معر از عیوب و مستی

بعشق او گشت مستی اگر پیر است

نهان در سمره و انداز و عجب و مازو

نمایان جلوه حسن جمالش از میثا

نیم سیر بر نیکو شیم چه بهره

بیزم شوق دیدش مهر خاورید

همان نکش بخبر و کل چه در شهر و صحرا

بهار گل خزان می بسویش سکنه

چنان طاهر که حسن نیک از حیره

نی کو مبر از زوال و حقیقت

ل اوست درستی چه در بالا چه در پستی

بان از نوحه و آه و فغان و شیون

وزان نورا و در خاک باد و آبه و آتش

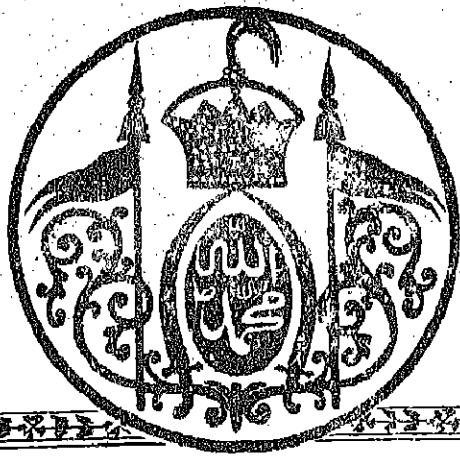
خج طره سنبه صدای نوحه بلبل

شق روی صغش ماه کامل حاکم

ز شسته است اندام و کر عطر است اندام

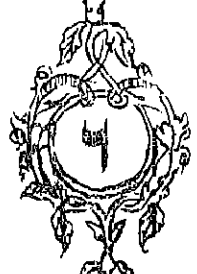
برورد و کجیف می صدای کر و با

آن هستی که از مرآت کنی عکس

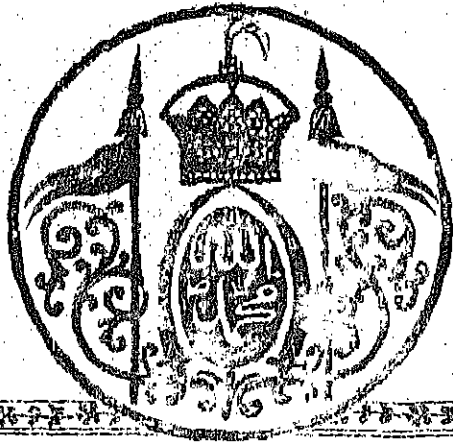


توئی اول توئی آخر توئی باطن توئی ظاهر	توئی ملجائ توئی مبدائ توئی ماو اتوئی نشا
توئی عاشق توئی شائق توئی خالق توئی راز و نیاز	توئی فائق توئی سابق توئی صادق توئی مینا
ترا خواهم ترا جویم ترا تو خواهم ترا گویم	براه عشق تو پیویم بر ارم ترا تو سوا
چمن قهر و زندان من از مهر تو بستان	قهر از نور تو رخشان کنست فیض تو خا
همه علم و نوال جود و امزش ترا بخور	همه کبر و عن و غر و کبریتانی ترا زور
بیخ و دات بی متای تو آیدین انجلیک	شاهای صفات یحیی و یسایه استیلا
جمال حدت و اشکار از کثرت هسته	کمال قدرت و انجمنی در پرده شیا
کوی شد طلیحان راه و کمر بر شمشیر	کوی شد کعبه اسلام و کای محمد ترسیا
کوی کسوف و یوسف نهشته زنده	کوی اغماض از حال بحیر گشته بی پروا

این کتاب از کتابخانه  
مکتبته سلطنتیه  
کتابخانه  
دراجه اوله  
آذربایجان  
است



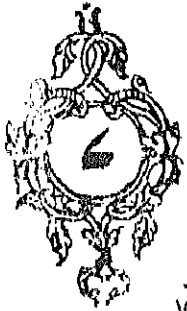
این کتاب از کتابخانه  
مکتبته سلطنتیه  
کتابخانه  
دراجه اوله  
آذربایجان  
است



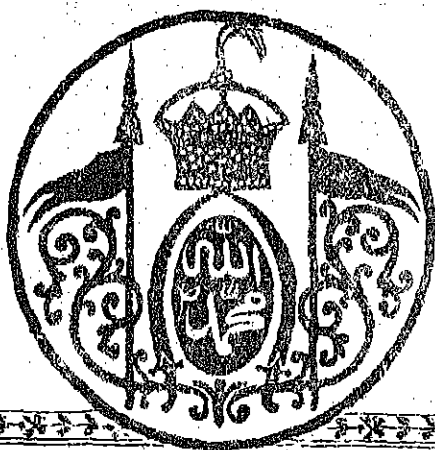
که امیر را اردو بزرگتر  
 کنی ندان و دولت کن از غیرت  
 کنی اردو نمایش حسن پرده سوزاوی  
 رسول مصطفی ختم سل محبوب جزوه  
 اساس رسالت و پیکار آب و  
 طراز برق دولت خوش چو  
 زیناب نبوت کو هر چه خفته  
 بود و شور سحران کلامی سر زیناب  
 شکی که قوت عاجز نواز بیا علی او

کنی ناز غیبی را انبیا به خضر  
 جلیل آرا شود بر و گلستان  
 نمان در برنج کبری پیدای  
 به برج توکل مهر چرخ شرف  
 مشار آیت سین بهار جنت  
 نگار پر عجم در بهار روضه  
 رموز آموز ما و حیطه علم  
 هم آید و نثار قوسین آید آن  
 بهر و هر چه بر چرخ خضر

دوستان  
 خدمت  
 مع  
 مع  
 بران  
 بران

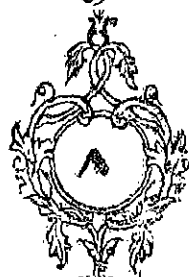


نقد  
 مع  
 مع  
 مع  
 مع  
 مع

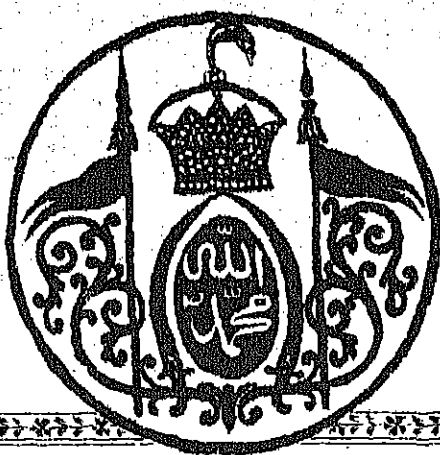


بروشکام سجا نعره بشیر و شیرین	نشاط از خواب شوخی از خرام و نشسته از صبا
عرق الوجه شمش در زرم کبیری	بدانی روح را کریان کاش از تمام اعضا
حسودش چون نیا بشد ز درون کام	که خونها میشود از تیغش و بدن صفا
نمرا نیر اچنان بر بودش از کبیری	که نماید کجی چشم خمار غشیه بر پا
نیش بر بچه نیکون مانی بربا	و یا چهره نو چسری فراز کوه مانو
مخطط عارش مخلوق استنزل بانی	معنبر کمسوی او قره الوشقای مروا
بجاشش چو دو خاک از دست او	نرشته معدن لولو برشته نخا خرما
ایا در برم نعمت عنایب سدره	ایا در محفل حمت شاخان آت
بفرقان سالت ذات پاکت کشت	بفرمان جلاست نام نامی توشا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری  
کتاب: ...  
نسخه: ...  
تاریخ: ...







چه آن چشم خدایم چه آن کیسوی غمخیز	چه آن دست کهر بار و چون بعل انشا
ز روید غنچه از عجب نباشد شک	نبار و ابر و نسیان خیزد و عالا
کلاب افشانی ابر نوالت میکند	نخار نوم از هر سره غبار صحران
شکستی خورده از سلاک کمداریه	مسلسل خیزی لب تیان یارم و یغما
بعالم کریم خلق او دست اندازد	چو عوری برود توری خار سرش
نوالت کریم افشاندی اندر سنگ	شدی چو لب یوسف بر من بر کمر
سنان کش نیزه خطی تو مار سیت	سمان یاری مست اندر هاشم
رو و در جوف غم بر گرفت شمشیر سوز	عظام مردگان از قبرها بجهت آسیا
بر کاشش از بقد بر سپهر می	شود و در دم دو پیکر قاشش مانند جوا

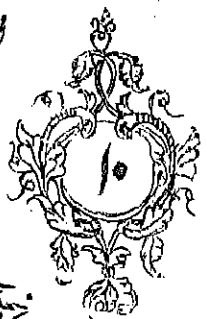
۹  
 سنه ۱۲۸۵  
 ماه ۱۲  
 روز ۱۵  
 قمری  
 سنه ۱۲۸۵  
 ماه ۱۲  
 روز ۱۵  
 قمری  
 سنه ۱۲۸۵  
 ماه ۱۲  
 روز ۱۵  
 قمری



شکسته بازوی سیمغ و سبزه سپهر  
 معنبر مال طوطی بال برق اندام و  
 و منش مرغوله لیلی و نعلش اسبوی غدا  
 به او افی کشایدت ازین دنیا و مهبیا  
 و مندر از بکشان بپشت مان فرنگی رضا  
 ثوابت را از ان کشته لاحتی رخ استخا  
 بقهرت در بساتین خبان شمع و با  
 دم غنیمت بهضمار و غنا از باناکان و نسا  
 کران شد چون کاب تو سوی دنیا و مهبیا

مکمل با پر و مخم همه نازت که جولان  
 فلک سیر و ملک طیر و انشال و پیدایی  
 کاش کیسوی سلمی فسانش طره پیر  
 همین بس مع جولان آبی مکان  
 برای نظم عالم پیشکار اجاب تو  
 نشد چون کرم جنبش بهر تخیل شان تو  
 زهرت عرصه و فوخ نماید زینت  
 بلد اجساد و حساب و ترا روح اسیمه  
 سبکست از جهان این سبک پوی

لعل  
 هم  
 بر  
 این  
 دنیا  
 و  
 مهبیا  
 و  
 نسا  
 کران  
 شد  
 چون  
 کاب  
 تو  
 سوی  
 دنیا  
 و  
 مهبیا



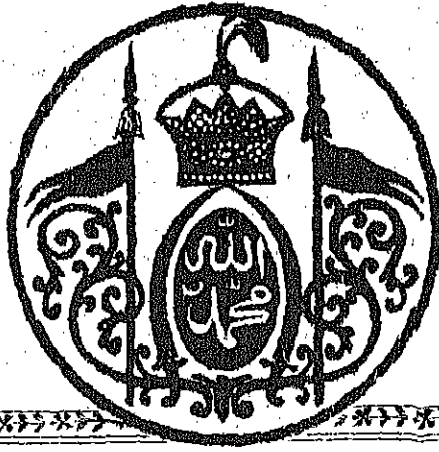




فرست آرمش و رخت پی نواب	بختی این و غلطان کو سر بحرین و شام
که میدارم بطرف خاص صد نه ناز	پله دریاب از طرز تطف با و شاه
و گریه بسوی من شود فرم فلک	نیزداری نظر بر من فرستم چه حیرت
ادب گوید ده آنکس عنان حصا	کنون حشمت شکاک بسرا تا دم
پسوزین پیشتر در وادی ح و صفا	مروین پیشتر نهاده در راهت خوانی
کنون بدست شوز با و این شوی	چکام ختم کردی بر ستایشها بجا
بلن دست بغل عالی شیرین است	بش با صدف حورهای را
تجرب و عاریت کونه نمودم به	اشات فخرین اغیبتی من و قفا
سحاب از چرخ و قطره بار و اقطره	الاما در جهان پدید شود از یاری

کتابخانه  
مکتب  
تاریخی  
تهران



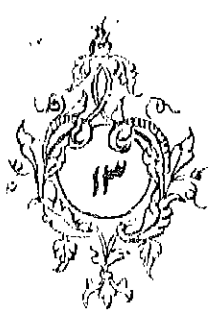


بیاد و با هزاران عجز پیش خادمان تو  
کمان شمشیر و تیغ و شمشیر جهان آرا

## مصحح ایضاً المومنین حضرت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ

سحر که خسر و خاوند و کشاد و تقا	کشید سر کمر یسان با خیر مهاب
عروس و همسر پوشید برقع برین	عجز و چرخ ز برکت و قیر کونہ شب
فساد مال چو سب از آتشین	گر خیت طلعت شب همچو سمدیده غاب
شعاع کستر چالاک و چرب دست ضیا	کشید بر در طلعات سیمون جلیا
پی علاج خمار شبان بتان نجوم	یکان یکان همه بستند چشم و شوخ
صبای نخله بیند و نسیم غالیه سیا	فکند چادر نعت کباشن شاد و آ
وماغ لاله بویایه هوا فر کوم	و بان عنخه بر طیب آب زلفا

مصحح ایضاً المومنین حضرت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ



مصحح ایضاً المومنین حضرت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ





شعشع بوسلمون جلوه محو

زمین لاله خود روی جام شیدر

برای دفع شرخواب غیبی کشیم

سحر و سحر کنز نوای بلبل سحر

سحر و سحر کہ غصہ آفرین

سحر و سحر تا دوزخی شب

سحر و سیدنی عیش عالمی لکین

کھنیز کی حسودانِ شمال و جنوب

کرمی عشق لبِ لعل و اغزل چو شبنم

شکوہ طرب اکینہ پر کشید حجاب

فلاک بچہ شش شفق سا گیند

فشانده برنج کله همنه از قطر کله

عیان کنجِ مہین گشت سخنِ چکاوک

چهند ورره و برزن صبهو حیان

بیتع صبح سُبُح از عاشق بنمایا

دولم نہ بیچ جاوٹ کیونہ کو نہ غبار

وَمِنْ جُورِ اقْرَابِ بْنِ الْحَمَّادِ

و می بھر ری های چمن گلزار چمنستان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



۵۰ سارون  
مزار دستخان ۱۲  
بربان حاج ۵۰  
عقدا با فقم شمس ۱۲



بگر بنارالم چون سپند در محرم  
سفید شسته چنان می شنید باین  
کمی نشد که غبارالم در دل شود  
چو سینه بستم نامهای سینه کشا  
به عمرت از نهم دل و کرچه چاره کنم  
اگر سوال کنم حاجتی ز کس آرد  
چرا زنت دمی دست رو بیدین  
دوای در دل خویش از کجا آم  
مگر روم بی مندر پادرو بری کسی

ولی بلرزه عرس مثل قطره سیما  
کین سحر رنگ نیکر و بصره از خضاب  
بجوش آن اشکم نزار چون سیلاب  
که شسته کثرت ناسور و دم تقاب  
که عشرت از دو جهان شسته چون فایا  
بب نیامده بر روان سوال آرد  
که بھر تار نفس مست خاغم مضرا  
چو مری سوی من افکنند نگاه آرد  
که نام نامی او مست یب چار تما

کتاب  
نصف اول





وزیرِ شاہِ سلِ آصف سلیمان جاہ

خطیب عزت و عنوان خطیب

قر و ساده و کرسی پرینز هرب

و ہم سپہرِ جلال و نہم ہشتِ نوال

الرفيق وخشد الكلب حشش

پیش خرم و شیرین فسانه و قش

بہ ہائی مضربان کو چہ طلبش

و غلبت اور برزہا

الحمد لله رب العالمين

مَعِينِ مِلَّتِ وَنَدَبِ عَمْرِ بْنِ خَطَّابٍ

سَنَوْنَ كَمِثْلِهِ دِينَارٍ مِّنْ مَّنْبَرٍ وَمُحَرَّرًا

پسھر طارم و خلد آستان و عرب

سوم جهان کجاست این چه جایی است

دیوارِ زنک شود شبِ رخ وصال

بود چون دل من سر باز تقدیرین

ماره خاشاکه بنه قائم و سجا

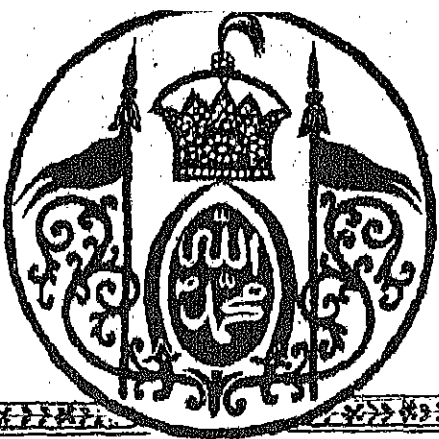
تو بانه اگر مرغ برکت ز تو آید

ن مثال کہ اطفال کو میوے دینا

عقاب  
جمع قلب و آن  
و جمع بی شمع  
و جمع و مطلق  
قلب آن در  
کلی نقص است  
او باست قلب  
خاتم و زبان  
کی بود و چنانچه  
چنین است



۱۰۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۱۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۲۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۳۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۴۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۵۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۶۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۷۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۸۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۱۹۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست  
 ۲۰۰ غرض و فواید  
 شهرت از دست



توان رینج حبیبانی که آید است

جوانه امن سخت تو بر سیریتی

به پیش نرسد رزم تو صیحه ما تو

نساخند بقصر تو هر اقلید

بدست را تو صد کان لولوی<sup>لا</sup>

خیل سازد بی محسوس تو بر ایل

بسی ماسطه فتح ابروی تغیت

عجب سمند سبک خیز زیران دی

برزم دیو ملک خصلت بنرم پری

بچاه باغ سازند چرخ را و دلا

سزود عجبون ایام را و باره شب

چنانکه مشکیه شد در طنین با

ازین سبب همه شب و نه ز نقاب

بود حقیر تر اندر خطه ز موج سراسر

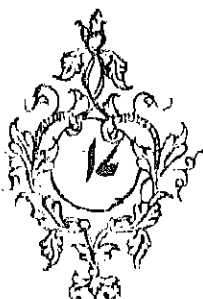
همان که رستم درستان و بهر آ

ز خون دشمن سازد و سزا کونه

که مست سرعت اویش از صبا و سحر

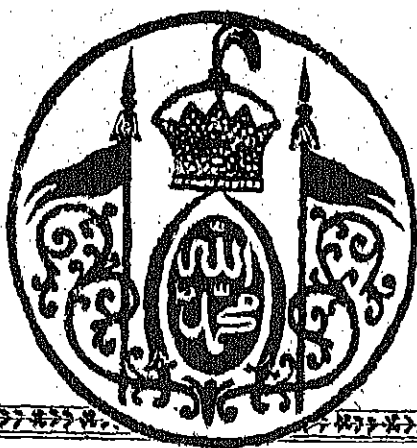
بجز عقل و ناک بعزم و نه رستا

در این صحنه  
نمودار شده است  
از این جهت  
که در این صحنه  
نمودار شده است  
از این جهت  
که در این صحنه  
نمودار شده است  
از این جهت



الله اعلم

سوره حمد



پی سوار تو سحر اکبر نمی بین	برای دفع شیاطین دین چو تیر شهاب
تبارک الله از ان تو سن مجرّه کام	ستاره منج و شریاستام ماه کام
زمین ثبات فلک سیر و باد ز قناری	که با کمال جلالت که دُها ب یاب
به ضرب ستم شکن پشت کردن میخ	کجاک زنده سر نعلش بر زنده میخ
خوشامیکه طواف حریم تو کند	همیشه تادم محشر مشابّه کرد
پداجالت آنکس که سر نسا تو	ز ابروان تو بیند چو عنبرین
پی ملاحظه ارتفاع میردین	کف تو ساختن ایزد شکل
نظام عالم دیگر قصه چو انبیا	نجسته ذات ترا خواند بهر استصا
فلک بوی خصال تو نافه بین	زمین بهر خست خلق تو کان

این شعر در کتاب  
تذکره شاهی  
در وصف شاه  
چهارم  
درج شده است



این شعر در کتاب  
تذکره شاهی  
در وصف شاه  
چهارم  
درج شده است





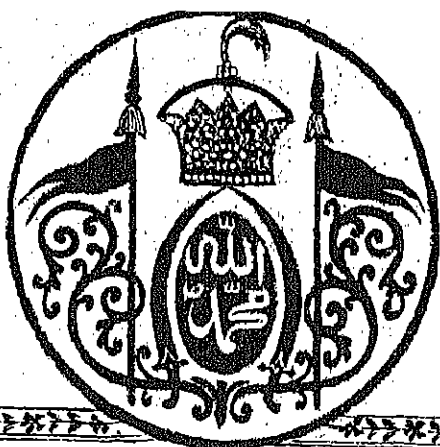
بجوش مهر تو خون اینجوشد صحرای بق  
چو جبریل بدرگاه تو هست از سینه  
مجاوران سریم ترا همی کو  
چنان بلب نشود گردن فوج فوج  
چه گویم از برش خجرت که چون ضی  
اگر نگاه کنم در علو حست تو  
و کز خطا برود دشمنای تو  
بسوز سحر تو چندان نموده ام دریا  
ولی چه سود که زامراض و فکر اندو

شود چو ارقم پیمین در بدن اعصاب  
 بزنگار ضوآن رخت تو صید  
 لکاک برش کش طوبی انهم و نایب  
 که احتساب تو کردیده است طوبی قفا  
 جاحش دیکه ضرب نشسته زار و سزا  
 بدل نسازم آنرا بصد شزار و آوا  
 فرشته بوشه ند بر خط از او ضوا  
 که دود آسم بر روی چرخ گشته حجاب  
 شبانه روز بحبان صید غنا و عذاب

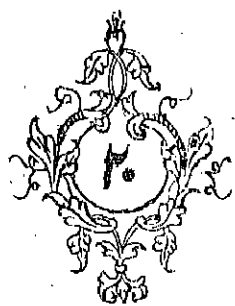
۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

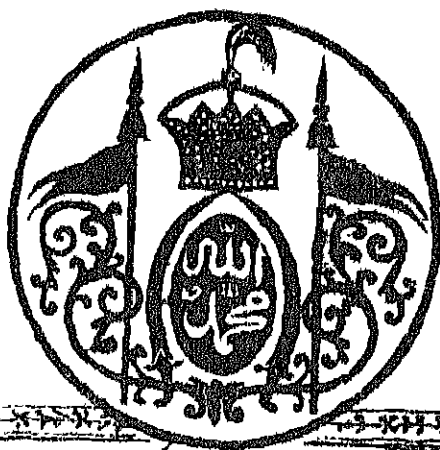
۱۵۰ قول حضرت محمد  
 ۱۵۱ قول حضرت علی  
 ۱۵۲ قول حضرت عباس  
 ۱۵۳ قول حضرت زین العابدین  
 ۱۵۴ قول حضرت جعفر صادق  
 ۱۵۵ قول حضرت موسی کاظم  
 ۱۵۶ قول حضرت علی نقی  
 ۱۵۷ قول حضرت محمد باقر  
 ۱۵۸ قول حضرت آقا محمد تقی  
 ۱۵۹ قول حضرت آقا محمد علی  
 ۱۶۰ قول حضرت آقا محمد رضا



خدايکامانا اوصاف کن که تا بجای	بمانم از صدمات و غموم سینه کجا
بچار موجه هستی تو ناخدا هستی	غریق بجز بحر غم مرا در یاب
اکبر برانی بازت سپاس خواهم داشت	که کفر هست شکایت بند بآب
و که بخوانی طب لسان بخوانم	بشکر بذر نوال تو تا بر و جاب
بغیر از دجابه سؤل و شان	به خشمت خلفا و بعصت اصحاب
بان فوج بیابان که بلای	بحق او که بنوشید زهر چون حلا
بان ائمه شش عشر که دست	نموده عطف عن شان کنجی راه
باولیای جهان باصفیای	بسینه صافی او تا دو پا کی اقطاب
که عرض کن همه حاجات ترن به	بسورشی که شود سنک از شنید آب



جواب شکر از کلام  
منتی الله



خسبہ کرچہ بطول انچ ۱۰

سنو ز اشارہ است دل کہ تا مخبر

ہمارے ہوش سیاہ و زیادہ تر

قصیدہ ختم نسایا بردعا کہ می آید

ہمیشہ تاکہ نسایہ تقسیم خوان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی و سبب سازد و شمع

نہیں کہ درین خاک پاک قدرت

یقین کہ در عالم سخنبرد از اطناب

سائل دست کویدم کہیں!

کہ اطمینان و بنفیت کثیر

کلمہ شکستہ اجابت حق پی اطرا

در شش رشتہ پرین عمل کو عنایت

بہجہ نوحہ کہ تا کہ میل بیتا

یکی پرسیمنوی است که بنام عباد

سید بن سید

منقبت امام رضا من حضرت علی موسی رضا علیہ السلام

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

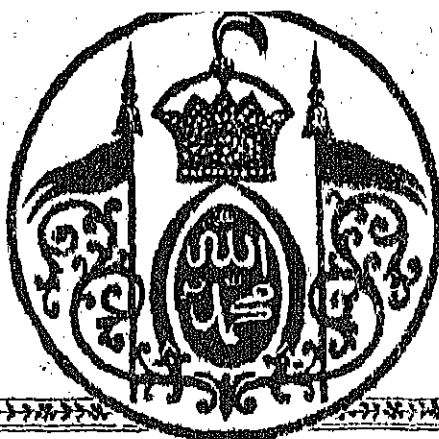


تأشسته ووزلف سلسل آفتاب	داری زیر هر خشم هر خیر آفتاب
قدت قیامت رخت مهر خورشید	یک نیره دورتر نشود از آفتاب
حال مغربین بر سپهر آیین	یا این ستان کموان آفتاب
یاسندوی نشسته در آغوش عین	یا سایه کرده کلاه ابری بر آفتاب
رخسار دلفروز تو کوکب پرده	از شب کشد بفرق سیاه آفتاب
لعل تو در آینه از رخ و رخ فراز	در خلد هست مهر و در کمر آفتاب
تا بد ز تاب حبه تو بایست	باشد ز عکس می تو بایست آفتاب
دریا بیا حسن تو که موج زن شود	که در بطن هر صدفی کو آفتاب
از خط کشین حسن تو طغرای عین	بر صفحه که هست از این آفتاب



نور آفتاب  
در هر خشم  
هر خیر آفتاب

دورتر نشود  
از آفتاب  
یا این ستان  
کموان آفتاب  
یا سایه کرده  
کلاه ابری  
بر آفتاب  
از شب کشد  
بفرق سیاه  
آفتاب  
در خلد هست  
مهر و در کمر  
آفتاب  
باشد ز عکس  
می تو بایست  
آفتاب  
که در بطن  
هر صدفی کو  
آفتاب  
بر صفحه که  
هست از این  
آفتاب



پروین گاست جبهه تو اعراسی بر  
 بنیم ز پنجه تو در اغوش نشین  
 داری دهل لب چونکین شنشی  
 بدرالدجی امام ضاسر و ریکه  
 ارغنده شیر رزمی که خوفش  
 شای که از طپا نچ که دران فوج  
 ترک فلک نه ساید اگر جبهه بردش  
 بھر شمول مخزن او حازن قضا  
 باشد که حاجبان درش آتقی نیند

آغشته است یا بی کوشا آفتاب  
 سحر الخنوب شفق و در آفتاب  
 کور او ضعیف گشته و چاکر آفتاب  
 روشن چون شمس در خضر آفتاب  
 چون روبه ضعیف شدن لاف آفتاب  
 کرد و کبود چهره چونیلو آفتاب  
 فی الفوش از شعاع زنده خیر آفتاب  
 پیدا نمود صوت قمر در آفتاب  
 بر آورد و مال مساشیر آفتاب

این بیت در کتاب  
 تاریخ طبرستان  
 در وصف  
 قتل  
 شاه  
 اسماعیل  
 در  
 سنه  
 ۶۳۳  
 قمری  
 در  
 سنه  
 ۱۲۳۳  
 شمسی  
 در  
 سنه  
 ۱۸۱۸  
 قمری  
 در  
 سنه  
 ۱۸۱۸  
 شمسی  
 در  
 سنه  
 ۱۸۱۸  
 قمری  
 در  
 سنه  
 ۱۸۱۸  
 شمسی



این بیت در کتاب  
 تاریخ طبرستان  
 در وصف  
 قتل  
 شاه  
 اسماعیل  
 در  
 سنه  
 ۶۳۳  
 قمری  
 در  
 سنه  
 ۱۲۳۳  
 شمسی  
 در  
 سنه  
 ۱۸۱۸  
 قمری  
 در  
 سنه  
 ۱۸۱۸  
 شمسی



است از خست آفتاب

می آرد از شمع دو صد یو آفتاب

در سقف کاخهای تو چون آفتاب

تا خسر بنیادی از خاک و آفتاب

عشاق و شش ز مشکونی منظر آفتاب

محبوب دست را در کشتی آفتاب

گر افکنند در خشم و در ساغر آفتاب

در روضه حلال تو سر عطر آفتاب

باشد بهر مکه تو چون محشر آفتاب

مشاطه و شش برای جوارین هم

آن سروری که سخت طبع نشینی

که خضر جلوه تو نمی گشت زین

سیرت بشوق استای تو سر

چون کمیاب چشم جهانی شدی غیر

چو شد از احتساب تو چون شیرین

در قمر خیمه سال تو مرغوبی که کشان

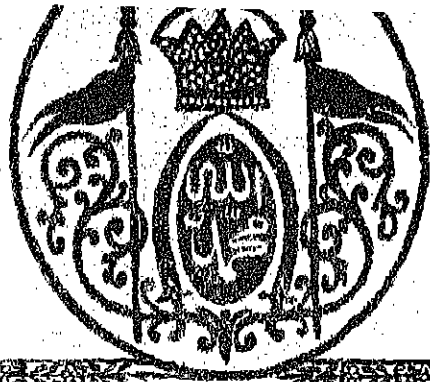
آید بکر و قصه تو چون بکر آسمان

سبک است این  
بجای آن  
جاری است  
در این  
نمی گشت  
زین



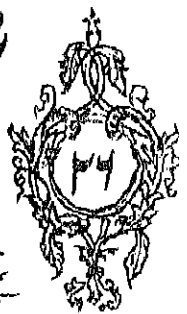
مفصل است از  
بنی  
نمی گشت  
زین  
در این  
نمی گشت  
زین

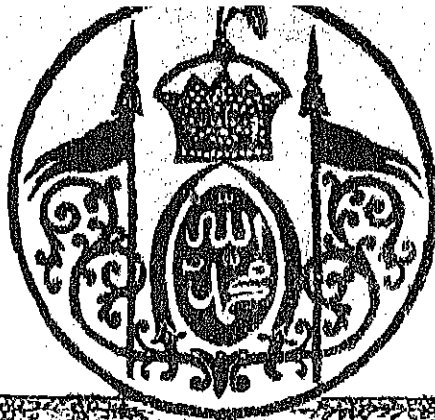




تخم خود از قبیلہ نوبخت آفتاب	باشد اگر مخالف حکم تو بر کشد
باید بتافت کعبه جهان و کعبه آفتاب	شمس سپهر شمس ایوانت کیون
گیر و مال ذات تو کر شو مرا آفتاب	نازان چو نعره و س نشیند کجا
بگذار و دست برافسر آفتاب	منکام گیر که قصر رینق تو
واندر شانه تو شکسته آفتاب	ای بر در جلال تو مدح چو
ز انسان که سپنج چایم خضر آفتاب	من مدح تو بنام شجوتین
دانه زبون چو دانه دشت و آفتاب	بدر زمره ریک شناسم کلاه
جسم چنانکه پیکر شمع و آفتاب	لیکن که اخت نازده حدت مر
راغش شمس چرخش و آفتاب	ز قمر زین شفا و تو بر خوان چاک

در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار





تا عازده نضارت ز نرنت بفرود	مالک پسر کل و سینه آفتاب
صبح امید چشم حسودت نهید	تا روز خشر که شودش سهر آفتاب

منقبت خست بید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

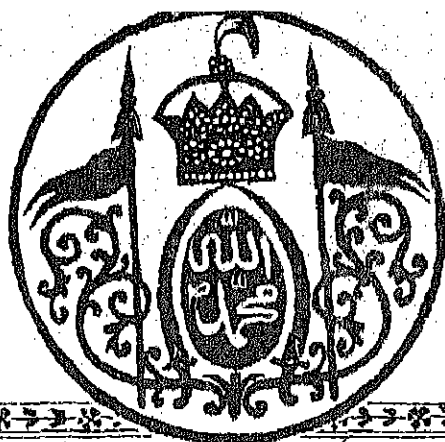
نوبهار آمد جهان را رونق دیگر گرفت	بوم و براغ غنچه و گل صد روز گرفت
قهرمان فوج و دین از بید برک و پناه گرفت	بهر قتل بمن دی سنه و بخر گرفت
ساقی بیا که نوروزی با عجز گرفت	از شقیق و راه در کف با و سه گرفت
از شمیم ضمیران و از سیم غنجان گرفت	خاک باغ و فراغ یکم نخت عین گرفت
شونجی چشمان حور العین شوق سیر گرفت	آمد از فردوس جاور ویده عین گرفت
چشمه سارینباستان آب کو گرفت	آبشار موج خیزان طعنه بر گرفت



سینه آفتاب  
مالک پسر کل  
تا روز خشر  
صبح امید چشم  
منقبت خست  
بوم و براغ  
قهرمان فوج  
ساقی بیا  
از شمیم  
شونجی چشمان  
چشمه سارینباستان

بوم و براغ  
قهرمان فوج  
ساقی بیا  
از شمیم  
شونجی چشمان  
چشمه سارینباستان

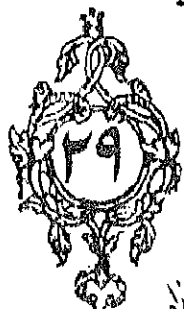




نازند قیصال مجنون شربان خوش کل  
 با حیوس فروین ارای ابرو بهسا  
 از و غور سهر می بخر بخور بزم شها  
 ماه تکین حسن سراج دین علی ابن حسن  
 آنکه با عقل فراطون بتیغ لاله کون  
 آنکه صفت افیسیم شوی سه روح نه فلک  
 بخر خط دین دولت حساب عدل او  
 اسل کلکوش بر عارض چو پینی نیا  
 مست افصال او صد خط بی اندر شود

شاخ با چون کمان این خابین گرفت  
 راه چون سبکت در بری و اوز گرفت  
 لاله امر بخت یا قوت کون مجر گرفت  
 کز نهیش لرزه اندام انجست گرفت  
 تاج از خافان ربو و باج از قیر گرفت  
 با نهیب نعره کردان کست داور گرفت  
 فتنه را بخیه شست ظلم را بتر گرفت  
 کلشن فردوس را سر شیمه کوش گرفت  
 صورت و اقبال او صد ملک بی لشکر گرفت

این شعر  
 در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 است



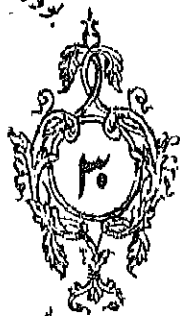
این شماره  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 است



عزم او از با حق تا سر حد خا گرفت  
ان عرض کز آتش و فوج ز جوهر گرفت  
سفت کشور از سر نو فراسنگد گرفت  
ذات او بار است بازی جمله بخور گرفت  
او جهانی با پرنک از دها میگرفت  
شش جهات صیدان با ضرب گرفت  
زناک از لعل بخش و خوش از کو گرفت  
آب از خور تاب از زبیری از او گرفت  
حسن از خشنده ز ناک از رخ گرفت

رزم او تاراج کرده بمحبوبش شمال  
 محراب  
 رحمتش چون شد شفیع عاصیان  
 خفت تا نو شایه اقبال و آغوش  
 که روز آرزو جاسپ بستند بکمر استیلا  
 رستم را بکرفت استیلمی که بزکاو<sup>۵۳</sup> سا  
 آن شهنشاهی که دست جراتت و نور  
 از در آتش نشان تیغ تو درخشان  
 کینه ورمک مصوّر آن پرند آور<sup>۵۴</sup> که  
 خال لیلای ظفر آن ترش عنبر<sup>۵۵</sup> خام

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

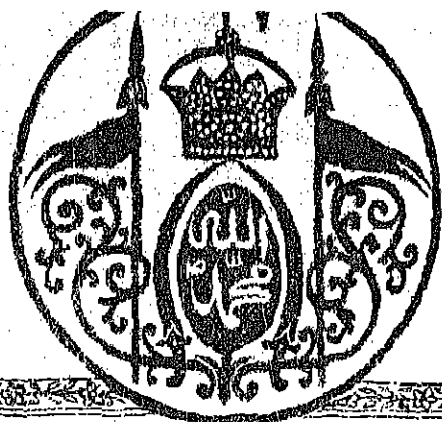


چون هم نسبت بسپت بر خط طریقت  
 سواد برقی نور و در عهدت بر خط  
 جدا نیست که از هم جدا چاک  
 آن قوی که ز نقره شد در شب غایت  
 نسر واقع افلاک بگرفته و چنگال  
 و یک از عقیق زین خبا علم  
 ملک اسجاد و کوی رنج او چون طفل  
 پنج خواهد تقدیر خم را بجا بنفش  
 زرق امیده این شسته از طوفان

این همه تندی شوخی ام از ان شکر  
 رود کی آسمان سهوا اگر فراموش  
 چرخ تری از خورشید و سپهر  
 مدتی صورت قیامت در شمع روشن  
 پیچ مکرده اگر یک مرغک لاغر  
 کوهان از اول چون در آن عمر  
 دایه انجلیح تو او را سبب گرفت  
 تا عروس ملک ملت چون فی شمع  
 بر سر از جود بی جود تو تا لنگر

این همه تندی شوخی ام از ان شکر  
 رود کی آسمان سهوا اگر فراموش  
 چرخ تری از خورشید و سپهر  
 مدتی صورت قیامت در شمع روشن  
 پیچ مکرده اگر یک مرغک لاغر  
 کوهان از اول چون در آن عمر  
 دایه انجلیح تو او را سبب گرفت  
 تا عروس ملک ملت چون فی شمع  
 بر سر از جود بی جود تو تا لنگر





پیش دست و درین بخش و در بار تو	ابرا از قوس قزح دامن بشیم تر گرفت
چیز ز دطاوس زرین بال گلکش ازل	چون قضا ابکار اوصاف در بر گرفت
لوحش الله تا کشیدم غممه در صف تو	بوسه از لبسای حشمت کمر بر گرفت
از و عایت خسروا رطب لسان خاتم	بگفت دلم آتش ز تحریر چکامه در گرفت
و انما در صفات کوشور و سربا	کز بیانش خامه اب صند بود گرفت

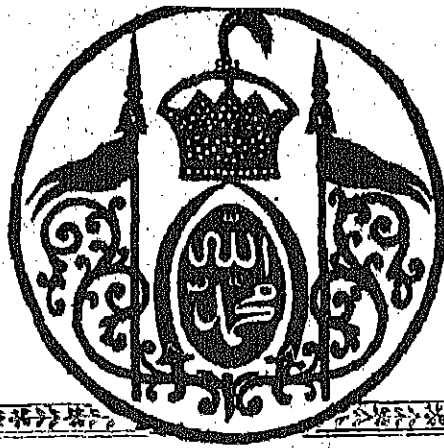
لک کار جمیع  
بوی بوی زندای  
دو چشمه زده  
دست در دل تیر  
تازان نام شام  
صفت بوی انبیا  
عکس از عین  
زینک بخت ازین



### منقبت حضرت امام باقر علیه السلام

نماز شام که عقیقه کز کار پرند	جمیده منگی در کلموی بکوبند
برای مقدم شاه شبنم کانچ سیم	شد از نجوم و داری چو خطه آیین
من از طناره مشوق محو عیش و طرب	نکار من بصداع هزار و نه و پنجاه

نماز شام که عقیقه کز کار پرند  
برای مقدم شاه شبنم کانچ سیم  
من از طناره مشوق محو عیش و طرب  
نکار من بصداع هزار و نه و پنجاه



نمود فازه شس اعجاز انشقاق  
 پچید از صد فی سگاس <sup>شهر</sup> لولوی  
 گرفت زکات شکر فی غذا <sup>نشد</sup> کلکونش  
 بخشم و غمره چه جنک او قاده <sup>که پس</sup> بد  
 چو یافتم بنمارش بنجاد می کهنتم  
 بکیر جام مل طسح نو بهار اند  
 سبک برفت و سبک آو سبک آو  
 ز باد و ساغری سانه چنان  
 ورون لعل لب او بختیم راحی

بداد با سگاس او دو هلال را پیوند  
 بر خیت شو خرموشی میان <sup>که</sup> شیرین  
 قناد طرزه شکستی به تابدار <sup>کمست</sup>  
 پی خرابی نغمسای عاشق <sup>نشد</sup> پیا  
 که زو و آر حقیق و در کث <sup>نشد</sup> اوده به  
 بیار جو <sup>و</sup> سفتی و نقل <sup>و</sup> نغمه <sup>و</sup> کفت  
 همه ز لوز و شراب و کباب <sup>خند</sup> خدا  
 که غرق بحر عرق شد ز موج <sup>نشد</sup> آس  
 که از رواج آن روح <sup>خسند</sup> میشدی

در این کتاب  
 و خوار باشد از قضا  
 و چون  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب



منقح در این کتاب  
 بصورتی اصانت  
 که ده شده  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب



می که در روی اقتد اگر بروی من	ز دره دره بخیزد فلک فلک کند
می که چون بچشد قطره ضریرا	سوا از ناک پدید بپاید از خند
می که بسرعه اوار بگام زال و	کند بناخن سر سوده صد هزار
فروغ سینت و نور بصر و قوت	نشاط جان قوام بدن عیر
از وکیل جوهران حسله بدله سرا	از و سفیه بمسال حکیم و ابر
بشید چون ز می لعل ساعری	جای بستم عدم فت و کشت مست
بلید بر رخ روشن و وز غلبه	کشید از سر و آنخوش ز زنگار پند
بد اورخصت وصل و حریف خود و	نمراه کرد ز جوش نرالا ف و
نهاد بلب و گفت بودی بگن	تو و حن ای تو این نه خشک تا کنی

اینکه در این کتاب  
چون در این کتاب  
چون در این کتاب  
چون در این کتاب



در این کتاب  
چون در این کتاب  
چون در این کتاب  
چون در این کتاب



بیازر عشق جو ستم ایدون

باجتماع چنین قروه سرور انکیر

ملکات و ستمدیدیم از وصال هم

گذشت چون کمرگاه زلف شب

بمَج سرورین شاه اقصیا

شعبہ محسنہ موسیٰ کلیم و خصال

خدیو کوں مسکان مسکن کن کنیو

مِمَّا ارَادَ الْبَرُّ دَاوُدَ حَقَّقَ رَأَا

شکست کا وزین را کمر بضر عمید

که یک ماهه ترا در دستم بگیرد

از جای خوشی کسیم بسوق چنان آید

رسید سر کمر و در جلدی است که

سرود بادف و چنگ و پیچید

که است سده او ۵۴۹ سپهر

خیلی سخت و اوریں نہ مسیح اور

کرست علم و عمل را و جوش او بین

هم از شکوه سلیمان زمانه را خا

نمود شیر فلک را اسیر محمد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

دولت و شایسته‌ایم  
از زبان «  
از جمله  
و منزه از ذوق  
از زبان  
از این جو  
از این دست  
از این جهان  
از این خرد و از  
سوی گنبد ۱۲





بنای کاخ تو بهتر ز خلد مست است  
 بامهای قصور تو از سپهر روق  
 شود مثابه تنزیل واجبیم<sup>التعظیم</sup>  
 چنان نظیر تو باشد بعالم کائنات  
 طراز موی میان هلال کردارت  
 بصیت برش او آفرینش منون  
 تبارک الله ز اسپ بکروت کثرت  
 قمر کاب و حل سیت و ستاره  
 پر و چو زنگ بنج عاشقان عجم

دران زو سمنه ابروی حوریان آینه  
 بصحن های یاض تو از بستره<sup>سجده</sup>  
 اگر ز کار و دست استم تو سپهر<sup>سجده</sup>  
 که مام و سر تراوه است چون فتنه  
 بود قضای مجسم نه برق تاب<sup>سجده</sup>  
 جدا شود بعدم از دل کمال<sup>سجده</sup>  
 زمانه ثانی آن کو هرین<sup>سجده</sup>  
 پسر کروش و شیر او<sup>سجده</sup> و صبا<sup>سجده</sup>  
 ز عالمی که در آن نام نازیانه<sup>سجده</sup>

دران زو سمنه ابروی حوریان آینه  
 بصحن های یاض تو از بستره  
 اگر ز کار و دست استم تو سپهر  
 که مام و سر تراوه است چون فتنه  
 بود قضای مجسم نه برق تاب  
 جدا شود بعدم از دل کمال  
 زمانه ثانی آن کو هرین  
 پسر کروش و شیر او و صبا  
 ز عالمی که در آن نام نازیانه



دران زو سمنه ابروی حوریان آینه  
 بصحن های یاض تو از بستره  
 اگر ز کار و دست استم تو سپهر  
 که مام و سر تراوه است چون فتنه  
 بود قضای مجسم نه برق تاب  
 جدا شود بعدم از دل کمال  
 زمانه ثانی آن کو هرین  
 پسر کروش و شیر او و صبا  
 ز عالمی که در آن نام نازیانه



از ان شالِ هلالِ ست خجسته تیرت  
نیسم خلق تو کز عایبِ بنفشه  
برونِ قلبِ تو حق را نداده اند  
نشده مقابلِ وی تو محسوسِ عالم  
کدایِ گوشتِ تا کشته به می شود  
رسد کس در رویِ به نکبتِ دار  
چسان به پیش تو آبی پذیرد  
بغضِ تست عذابِ بودیم پیا  
زیم کمزرتو لرز دروانِ کرشاپ

که است طبع مایون تقو قیاسند  
برند بوی عیر او عصا ره ریون  
قرون حُب تو امری بکمرده اند  
عیر صبح بالید بر رخ هر چه  
قبای طاس کرد و نجای خرقه  
ساید از حضور تو باندر و آرد  
که رشته کرمت عالی بگردد  
به نول تست نشاط خلوه و هم کند  
ز خوف رخ تو سیر قلوبند

[illegible]



چو فیلسوف بگوید که عالم سرست قدیم  
 چرا بدر که دیگر روم بر و بر سر  
 برس بداد الاحسان السیدین  
 چنانکه درج تو فرشتش نمکینم کای  
 مرارسان حسیم نشاط عیش و سرور  
 حماره تا که بنا افکنان علم و عمل  
 بسی کماله نقاب مرکب محشر  
 زبان حسامه ثواب تو ثنا گوید

پی حدوث بسیارم رستم تو او ند  
 که بجز شش عصیان لایست  
 که چرخ میکند از مدح خوانست صد  
 تو هم تغافل از حال من گوی  
 مرار مان هر هزاران خجایی چرخ  
 پی حصول قهر حریفان بجان کش  
 کند بنای حیات عدوت را چونند  
 بصد خلوص و دو صد حسن تا مران

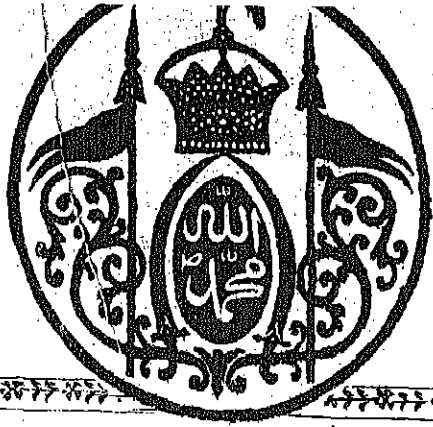
نعت

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 والصلوة والسلام  
 علی سیدنا محمد  
 وعلی آله الطاهرین  
 أجمعین



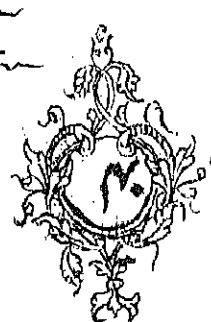
بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 والصلوة والسلام  
 علی سیدنا محمد  
 وعلی آله الطاهرین  
 أجمعین





ای کیسوی شبرنگ تو طغرائی تبار	وی طره طر در تو چون ارتم خوشا
از دشته مرکان تو خبیر همه دل	وز تر کس محسور تو عالم همه شرا
کیسوی تو آشوب جهان است معلّم	چشم تاب آموز دو صد فتنه تبار
خالی که قاده است بر جنب حطّ	حصنی است که نبشته در آن کی
در سر و ندید است کسی شلیخ بلور	شناخی شنیدیم که بسیار مرقی
آن قامت آن کردن آن سبیل زخار	اعجاز ناکشته پیچیم او لولاصار
یا قوت نخسیند و کمی الاز دل کوه	مرجان ندید بسند به تهر قلزم و خا
وین طر نه که از قفس بدق و پر بکین	این قاعن شکسته کف و کیمیا
انجوبه صبا حی است رخ آینه ریت	کو جلوه ناکشته میان دو شب

سینه



معمول اول و دوم از این کتاب است



ای شوخ جناکار و جناب و جناکار  
تا چند کره در نسیم ابروی <sup>مُتَبَرِّک</sup>  
از نهیب <sup>تالاج</sup> بشیخون فراق شد  
صبح شش چون شام غریبان <sup>تارک</sup>  
روزی نبود تا نغمه‌ی پی قلم  
کامی ناکشادی رخ من مقصد  
و قتی نزدی ساغر کی چند مدام  
ایدر که ز سوز <sup>ع</sup> نسیم تو گشته تنم داغ  
از خدایکین بهر <sup>ع</sup> دست <sup>ع</sup> اشتیاق

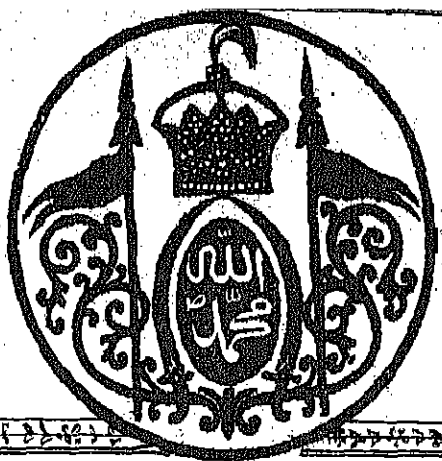
و تی که ترم خودستم کیش و شمشک  
 تا چند لب لعل بزیرد و شمشک  
 سامان تحمل بدل خسته افکار  
 شام صفت صبح قیامت آید  
 صد خن و صد عشوه و صد عمره <sup>بطرا</sup>  
 هر چند ز دم نه رفغان بر رویا  
 روزی نهادی اسیر انگشت <sup>تو</sup> مژگان  
 آیدون که زبید او تو ز قهر <sup>دل</sup> انکار  
 بنما صفت مهر مر جلا خیار

مفتی محمد رفیع الدین صاحب  
پیشوا ہندوستان  
بانی و سربراہ  
دارالافتاء دارالعلوم دیوبند



مجلس ایدر  
عزیز و نور محمدی  
بینک بکران  
صالح

محمد احمد علی  
بکر سداوی  
بنغی ان بنان  
سیان صالح  
محفوظ شفقہ  
محمود کوشہ نقار



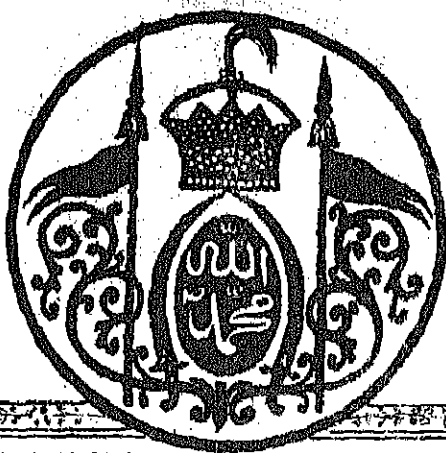
از کوشه ابرو بوجاهم کن انتشار	شوم سیر انکف می خنده سرشا
بیمار چو پیش کنی از طر بطف	صد بار و هم شرح تبو حال دل
لیکن چه توان کرد که طبعت نیما	بهر من خسته کنی فکر تیا
ای خاطر آزرده بیندیش ز خویش	و غفلت وی ایدل تاوان هله شد
برخیز ازین که بسی نوحه نموی	از دست بلاهای غم غمزد
پسند شود در نرن دل مندوی زلف	بگیر ز نطل علم است مختار
شانشه با قدر و قضا نظر و حکم	وادا بهما نکیر و جهان بخش جهاندا
سلطان مرسل خضر شبیل عالم	فرقان همدی بدو جی سیدرا <sup>۴۳</sup>
بزمارک اوتاج فاو جی شن سببا <sup>۴۴</sup>	وزر کس اوسر مه مارا غ سزاوا <sup>۴۵</sup>

شماره پنجم  
جلد اول  
تقریباً ۱۳۰۰



تقریباً ۱۳۰۰  
جلد اول  
شماره پنجم

تقریباً ۱۳۰۰  
جلد اول  
شماره پنجم



کربا و سیحانی او و چسپن آید  
 از صوتِ واجب و ناهم صوت  
 عالم بوجو و آمن از ذاتِ شریف  
 و بر بزمِ دل آرای تماشا حلیش  
 نهیش چه کند سیل با صلاح <sup>لطف</sup> سوا  
 قارون بکنزند بعدم مست حاکم  
 چون مهر گشت زخمه شود <sup>بهر ناله</sup> صیحه و ناله  
 بار و چو سحابِ کرش بر بزم  
 شاهاتو اگر حمد کنی بر صف <sup>اعدا</sup>

بلیل برود از صیف سه سینه از باریک  
چون شمع که هست از بن فانیس نمود  
چون نقطه کند و گشت نمایان چو  
ز قاری غنچه تا بن کمان شود  
داود زواید بر صحن صورت نما  
آتش کند و از برباش و نم  
چون قهر کند نار شود و نور  
وی ماه شود آب ده آروی آزا  
چند شود از رمی تو سر کرب و هوا

۲۳

ایضا در کتاب  
ی که اینجاست  
ص ۵۰ قلم بضم فاء  
و فا غایت است که  
جانان است



اعضای عدی تو میان سگم ام	پاشند که نعره رزم تو سبچار
چشم علمت دخت بر نفی تربت	قاف قلمت کرد جهان حلقه پرکا
رح تو همان خط شعاعی که نمود	زا سلام و طریقت جهان حلقه بودا
شمشیر کمر زناک عد و خوار تو کو	در نرم لب جو چو مرغ به پیکار
شیدیز تر ابلج و پستل فلاح	شیر زناک تر اپی نسب و فکرت احیا
غرغما و دم و ماه ستم برق کای	مشکین تن و آسوروش و غایب افنا
صرصر تک سیلاب و دور عد	جبریل پر و سه نخل و صاعقه کردا
غماست به پراز و چو هد هد پهلوی	آهوست بجولان و پکی ست به مصفا
مرغول دوش پرچم منجوق سلیمان	نقش قدش دایره کعب احیا

نای محمود با محرم غایت شاه شاهی که در این  
 کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب  
 است که در این کتاب است که در این کتاب



بدرین کتاب در غزل با شعرهای دیگر  
 که در این کتاب است که در این کتاب  
 است که در این کتاب است که در این کتاب



فی اجماع پاشش چو یکنبد دم پوی  
 کر وقت تها پوکشی ز غیبتش  
 وین مجرزه طسره که کیری چو زما<sup>مش</sup>  
 با موکب تو فرخ سفر کرده خا<sup>پیش</sup>  
 هم مهر تو سنان قضا ساخت<sup>سجده</sup>  
 هر قطره بحسب کرمست ابر کهریز  
 که سیف زبانی نشود یکنزد<sup>حت</sup>  
 از هیبت تو بهر نه نوشیدن<sup>باده</sup>  
 خوف غیبت می بر و اسباب<sup>تجارت</sup>

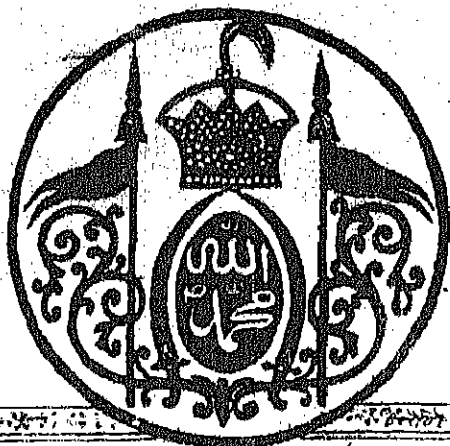
در لمح ز ملک عدم آرد خسر<sup>پای</sup>  
 چون سایه تو محو شود از نظا<sup>نظر</sup>  
 قوس فرخی شق کند کشت تو بر<sup>با</sup>  
 بادش تو حکم و حکم ساخت<sup>اقتضا</sup>  
 هم مهر تو روی قدر است پویا<sup>پای</sup>  
 سروده صحن حرمت مهر زانو<sup>اف</sup>  
 ونداش نماید بدی صوت نشا<sup>فت</sup>  
 لایست پی باده کشان دل خلا<sup>ی</sup>  
 ترسم که برو از نسیم لذت ویدا<sup>ی</sup>

این شعر را  
 بنویسند  
 در کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 در  
 عهد  
 قاجاری  
 در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 در  
 عهد  
 قاجاری



حکایت  
 در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 در  
 عهد  
 قاجاری  
 در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 در  
 عهد  
 قاجاری





اندوم بزند و مزرقات بحسی کو  
 مان این چه سرووی قلم ز مریخ  
 جائی که ثنا خوانی ست ایچون  
 و پنجه منی کا هز کیف می عشقش  
 عمل سبکبان برون یا بوبت سلا  
 شایا ملکا خسر و لا موت جنا  
 مرچید که این دیر کهن مندل بنا  
 اما زره مهر بحالم نظری کن  
 تو رحمت حقستی و نواب خطا

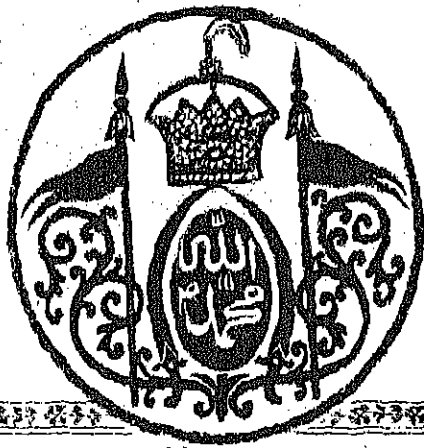
کردید بستر آن مبدیج تو کهر بار  
 هشیار شود دست ازین عوی  
 بجایست کسی را سر ارش اینکا  
 در قفس در آید به ثنا بخود و شای  
 آموختن هدیه و شاهد سوی فنا  
 مستند غلامان تو بقیس پرتیا  
 سچن ست پی مومن جنبی پنهان  
 زین شین نیم و تابل نجوری  
 کن بهرت را آنچه ترا هست



کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران

کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران





منقبت حضرت امام محمد تقی علیہ السلام

فزنک  
حال ابروی غمناک  
سنگت  
زین زنجیر  
شده باخا

کیوچہ کو چہ زافسون سو صدیر

کہ خیر و ارحم الراحمین

یکمیش حاشیہ خاور و کر و کر

ز بسکه مخدنه افشاند طره مشکب

بالحسن و نقص قیامت این کبریا

چکھید جای عشق کائنات می

ہلال عید عیان شد چرخ مینار  
فلک نقش طرب کشت تنگنی

بخوانه خانه زجوش جوید

شکفت نیست سحر نوای سحر و

بر بخت و بزم طح محضی چو نیک

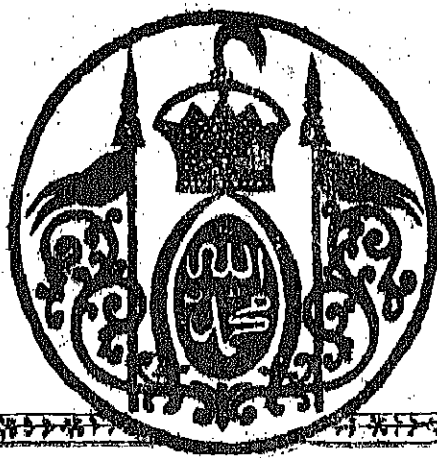
جاوہ جاوہ خف کشت بنیہ

پسین بوجہ در آمد چو کشید کرد

یوسف عیش و سیما ساقی سیرت

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]



فروغِ چرخِ سگد در بلیعه قذیل  
 زنده خوانی ترکمانِ غمِ خوان  
 بشو ز فرمِ رودکنِ سپهرین  
 بتانِ سیمِ سرین از شادِ نعل  
 همه عبثه و نیزناک ظالم و سرکش  
 همه بچوشِ می حسنِ محو شکر خند  
 همه بنارِ شنِ پای کوب و پست  
 خرامِ تست که بر بود دلِ نیرنگ  
 فرو چکد چو عسقلان از تو زناک

ضیای سیرق در اشتهع سیمین  
 نزارِ نعمه منبتِ اصدصل و سار  
 شن ز رشکِ مثالِ کمانچه لاغور  
 متاعِ هوش بود نذرِ سرِ شو  
 همه بعرین و ناز و تشنه و سرنک  
 همه زشته جامِ حقیق مست و ملک  
 همه باین غزل تازه شسته و نیک  
 بنود ورنه به ازین همه بزرنگ  
 شب وصال چوین برت کیم

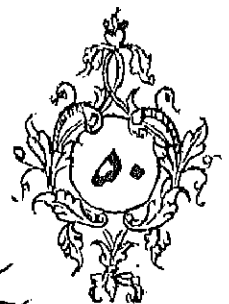
این شعر در کتاب  
 گلستان  
 ص ۱۰۰  
 در باب  
 از ناسرین



این شعر در کتاب  
 گلستان  
 ص ۱۰۰  
 در باب  
 از ناسرین



بحیر تم کہ چنان سیرِ قنہ میبارد	ز راهِ دور بن شست آسمانِ دو
چو قصد آہ نمودم قیامتنی خاست	نمود باند اگر بر شستم دل آنک
قتلِ محو منی عنم مخرو لی شد	کہ شتہ از سمت جابھر دوم
سباد آشیافت بحیم نازک تو	کزیر بھرند از دلم صدف
نکستیم سرِ محبت بینا	بین کہ شیشہ ناموس خنیم
بصلح کی کند آنک عاشقان	پرویشی کہ کہ آشتی سکا لجنک
کہ سماعِ چنین خمیر خون لکن	سکون و سبہ جانم رسید
بدان صفت سر و پا با ختم لفظ	کہ طبع از طربِ مدحِ شاہ جم اور
ملک سپاہ و فلک بار کاہ پیچم	ہلال ساغر و نورِ شیر شہاب



مجموعہ کتب  
تاریخ ہندوستان  
جلد اول



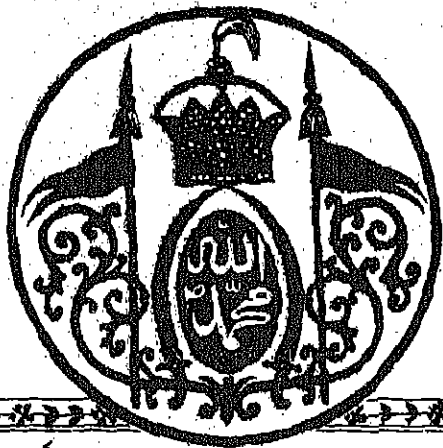
نم سپهر امامت محمد بن علی  
 مهین تهن کستی که از مهابت  
 فرو کشد بدن از سماک تا به سماک  
 نخل نمود جسم و پشم و کیو و صفا  
 قد به قانم حسا که تفتیش  
 شکست و دخت سرو پینه نایاب  
 و هفتسار اگر نیمه اش حوادث  
 شریعت نبوی بسیار است  
 توان شوی که بتاید عدل انصاف

هنک بحر صاف و پیکر بشک  
 فرا سیاب حصاری و پشت  
 اگر غبار صافش قد کلام  
 بطریق و سخا و شجاعت و  
 سمندری چو از بطن ماده خنک  
 یکی بضرع عمود و در بنوک خاک  
 بر آید از دهن صور صد غرور و غرور  
 صحیفه ازلی را کلام او سفر نک  
 عقاب پسرخ کر نیر و زحمت نور

این شعر را در کتاب  
 تذکره شایسته  
 در بیان صفات  
 ائمه اطهار  
 علیهم السلام  
 در باب صفات  
 حضرت امام  
 محمد باقر  
 علیه السلام  
 درج کرده است



این شعر را در کتاب  
 تذکره شایسته  
 در بیان صفات  
 ائمه اطهار  
 علیهم السلام  
 در باب صفات  
 حضرت امام  
 محمد باقر  
 علیه السلام  
 درج کرده است



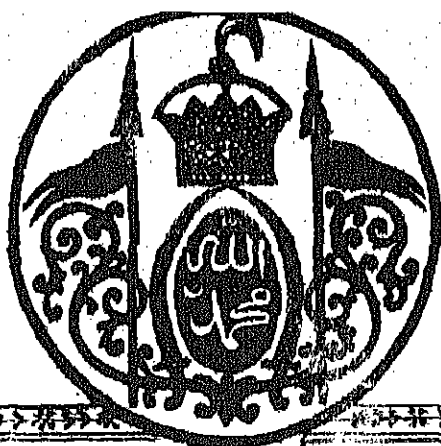
نهی ترا ز وی تمکینت ازین شک  
 فروغ چست تو نمود بر جدی  
 ز شاخ بید و مد صد کل <sup>بک</sup> شید و شک  
 گشته بود و جو و تو نیست <sup>بک</sup> فر  
 شود مذاق فی عسکری <sup>بک</sup> مثال  
 غزاله <sup>بک</sup> ایستاد بجا <sup>بک</sup> جبال <sup>بک</sup> مادیه  
 بخواب هم بخند رخ <sup>بک</sup> کوی <sup>بک</sup> بجا  
 فتاده عکس رخ <sup>بک</sup> یار <sup>بک</sup> دوری  
 نه رخ بلکه <sup>بک</sup> پری <sup>بک</sup> لعبتی <sup>بک</sup> ست <sup>بک</sup> چای

زهی قساع و قار تر افک میران  
 ضیای افسر تو شش <sup>بک</sup> تجلی طو  
 دم نور شینی اگر بسایه <sup>بک</sup> بید  
 زمانه چهره ناشسته <sup>بک</sup> بد <sup>بک</sup> ز خوا <sup>بک</sup> عدم  
 رو و چو قوت عصف تو <sup>بک</sup> در <sup>بک</sup> غم  
 به عون <sup>بک</sup> ل <sup>بک</sup> جهان <sup>بک</sup> پر <sup>بک</sup> و <sup>بک</sup> نور <sup>بک</sup> شیر  
 نجاشی از نگر <sup>بک</sup> ص <sup>بک</sup> ش <sup>بک</sup> ارم <sup>بک</sup> سیه <sup>بک</sup> تا  
 که غزا نماید چنان <sup>بک</sup> که <sup>بک</sup> خلیق  
 تبارک الله ازان <sup>بک</sup> رخس <sup>بک</sup> بر <sup>بک</sup> قیات

له شد و قتل  
 بهر غم و طمان  
 بیکند و این از مال بیان  
 عین بسبب  
 از ناک بود و این  
 او ناک بران  
 فی عسکری  
 نیست و نور



که نیکو  
 بهر غم  
 که نیکو  
 بهر غم  
 که نیکو  
 بهر غم



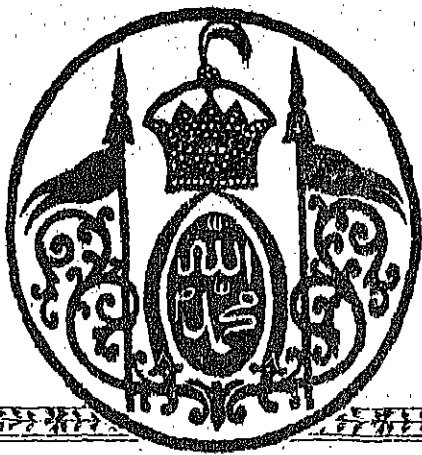
شکسته فعلِ مَش ساقِ ساقِ خنجر  
 فلک کرد و کاپوش بوبه آید  
 رو و شایه هر بوی کین و  
 به پیش طاقت و دستِ عرش چرخ  
 ازان رُسبعه الوانِ سیرتِ چرخ  
 شمشیر چنان عتابت کند و خنجر  
 کشید خامه صدی تو بنگار  
 با حساب تو چنکی نواز و آواز  
 فلک جناب امیر اشهر چنان

کسته تارچه اش پذیرا او نکست  
دین نقش سیم او سترچه اورد نکست  
فتد چو سایه او بر سر عجزه نکست  
به لعب درید طفلان از وی ناکست  
که چین بود ز خان توروز کی لا نکست  
پی شکار دی زلف کروشاید نکست  
دو صد هند از خط نسخ بر سر نکست  
بقدر ترک فلک سرش بدست نکست  
کین شتاب بانجام و مساور نکست

۱۰۰  
 ۹۹  
 ۹۸  
 ۹۷  
 ۹۶  
 ۹۵  
 ۹۴  
 ۹۳  
 ۹۲  
 ۹۱  
 ۹۰  
 ۸۹  
 ۸۸  
 ۸۷  
 ۸۶  
 ۸۵  
 ۸۴  
 ۸۳  
 ۸۲  
 ۸۱  
 ۸۰  
 ۷۹  
 ۷۸  
 ۷۷  
 ۷۶  
 ۷۵  
 ۷۴  
 ۷۳  
 ۷۲  
 ۷۱  
 ۷۰  
 ۶۹  
 ۶۸  
 ۶۷  
 ۶۶  
 ۶۵  
 ۶۴  
 ۶۳  
 ۶۲  
 ۶۱  
 ۶۰  
 ۵۹  
 ۵۸  
 ۵۷  
 ۵۶  
 ۵۵  
 ۵۴  
 ۵۳  
 ۵۲  
 ۵۱  
 ۵۰  
 ۴۹  
 ۴۸  
 ۴۷  
 ۴۶  
 ۴۵  
 ۴۴  
 ۴۳  
 ۴۲  
 ۴۱  
 ۴۰  
 ۳۹  
 ۳۸  
 ۳۷  
 ۳۶  
 ۳۵  
 ۳۴  
 ۳۳  
 ۳۲  
 ۳۱  
 ۳۰  
 ۲۹  
 ۲۸  
 ۲۷  
 ۲۶  
 ۲۵  
 ۲۴  
 ۲۳  
 ۲۲  
 ۲۱  
 ۲۰  
 ۱۹  
 ۱۸  
 ۱۷  
 ۱۶  
 ۱۵  
 ۱۴  
 ۱۳  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



شال قطعه پرگار شسته ام محصور	بهره مرض و درد و فکر و محنت و
رمان مویه عمر و رسان بساط	که نکات تصادم نهج نموده بس و تنگ
بده سزای عذی مرا بصر و غضب	بد انچه رستم دستان نهج و باز
مآثره تا که دل افسردگان ادی عشق	که شسته اند ز نام و نشان و نسبت
شادگان حریت بخار نصرت	شبهانه روز بهیر بر کشند تنگ

### نعتیه

زاله باریه چنان بظرف دشت و جل	کز لکه کو بختن از کشت حسن و صفا
قیر کون ابر به اوج ست زمین سجا	کو نیا آن شام و صحرای ست
از دم بر و پوشید سمن در سجا	سر دشتش افروخته اندر

بهره مرض و درد و فکر و محنت و  
که نکات تصادم نهج نموده بس و تنگ  
بد انچه رستم دستان نهج و باز  
که شسته اند ز نام و نشان و نسبت  
شبهانه روز بهیر بر کشند تنگ



بهره مرض و درد و فکر و محنت و  
که نکات تصادم نهج نموده بس و تنگ  
بد انچه رستم دستان نهج و باز  
که شسته اند ز نام و نشان و نسبت  
شبهانه روز بهیر بر کشند تنگ



مربع و دشت اسکوته کمی کسپان

بنو و یح عجب کراثر بارش و بر

مبغضیت غدیر عذوق راع و

انجمادی ست بخش که نیاید بیرون

سیر برین شود از بر و اسد چرخ برین

نطفه نجم زده ان فلک است خج کرد

بسکه بجایده قشاده است و بور او

صفت گاه ربا داد و کشیده

گلکان غنچه صفت کشته سر اکون

که خور و غم کس شهزاد کس کویل

روی خورشید شود تیره چو رخسار

پای امواج بسوی سوا آهن

از مناقیر غنادل غم شمع غزل

نقره خاک فلک اطلس کرد و وار

نه فروزند که امیر در شان

زرو چون چرخ عاشق شن

از چین سبزه و زروی برج نور

غنجکان چون کل پرموده زار و

مربع و دشت اسکوته کمی کسپان  
بنو و یح عجب کراثر بارش و بر  
مبغضیت غدیر عذوق راع و  
انجمادی ست بخش که نیاید بیرون  
سیر برین شود از بر و اسد چرخ برین  
نطفه نجم زده ان فلک است خج کرد  
بسکه بجایده قشاده است و بور او  
صفت گاه ربا داد و کشیده  
گلکان غنچه صفت کشته سر اکون



مربع و دشت اسکوته کمی کسپان  
بنو و یح عجب کراثر بارش و بر  
مبغضیت غدیر عذوق راع و  
انجمادی ست بخش که نیاید بیرون  
سیر برین شود از بر و اسد چرخ برین  
نطفه نجم زده ان فلک است خج کرد  
بسکه بجایده قشاده است و بور او  
صفت گاه ربا داد و کشیده  
گلکان غنچه صفت کشته سر اکون





سند روی ست بر کشته ای بخت	نازنینا چین بدل حسنه سبز
کردم زمره بر دین کس به طبل	بسکه روید خندان خا رجالم چرخ
سینه زمره شد از زمی کان	افسر لاله بود از سر افغان
که بکار از نمایان شد آشوب	روز موعود رسیدت مکر دیتی
اثری از سخط و قمر شمشاد اصل	یا نموده است قضا از پی تبخیر
قره عین حیا صرّه اسرار ازل	دوره بحر عطاسه سیما صفا
مهر گل نور ازل شمس ملل مجرود	کف دین شیرین شیرین دین
فخر گل غایت مان بخت من مزل	مهر سر بد ز طهر حسد نعم شمس
احمد حسام محمودی مزل	ماهی نقش ستم ماه درخشان کم

سند روی ست بر کشته ای بخت  
 نازنینا چین بدل حسنه سبز  
 بسکه روید خندان خا رجالم چرخ  
 افسر لاله بود از سر افغان  
 روز موعود رسیدت مکر دیتی  
 یا نموده است قضا از پی تبخیر  
 دوره بحر عطاسه سیما صفا  
 کف دین شیرین شیرین دین  
 مهر سر بد ز طهر حسد نعم شمس  
 ماهی نقش ستم ماه درخشان کم

احمد حسام محمودی مزل



مجله اشعر عشق نماید یک  
افشای کس از افسانه کیستی خند

ہیچے است فرشتہ قمر شام ایہ  
مہر آئیں بدلی روز و وار

دست او بسته علی چون ابن علم  
کر یکا است برود بر حسا و چو

آن فریدی و حیدری که بر آفت  
طوطی طبع تو آخبا که سخن گوشتی

اے ساتھی بھی تو چنان عشوہ و

زولایش دل چون آینه منقلب  
پاک شستند ز دل نفس امارتی

شعبہ برق و جاسوس صفحہ اول  
پتھر نمبر ۱۱۱۱

جلوة شاه تکیون شمن و ارجل  
سکاب خوش نمایند خط و در اطلول

کس ندیده است همانند ترا خراج  
آب کوثر بچکانند در چشم خنجر

که شش بھر جهان در دُخاری

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



دوستی ایام  
شعاع علیہ السلام  
شعاع بنو اسفندیار  
شعاع اهل نیکوکار  
شعاع ایک اسپیدی فیل  
شعاع در بر جان جان  
کسی سوال تھا است  
چند روز



کُل کویت شود از دستم ابروی سبیل

بہترینیہ نمائی اگر آئناکِ جہل

آفتابی ست کہ یک عمر ماندہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح تاختر نماید جهان مسیح

استخوانهای عظمی غریب و غریب

توحید و توحیدیت پی ستر نہ صرف

در کاوش بر شمس خواب لطیف مغل

لا اله سِوَاكَ وَكَلْبُكَ بَنُ الْبَرْزَخِ

جہر مسکرم اپنی تفتیل و

خلفه خرم اصحاب روتاوم

نست زب کمرش خنجر و نیزه

مخزنہ عمر و دیوانہ

عکس نندیش کند و زن را کاین

از باقیست بهمانش که ماسان

مجلس خطی نور چشم و سیرت

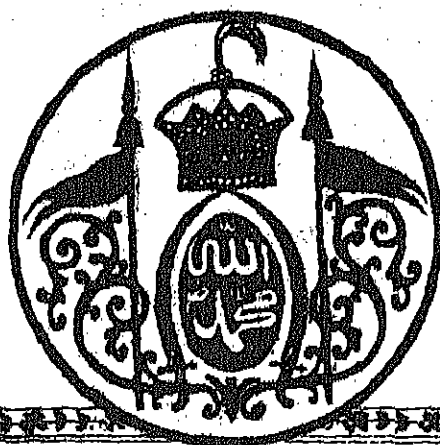
لوخس اندر اقامت که پریشان شود

برق و شعلہ کا اندیشہ و فوٹو

این کتاب است که در این شهر ساری در نزد استادان  
 نامی که در این شهر است و در این شهر است  
 این کتاب است که در این شهر ساری در نزد استادان  
 نامی که در این شهر است و در این شهر است

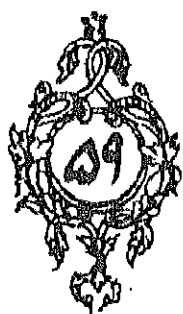


۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳

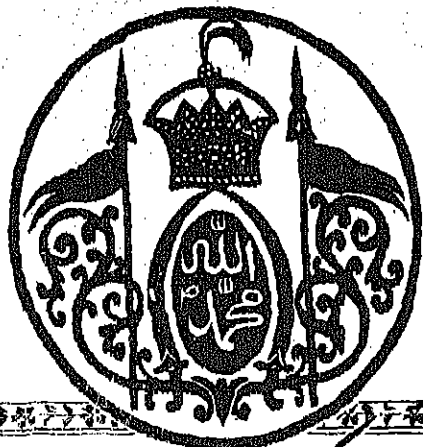


و دم حبت بزین رت حی منزل	وقت رفتن بکسک سکل دعای بل
گرفت زلزله از ضربت و منزل	اثر نامه قیس از دل سلی برو
بسر آید صفتش از یکجا یک فصل	نرویش چو ازاله سوا لی سنا
بر سر فلکی کجاک کشاید چنگل	آن خدیوی که ز عون تو پی صیفا
عرش از کرسی قصر تو زمین اسفل	لا مکان پیش شهبان تو پیو ک
آشیان ساخت طایر این مفت قل	شیره کاخ رسیع تو چو مرغان چهر
در نظر خوار تر او عتده مالایل	و کف او تو کو هر بنماید مانا
حق بخردی اگر از ذات تو شرعی	ماندی تا به ابد سدا حدی میل
تا بر آن سر و حتی از دعوت بختی	غیرت و ای این شن این تیره باط

کتاب  
تاریخ  
کتاب  
تاریخ  
کتاب  
تاریخ



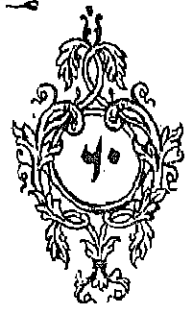
کتاب  
تاریخ  
کتاب  
تاریخ  
کتاب  
تاریخ



کبریا تو شمس و شمس و شمس و شمس  
 بقناویل مه و مه و مه و مه و مه و مه  
 که پرندین فلک کشته بسا عمل  
 زانکه پیدایش ده کس چو تونی از  
 که شد نم نویسد از کثرت آرزو  
 صدره فکرت و جور مرض و درو  
 بدل خسته من خسته صد کوی  
 می تو دانی که امیدت نه بر آید  
 آرزوی تو بر آید به عجل و عجل

سن در شو و کعب انسان و ملک  
 کشته شمس که زور کاه تو بیدار  
 بد فرزند زایوان تو فرات  
 ای عجمیا چه تشبیه و نم و نم  
 قوت ضعف مرا ساخت چه چنگ  
 رحم کن رحم که تا چند کشت جان  
 بنوال تو که افتاد زیداد  
 به تو اب و محسوس و مشونا  
 که دعایت با جابت سدا کف

در شمس و شمس  
 در شمس و شمس  
 در شمس و شمس  
 در شمس و شمس  
 در شمس و شمس



در شمس و شمس  
 در شمس و شمس  
 در شمس و شمس  
 در شمس و شمس  
 در شمس و شمس



چشمه خود بیدینه بفرست و بر آ

تا در اقیانوس شمس و قمر جان بخش

صد جهان خلق نماید چو خدای

دست خود بهر دو عالم در حق و

آتش پرده زنج شاکرین عمل

از تو بپسندید بهر علم و عمل

الح اسی المومنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه

خارجت یو کرد چو دریا تهر تمام

بهر شست آنکه بر تهر خاک چرخ

ناز و چنان که شکر موی آفتاب

از بزمای تابش آوار گرفت

از بکشت جلوه فکرت

آمد به حمله کاه فلک نور و شام

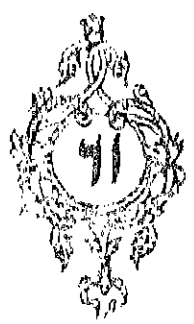
باشکری خرم بهر دست و شام

ز آنکه توانست فوج ضیاء بر ظلام

صدای آن آسمان سسکل و شام

تا به طور کلی چون کائنات

در این عالم



در این عالم



از ما راسخ و باغ سمانا بخاک سخت  
 از بنهم شبانه نم آلود شد چمن  
 شد چرخ در چرخ و چرخ چرخ  
 در غنچه لب تو نهان حس ساری  
 زان غنچه بوسکی ده و زان سر زنی  
 آن آب تشنه مصفا ی نعل  
 آن قرقف کس چو بریزند در ده  
 آن می که قطره چش اطفال شیر  
 آن رخ ویر سال که کربوی

شان شکوفه های جوانی را بشمار  
 من کوم کشته باد صبارا که مشمار  
 وقت نشاط مست کنان ای تمام  
 وز سر و کوشش تو عیان غنچه را  
 زان پس شراب ناب و نعل فک جبار  
 آرام جان و قوت دل و قوت مشمار  
 کرد و ز نور جسد و عقل مشمار  
 آید بر قص در بر و آغوش ببار  
 باد آورده بیستم سرست بام و

دارد منتخب  
مردم را که در  
مجلس است  
مجلس را که  
مجلس را که  
مجلس را که

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ



از شریعتی که در این کتاب  
صاف کرد و در این کتاب  
منتهی الارب  
نشریه  
فان  
مستدام  
باب و امام  
بیان  
نشریه



آن می که می نکوید و راز و رش  
یعنی ریح صاف لای کسی ده  
و هم فقر و تلج خلافت شیرین  
عنوان شده و بدیده سرخاکم  
زیب جیلم علم حب کعبه ی  
طیاره محیط شرف لکرت و قفا  
دستور اولین سول و سبتوغا  
آن داوریکه چون بخلاف قدمها  
جوشان شدی حم آب نوش <sup>اض</sup> سحر

ام بخلیت نوکوی محتسب حرام  
کایز و بصوت او بهی کشیک  
بجوق عز و تیر شرف افسر عظام  
طغرای جاه و شوکت و سیاه نظام  
شمع حریم محب علا قبله کرام  
عمان جاه و دولت و بیوع احترام  
بو بخر صادق زین و ساقی انام  
بغود طفل فتنه به غوش انتظام  
قارون مثال ماه بگردون دی خیا

در این کتاب  
چندین  
نسخه  
از  
این  
کتاب  
موجود  
است  
و  
این  
نسخه  
از  
نسخه  
های  
قدیم  
است



در این کتاب  
چندین  
نسخه  
از  
این  
کتاب  
موجود  
است  
و  
این  
نسخه  
از  
نسخه  
های  
قدیم  
است





آن سنگ اسوی که بشمش شود  
 که بوی خلق او برسد مشام  
 پنج پنج بان خفیت کرد و نشان  
 و ده چه اشبهی رتندی خوئی  
 چون فکر بس بجز و چون عقل در  
 چرخ نیست گردش ارضی و ثبات  
 صحرای جست و خیزوی آفتاب یکی  
 در دم ز سرش مقام دنی را  
 آن رستمی که روز و غار مصاف

آید کعبه بر در او بجز استلام  
 ریزد چو آموختنی مشک و گنم  
 کواست سج از نه و او که کشان  
 از راض قضات ده میچکا هم  
 چون هم تند و چست چو شیر نعام  
 برقی رست در کاپو و باد و درخت  
 دریا ز سر و شش روانی گرفته ام  
 کرد دست پاک تو نه کشد از او بجم  
 چون طفل فی سواره نمایند ان سام

این سنگ اسوی که بشمش شود  
 که بوی خلق او برسد مشام  
 پنج پنج بان خفیت کرد و نشان  
 و ده چه اشبهی رتندی خوئی  
 چون فکر بس بجز و چون عقل در  
 چرخ نیست گردش ارضی و ثبات  
 صحرای جست و خیزوی آفتاب یکی  
 در دم ز سرش مقام دنی را  
 آن رستمی که روز و غار مصاف



این سنگ اسوی که بشمش شود  
 که بوی خلق او برسد مشام  
 پنج پنج بان خفیت کرد و نشان  
 و ده چه اشبهی رتندی خوئی  
 چون فکر بس بجز و چون عقل در  
 چرخ نیست گردش ارضی و ثبات  
 صحرای جست و خیزوی آفتاب یکی  
 در دم ز سرش مقام دنی را  
 آن رستمی که روز و غار مصاف



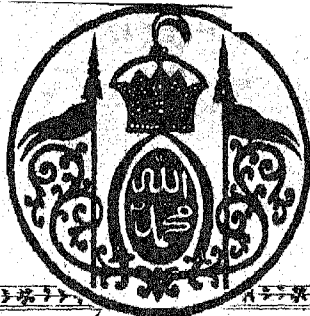
از نعره تو نطفه دشمن بطن ام  
در دست حق پرست تو شیعی شایک  
در حیرتم که لازم و ملزوم چون  
بی آب و دانه گشته حرفیان روش  
چون بود و بوی پسنج حرون نیکو  
نمیر فلک نیار و بر سر پرنت  
بی جوشش لای تو موهای کنیز  
بجلاج و همس باز و اگر بازی  
در قصر احشام تو از عرش سانیان

از انسان بدر رود که عرق از روی  
المان نمک پاک کھر ز مر دین  
یا بد چو جسم و صوت تغشیل انعام  
زین و گرفت شکل هلال صیبا  
از بکشان نمودند ابر لب کلام  
تا تیر و خنجر تو پروانه سریت  
اجساد دشمنان اصوات سوم  
عقل تو ز نو سنو فی جوبید چو  
بر باب احترام تو انبیا

در دست حق پرست  
تو شیعی شایک  
در حیرتم که لازم  
و ملزوم چون  
بی آب و دانه  
گشته حرفیان  
روش چون بود  
و بوی پسنج  
حرون نیکو  
نمیر فلک  
نیار و بر  
سر پرنت  
بی جوشش  
لای تو موهای  
کنیز  
بجلاج و  
همس باز  
و اگر بازی  
در قصر  
احشام تو  
از عرش  
سانیان



در دست حق پرست  
تو شیعی شایک  
در حیرتم که لازم  
و ملزوم چون  
بی آب و دانه  
گشته حرفیان  
روش چون بود  
و بوی پسنج  
حرون نیکو  
نمیر فلک  
نیار و بر  
سر پرنت  
بی جوشش  
لای تو موهای  
کنیز  
بجلاج و  
همس باز  
و اگر بازی  
در قصر  
احشام تو  
از عرش  
سانیان

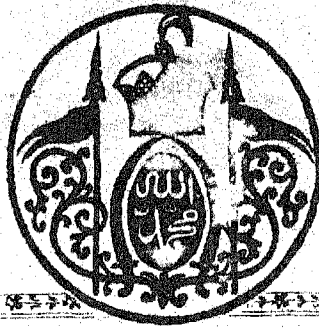


له در این شعر  
بهر باطن و کسب  
رای مملو از کسب  
برمان جان  
سکه نام نبرد  
دلی چون در خیم  
بهر باطن و کسب  
بهر باطن و کسب



در این شعر  
بهر باطن و کسب  
رای مملو از کسب  
برمان جان  
سکه نام نبرد  
دلی چون در خیم  
بهر باطن و کسب  
بهر باطن و کسب

بمید اگر کسی رخ خوب تو در دنیا	نخساید او دین هر سه اصحی و هم
مشاطه نوال تو بر رخ کشیده	از بهر دفع چشم بد از کیسوی
کو آن کسی که نیست جو و تو نشا	آن کیت که سخاقتی محروم است
بارد سحاب بدل تو بر رخ صفا	ریزد کلاب فضل تو بر روی انسان
کرد در رحمت و کرمت فاعلم	باشد که این میح سرتی نیز
ما تمش ز بخت و کرم کسب	روزی بلطف مهر جانش نظر
بر آستان دولت تو کترین غلام	تو سرور جهانی و ثواب زلم
تا غمزه را برون لهاست	تا عثوه را بغارت جانهاست
از در تار زلف بتان تا صبا	تا دلکش ست خن خویان عتی



اعزاز تو چو تبری باد لایزال  
خلاق جسم و جان ببرد روح پاک

نخت چو ذات پاک خدا باد لایزال  
سرشام و باد و فرستد و صدام

منقبت امیر المومنین اسد العالین علی بن ابی طالب علیه السلام

کلعدار نو بهار ان جلو کشد و چنان  
نوبهار آمد عجب نبود که چون امیر طهر  
نوبهار آمد کمون از کشت عیش و نشاط  
نوبهار آمد شگفتی نیست که ز طهر  
دور نبود از فیوض باد و نور و گی  
توده عود و قماری سوخت و دنا

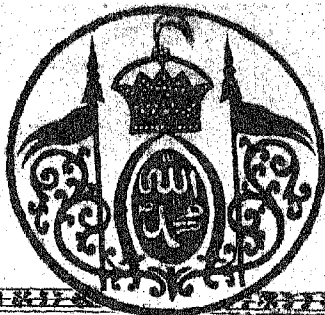
می سر و ناله اگر ضیوان جو طبل و چنان  
باد و خلر یار و ریشه برک و زان  
جای ز سره ز سره خیزانند نهال  
باد و ریزان گشت از سر و غم و بیسان  
سرمه از بل ماتم شاخ و برکن عفران  
تا نسیمی بر کشاد و غنما صد طرا

عزیز و مستجاب  
سخت و گنجینه  
سخت و گنجینه  
سخت و گنجینه

عزیز و مستجاب  
سخت و گنجینه  
سخت و گنجینه  
سخت و گنجینه



عزیز و مستجاب  
سخت و گنجینه  
سخت و گنجینه  
سخت و گنجینه



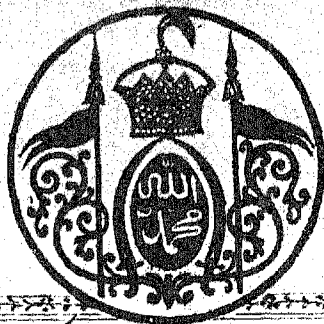
نوبها حید عرفان نوبر نیوی  
 کشتی طوفان مجتهد لک حکم و قفا  
 یک تازا رفتی بریس اوج آفتا  
 آنکه نبشاند حسام و رخ آور و بر بند  
 حلقه پیکان کس برق خشان شجر  
 قه موز و لای عکسش طوبی  
 از نیب عدل و انصافش نبود اگر  
 که سوال از مع اوسازند از آلا و  
 از خوش صمیم او رم نماید شیر

نوکل فردوس متی نونهای کن فکا  
 کوه بر علمای نبوع بر و امن  
 شاه مردان سانی کوثر انام حان  
 وقت پاولین صفت نه خزان  
 پیچ و سوز و کلام کا دل معفو  
 مهجه زرین فرش فوج او حوران  
 فتنه از خواب کران سرزندار و  
 سیرکی چون بلبل سدره شویا  
 وز سواي کرزا شخت کمریل

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این کتاب  
 در بیان  
 احوال  
 و سیرت  
 ائمه  
 اطهار  
 علیهم السلام  
 است



بسم الله الرحمن الرحیم  
 این کتاب  
 در بیان  
 احوال  
 و سیرت  
 ائمه  
 اطهار  
 علیهم السلام  
 است



کسی کیر و زروح بنجر و دارا خرا  
 کشتی قمرش اگر لنگر زند و بجز  
 سمت او نام حاتم کرده از آفاق علی  
 ای خدیوی که نسیب علی تو بکوی  
 ذات تو در سر و عالم هر چه یافته  
 مردمان است که امری خلایق  
 سقف ایوان ترا باید قنادی  
 در حریت عقد یزین چار بلورین  
 چو کی شمت تو موسی عمران صفت

که عای شگوش و دو عالم پریشان  
 موج طوفان قبا بر خیزد از خون <sup>لبن</sup>  
 جراتش نکند آشته از پورستان  
 بی خطر و نیچه شهباز کیر آشیان  
 جز نظیر خود که اول کشته بی نام نشان  
 نطفه بگیرد و جلیب تر از پیروان  
 کعبه قصر تر از بقیع قباب <sup>ع</sup> افتد  
 در سرایت مهر خاور نشتر کو <sup>ع</sup> نشان  
 قلندر در بار جاه تو سلیمان آستان

۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



کربسی ناکش دی از علم کدنی کلام  
 بهر اعدای احیانت نقش بکاف و ن  
 که شود محراب کعبه که در بیت  
 قطع سازد مشرک از ذوالفقار و  
 رحم تو آن مهر عکس رخشان یار  
 دل زین کابوت ماله سحر عن  
 نخانه ماله غبارش بر رخ خنده  
 سم او در خون اسد چار مهر اندر  
 خبر دم نمیشش میخکب کانی نید

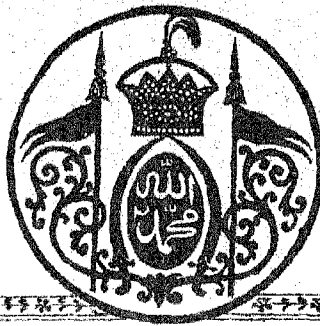
منطق را میبخت عارض عشق افسان  
 نوحه مرک جوانی میفرستد ارغان  
 چون بگاه رمی گیری چله چاهی  
 برد از دل رشته امید وصل عشقان  
 خشم تو آن برق بتا رعش افسان  
 ز کسین چشم و نقشه طره و بنبل عنان  
 نور می نبشتد بحام او بسکبان  
 پیکرش در صفحت چون تم آینه  
 بحر اسود جو بنر و سواد و گوان

شعر  
 کربسی ناکش دی از علم کدنی کلام  
 بهر اعدای احیانت نقش بکاف و ن  
 که شود محراب کعبه که در بیت  
 قطع سازد مشرک از ذوالفقار و  
 رحم تو آن مهر عکس رخشان یار  
 دل زین کابوت ماله سحر عن  
 نخانه ماله غبارش بر رخ خنده  
 سم او در خون اسد چار مهر اندر  
 خبر دم نمیشش میخکب کانی نید









خه در توده یا قوت صره سیم و  
سم کنیزان مسلطه آنه کما

بسکه در تاور که شد حل پلان سیم

پادشاهان تونی کر و سیم به تونی

ان زمان زید که بر تخت خود ناز

جلوه می افکند شمشیرت اگر رنیل

کر بودی شاخسار نیر های شکر

نار را افکند خشم تو جسد آزار

مکتر نیر خادمت بخشیدت خبر

کو سرین شکوه و سیدینه لکن زینه خون  
سم و شاقان شمشیر عارض غنچه خون

ریکان فت آبرو شان کنج شاکان

چون کف سائل تخی شد مخزن یاکان

در جهان پیدا نماید چون فی صفا

تا ابد کانی کشتی صلت حرم

و اتمامی ماند شب از ظفر فی اشیا

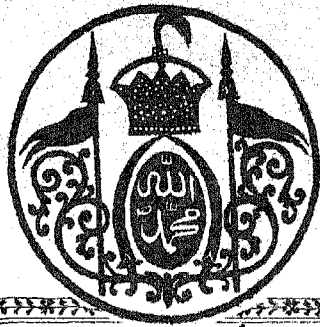
خدر بخشید خلق تو بهار جاوان

مکتر نیر چاکرت برود ایل سیم

له شاق  
سلسله شوق  
رضایت دل  
روان و دل  
بیست غنچه  
مجموعه شوق  
بسم الله الرحمن الرحیم  
روشنی علم  
معمود و کمال



عمل بالحق  
بیت و تاج  
سیان سینه  
ارسان غنچه  
چون جبار و شاه  
سلطان و سید  
و بی ادب



از عدم این شانزده سرگزید عیان	ق	کر بودی ات پاکت جلوه آشی
علم و حلم و بذل و فضل و غم و جزم و غم		جاء خرم و فخر و جود و خلق و عقل و فم
خامه طاسانه رقصان شود اندر		گاه تحریص غایت از و فخر می
وین نم کر در و غم چون ال میاتم		آن توفی کت رتم چرخ برین نیش
وین نم کاندستل خوش و ارم صید		آن توفی کت یایه سرو جهان نیش
می بینیم جز در تباب قصور قصر		می نکویم جز بنایت مع افزین هم
می ندارم هیچکس را غیر رحمت میا		از و فخر عشق تو در حسنه پر نور
تا کی اندوه همان باشد و من میزبان		و عوتم کن از نعیم شش و عشرت با علی
کشته ام چون مای بی آب برشته		از جرم کلفت امراض آشوب کبر

له دن باغستان  
وین کوکرت و نیش  
انجمن را



اول فتح من و کائنات  
وین کتب و کتب



آنچه باسلان یانِ شت ازن کوه  
 تا نمایان باشد این چارچرخ از چهار  
 چاکس آنند شیت سرکشت این چار  
 بکند تاخن و کج لب خوبان  
 تا که باشد نوعوس عرب و کین این  
 تا بدیع سیه تابت بخون شتیا  
 کاشن سر سبز مینو و ستانت متقا  
 لافقی الاعلی لا سیف الا ذوق  
 نیست جهان و کردات سرخ که در این  
 صحت و قبال و جاه و جوان

کن بحق مدح سنج خسته جان و دمان  
 خنده از لب نوران چینی نوخم  
 تاج کسری تحت خاقان بل قیصر چنان  
 تا که باشد شاهان از لب پنجم تیان  
 تا که باشد سر و دود ملک و دولت  
 چون سی مایه دندان بعلی پان  
 حفره تار یک و فتح حاسد انتا  
 از ازل تا خرباشت نغمه گر بیا  
 انقدر غمشی که ناید هیچ در و دم و کمان

مثنوی در بیان  
 سبک و سحر  
 مثنوی



مثنوی  
 سبک و سحر



منقبت او جهان جهانیان و زین اسماں ملک محمد و حسن و علی و ابی طالب و ائمه  
 و امامان و اولاد علی و حسن و علی و ابی طالب و ائمه

سجده نقش حسد را بلوچ آینه کون	علی الصبح که صدمت شمار کن فیکون
نقند بر رخ کبیتی پرتو بدو قلوب	مشاطه قدر از تاب آفتاب مشت
چنانکه رنگ ز رخسار عاشق و	نماره که جنب از کوه انجمن
منو و صد ششم رنگ ابل و بون	خدیو روم بکایت جنبش طلوع
لال ماه و کو اکب چو مخرن فان	بیتیره قهریم خست نهان کن
شخته ساخت سر را چو حیره و	نسیم عطر دم و شبنم کلاب شست
گرفت خبیر پرتو مهر رنگ و	بسرخی شفق بخت بدان مثل ما
نهفته رو به نقاب خاد و صد	شکسته جگر چو روبرو سر و صد

این شعر در وصف حضرت علی و ائمه است  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در تمجید و تهنیت ایشان  
 و در بیان محبت و علاقه با ایشان  
 و در بیان وفات و شهادت ایشان  
 و در بیان مصیبت و غم ایشان  
 و در بیان فتنه و آشوب ایشان  
 و در بیان ظلم و ستم ایشان  
 و در بیان کینه و بغض ایشان  
 و در بیان کینه و بغض ایشان  
 و در بیان کینه و بغض ایشان

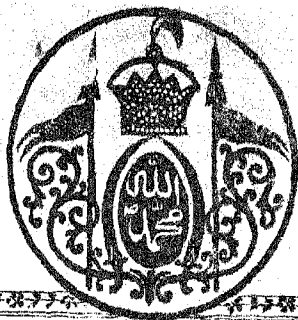


بتافت از عرف قیر روی خوئی  
 بسینه زارِ مطرا قطره با شبنم  
 بر کن بار بدی بیلان شلخ  
 با شتر از سیم حسرتیم ناکه  
 حریف نوم شسته صفوف غنای  
 نین جبهه انقش کیر ریو و طبع  
 نخل لب جان بخش و کجای محشر  
 پیچ آرم خونخواره اش تنم سدا  
 کشید فازه و نمود و کجای لعش

ز ابله نگوئی موسی نموده سر برین  
 فکند و لولوی لالا بقرش <sup>چو</sup> غلام  
 و میس بر دم داود صد نزار <sup>ن</sup> و  
 ز خواب ناکشاده و در کس <sup>ن</sup> و  
 چهار دوش پرشیده <sup>ن</sup> و افغان <sup>ن</sup>  
 قین <sup>ن</sup> و خارش آمده <sup>ن</sup> و نزار <sup>ن</sup>  
 نگاه <sup>ن</sup> و صیاد و یک فلک <sup>ن</sup> و  
 به نیش عقرب <sup>ن</sup> و جراح <sup>ن</sup> و اش <sup>ن</sup> و  
 ضیای <sup>ن</sup> و سر <sup>ن</sup> و لالی <sup>ن</sup> و

۱۰۰ غرض از این کتاب  
 ۱۰۱ ملوک و متغیر  
 ۱۰۲ و حضرت موسی علیه السلام  
 ۱۰۳ مبارک و زیاده  
 ۱۰۴ ۱۰۵  
 ۱۰۶ غایت  
 ۱۰۷ ۱۰۸  
 ۱۰۹ روشن  
 ۱۱۰ و غایت  
 ۱۱۱ و غایت  
 ۱۱۲ و غایت  
 ۱۱۳ و غایت  
 ۱۱۴ و غایت  
 ۱۱۵ و غایت  
 ۱۱۶ و غایت  
 ۱۱۷ و غایت  
 ۱۱۸ و غایت  
 ۱۱۹ و غایت  
 ۱۲۰ و غایت

[illegible]



و بتقریر شد از جهت صدق و غما

چھت کھت کے ہی ہی خیر و رزق

ساريسود و مينا و باوة و ساغر

بنوش راح مصفا و عمل آفرینم

میں نے دیکھا تھا کہ وہ صبح صبح صبح صبح

رئیس شتاب دود بودم زنی فغان

درجہ ہای ختم و سامان عیش و عشرت

پیالہ دوش از خب خلی

موسیقی کے جوہر یہ قطعی اس میں

خطاب کردین با عتاب کونما کون

چھت کھت کے ہیں ہیں بکری

زین چنانہ و سارک و تارک و تارک

بہ نغمہ کہ حنیب از ان زجاہامو

ایک ویرہ مسند اگر دوسری

بدان رسید که جامه رستخیزان

بنائی و شش ستم ساعت میجو

که هست روح فلاطون این است

چکد شرب - تیرز و شرباخ امیر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]





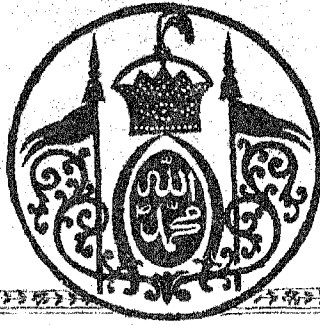


امام مهدی مادی که دین ختم رسل  
 شکی از پی ترحیب شرع او زد و  
 از جهان ستمهای دهر را  
 وز چو صرصر قمرش به بطفه ببری  
 به آبیاری انعام او شود پیا  
 حکیکه ساخته عیش و صنع او نام  
 سپردش و صف و ثمنانی  
 ای کسی که بیا و قار کینیت  
 ز برق تیغ تو در چشم خور ز پیا

به شیو آنی او ثابت تو نیست کنون  
 بزین چند کس چون شرار انکاون  
 از روزمانه ز آشوب فتنه هان  
 آنچه سرخشد از حساب پای بطون  
 مذاق آب خنجر عصاره فون  
 که نقش ز دهر بار عدم دو سوره  
 قرار مرد و کج چشم و میان  
 کوی زریز و آبی ز کاسه وارون  
 ز باو که ز تو دور دهر اشاع طون

این شعر از  
 اعدای دین است  
 یعنی تهمت  
 زدن به امام  
 مهدی علیه السلام  
 که در این  
 شعر از او  
 یاد شده است  
 و این شعر  
 در کتاب  
 تاریخ  
 اعدای دین  
 آمده است





دش نیر شمشیر تو بر و نبر

بضر بگز تو ریز و حال <sup>واق</sup> <sup>منه</sup>

زی <sup>اعظم</sup> ستانه جاست که <sup>ملاک</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

بو بکن درخت تحت <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

جال لیلی کلت اگر به <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

خیال نهیب <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

زقطره قطره <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

صانع کمال کثرت <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

نقوش وصف تو <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

پراکنده صفت در <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

بزی <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

شود <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

کنده جلال تو <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

کمان <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

ر باید <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

رو <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

جمال <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

رقوم <sup>که</sup> <sup>که</sup> <sup>که</sup>

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

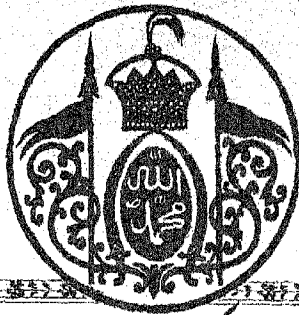
در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره





ترحم تو شیعیان در درازای	توجه تو ضعیفان کرب امجون
شود ز بذل تو ثروت سی پرو	بود ز عدل تو سکونت صیف و قرون
باشبت ندیم سبستی از آن بود	بجوید خنج سوس و سیون و حرد
سان رخ تو در جوف روین خست	رود چونوک خیاطی بجله کسو
اگر بکوشه شیمی ظن منی لطیف	شود مقابل شش عی اب
قد چو عکس کف مت تو فله غر	شود بزرگ تراز رود حنا آمو
چرا نباشی نائب منات شمیر	که مضمت بقلب تو بخت بان
ازان خدای بدست تو میدهد	که مست شیت اتق بدست تو
بزرگوار اعش رفیع مجد و علا	شده است سوی تو ام خضر شوق

فان تریک  
و نظام  
در نیکوئی  
سبب  
نصف  
زین  
در کمال  
اول و دوم  
در حرم  
و نظام  
در نیکوئی  
سبب  
نصف  
زین  
در کمال  
اول و دوم  
در حرم



در حرم  
و نظام  
در نیکوئی  
سبب  
نصف  
زین  
در کمال  
اول و دوم  
در حرم  
و نظام  
در نیکوئی  
سبب  
نصف  
زین  
در کمال  
اول و دوم  
در حرم



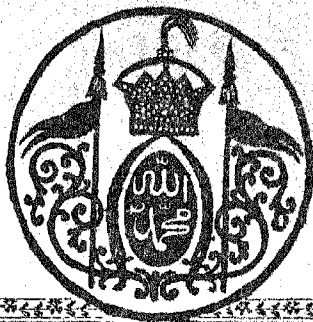
زوم بدست تو نا دیده و سحریت  
 و عای خیر بهر مایه من چو نیک  
 بر روز شمر شفیع شواز کمال  
 چگونه بخت و محبت بیان نیراک  
 محال است کمال مدح تو آن  
 حارقه تا که پریزادگان قائم پیش  
 مدام تا که بالند خون عاشق را  
 شمس جبه و جلال کینه خاتم  
 کشند طالع خصم تر بحکم قدر

کواه است بین واقف و روشن  
 شوم بعیش محبت ز فیض تو مقرون  
 که تا ابو د جانم ز لطف تو ممنون  
 محذرات صفات بود در اخرون  
 که مدح تحم کنم بر دعای تو اکنون  
 کشند بر سر خویش که کوهر کون  
 خاشاک چوب خاگردان آشوب  
 بوا و از صد مات کوفت قصص  
 کشند چنان تضاد و شک و گداز

۱۵  
 این بیت  
 در وصف  
 حضرت  
 علی  
 علیه السلام  
 است



این بیت  
 در وصف  
 حضرت  
 علی  
 علیه السلام  
 است

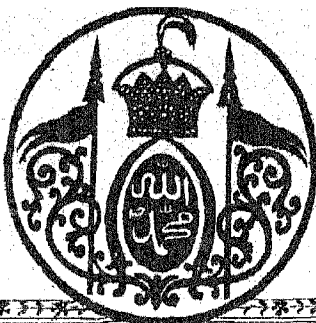


سنوچلا مکن عرض باد و غلاب	ده ز دست عثمان طر یه سونو
---------------------------	---------------------------

در منقبت حضرت امام تقی علیہ السلام

تا چندی با و صبا نطنس مسکن  
تا کی دوی رهنما کی دوی و ربا  
تا کی شمشیر در زیر تالاف  
تا کی ز روح راح مل عطری بدن  
کای به اطراف قل نجرانی از غنچه  
کای صحرای ازبوی مشک خنی  
کاشی بهستان با نهیای بنوا

۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



کاسی بی یونهی چشم پدر روشن کنی  
 ریزی سزاران شش زهر چرخان  
 از تو شود بستان چین تا بسوی  
 از لطف های خیر این خدای سحر  
 آخر چه بود آخر چه آویتی داکم  
 خواهی باشی مثل خسته آزاد و دم  
 طوفی به آفات بی بر که مشکوی  
 زان پس یقینش بر این بنی بصد  
 دخت بی بی داران اصف میم

کاسی بی نمرودی زلف چرخان  
 بیزی همه کافور از نخت و ردو  
 از تو مدد و سر دین کلاه ختن  
 مردم پای آوری سیلان  
 باطرهای سر بارف های پر  
 کن این امید پر از شیرت به سحر  
 نوشی صیافی مشرب جامی مسحر  
 بر قبر زین العابدین بر مرکب حسن  
 اما نمونه جاودان کلشن سینو

کاسی بی نمرودی زلف چرخان  
 بیزی همه کافور از نخت و ردو  
 از تو مدد و سر دین کلاه ختن  
 مردم پای آوری سیلان  
 باطرهای سر بارف های پر  
 کن این امید پر از شیرت به سحر  
 نوشی صیافی مشرب جامی مسحر  
 بر قبر زین العابدین بر مرکب حسن  
 اما نمونه جاودان کلشن سینو



نوشابه تعلیمی خسته بدرکشاشنا  
مگر عشش کبر و کون قش پیش  
سوی کرفکن نظر می ماقبر و صاکی  
بر کمان خیره دعا فرست با جد  
عودی نائی باشرف و قش  
مهرشنا بجشای لب حضرت میر عز  
زافاق شور حریف حد و کم که چه  
زان پس گذر و کر بلا باناله و آه  
ان بلبل مانع تبیین و هوای نور و

بقیض واصل و لیا خواجه صفاتش با  
 ناید ز کلاک لب برون بی پرده حر  
 یابی و صلت و و قدر در فرق فاض  
 چند نکته مار و زبانه امر گزین  
 مینی در انجا صفت حور و ملک سوی  
 دست امیر لقب خیمه شاعر  
 افتاد از یک لب در دو جهان  
 پیش حسین با و فای پیش شمع خن  
 دانست آه و این باز نوای

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

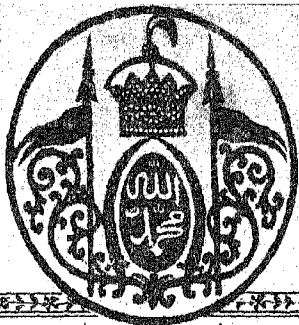


۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



خشمش چو از روی طغی است پیش رو  
 پیرانش لعلی تان کرد و دگر چرخان  
 کرد طاعت بیضی پیش امیر المومنین  
 جستی فراغت چو نازان نظم شوق و آه  
 سر یکسان با جودگی چرخ خاویار  
 بعد بنا بر کش قدی اندر ریاض مسیه  
 یابی و آنجا مضحی عین شرف  
 خشم شو برای سجد با تر بر یک پای نیاید  
 زین پیش روی پناه با همه روی ساء

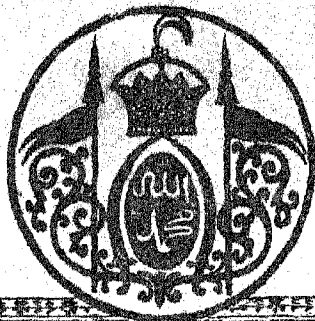




گنجی میان فلش و شش برین نش  
 سرکوشاش گنج ادم غار نشین  
 خشت ساس آن سماک سنا  
 آب مویش آنچنان فیض آن مور  
 بینی چو دل قالی شنبی میان  
 بوی بزن آستان بصر صفت زیبا  
 عطا لیث او غواش علی الوی  
 بصر و خرم صفت کرم آدم خرم هارون  
 رقصان فرنگه نشان

پیش از این سلاطین سلاطین نجیب  
 سرخاشه اش باغی حرم فرزند  
 در تابان آن ملک افکن طرحد  
 سرگزینجید در جهان فرجی واز  
 چرخ علاراکوبی در زیر آن گرده  
 و آنکه سلام من سان پیش خدیو  
 شمس الضحی نجم الهدی بدر زمان  
 عیسی هم موسی شیرحمی حایقان  
 نوبه مکان کس با که گویان

[illegible]



آذین کاخ ازرقی سر خاوندی  
 شامی اسد ازو علم اندر عرب شام  
 خورشید عکس دی او کشته جل نندی  
 از فیض بینی عیان شکفد بیابان  
 قندیل سه چار حد روشن نورش  
 با لطف و طوف مبراسد ریشم  
 یکسورت که کیف که اطعش نیکام  
 تیغ بخت جناب چین شمر و حد  
 در عهد تو در پوریزد چو رندی

سخت دل پاک تھی زو عیب و چوین  
و یو جز خند و عجبم بر تاب شری  
سر پای کین کوی او شرمه شد و لب  
لعن بخش از ناز و ان مهر و خوش از ناز  
شمع خوار مهرش بود آیین این مرد  
بی التفاتش سپیم بکبر و اوصوت  
خالی بود وقت سخاوتش لفظ لا و  
کل حجره از باین این و ش آن  
کرد و نذر فرق و سرخ و ش

امام حسین علیہ السلام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

*[Faint, illegible handwritten notes]*

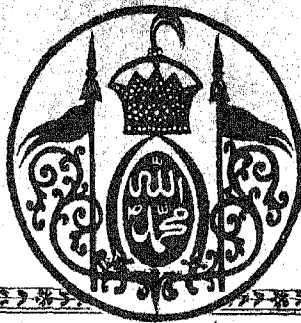
بہارِ حیات

91

Handwritten signature/initials in Urdu script.

امام علی (علیه السلام) فرمودند که هر کس در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود...

السلامة العامة



دست یارانش نهی چو چرخ چرخ

یتی کشی که از فکر کرد و چون خبر

کردون مجسمی زین بن سیمی

افلاک پیما پاره کو بر زنده پیاره

در رزم هایت متعطر که ده حیرت

بند ز تو را دوری از شک و خیل

عون باشد از زمین بحر قوای

جم آیت با اُبت بر و کمال

سازی چو قلیب و ن خیر و یاد

خیر و صدای الامان اصلو بر جای

اب از قمر تاب از که نور از صحرای

پروین می ز حیره بین اری عتبات

بر چارمین سیاره بر نهفتین

بهر شایسته دروغا حلقه سر لایق

جم بسیر و کشتری نانا بدست

خورشید باشد خوشه چین از شام

حاتم برای کدایت آرد و ن

خارا کل خیر افسون عقل از ن

چای کمان کمان  
سینه سینه  
بران بات  
باب بران بات  
بران چرخ  
بران چرخ  
بران چرخ  
بران چرخ  
بران چرخ  
بران چرخ



باین  
باین  
باین  
باین  
باین  
باین  
باین  
باین  
باین  
باین

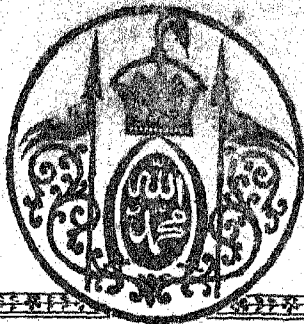
دوران خیریت و نمانی ز نمانی



آموزد از عونت روش کیر و عجز ز تشنه  
ایخو ز نه بر آسمان تنجی جز بر قم  
ایسه فرو و آنجا با طرز نیک و دلبر  
چو زار کا بی شاه شوم شاطر آید  
او صاف چون تو سوری نیکو کار  
و بیحک لطف نرمان یار کامیاب  
کاک ریج سختی مع و بنا بخنجه  
اما ز چرخ بوالهوس افتاده و شوم  
جسمش منجوع ض جو صفت

اگر برون فوق نقمش جبین جسمش  
 شاید که بنشیند بر آن سپهر میان  
 باشد کند افسر تر از وی شاه  
 عیون باز آید جلوه بایر و عین  
 سرگزید و عید بستی از کشته شاخ  
 زخشان آید از پروین جانم بخاطر محتر  
 ز زنجیری شخیص بر صفحه از نور  
 در زمان غرض نالم لبان  
 محبوس ستم الغرض و نیز لا اثم

۹۳  
 درین برهان بیان  
 ویک از مباحث  
 جهان بود  
 درین برهان بیان  
 ویک از مباحث  
 جهان بود



بفرستد<sup>۱۱۱</sup> و راج از عین سلو<sup>۱۱۲</sup>  
 ارم پی نذر از دعا لوی خشایی<sup>۱۱۳</sup>  
 تا بر حسین صمد صندل باله<sup>۱۱۴</sup>  
 انجم میدان عشق تا زنده با نذر<sup>۱۱۵</sup>  
 در دست اعشرت قح در چشم از<sup>۱۱۶</sup>  
 خنجر زبان ملش کلو شتران ابرو<sup>۱۱۷</sup>

بشنو من الحی را در یاب این ماح<sup>۱۱۸</sup>  
 معن بعض مدعا برستان تو شها<sup>۱۱۹</sup>  
 ناصوفی پاکیزه کرد برای سخن<sup>۱۲۰</sup>  
 تا در جهان بشوق از قرم می شرف<sup>۱۲۱</sup>  
 از مهر تو با صد فرج کیر و مجنت<sup>۱۲۲</sup>  
 و ز قهر تو دارد عدد و در فوه و جهم و<sup>۱۲۳</sup>

منقبت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

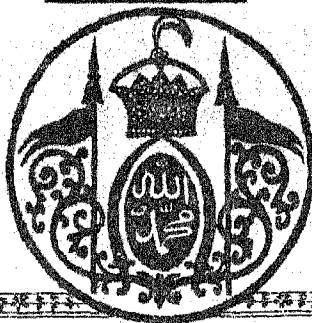
بر قمار بک بشو خنچه چو آمو<sup>۱۲۴</sup>  
 بیاض عذارت چو اصباح<sup>۱۲۵</sup>

الا ای بت تو منقند و بدو<sup>۱۲۶</sup>  
 فروغ رخانت کلمع الدرای<sup>۱۲۷</sup>

بشنو من الحی را در یاب این ماح  
 معن بعض مدعا برستان تو شها  
 ناصوفی پاکیزه کرد برای سخن  
 تا در جهان بشوق از قرم می شرف  
 از مهر تو با صد فرج کیر و مجنت  
 و ز قهر تو دارد عدد و در فوه و جهم و



منقبت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 بر قمار بک بشو خنچه چو آمو  
 بیاض عذارت چو اصباح  
 الا ای بت تو منقند و بدو  
 فروغ رخانت کلمع الدرای

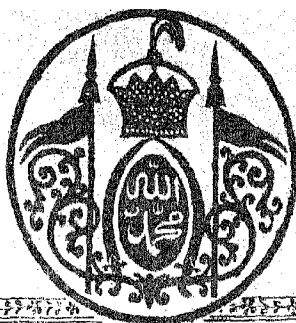


له چين  
سبط واره بران  
جالت چو خيخاني  
چو دود است

د و ص د ف ت ن د چين زلف چين	نراران بلا و تروش كيو
نديد هسي و فضا ئي كيتي	چه آن خط و حال چان چين
بخت تو عسبر گرفته و دكان	بكله ارمينوشسته و دمنه
بت تخته لعل و دخته واري	دخشنده الماس و ناسفته لولو
بلورين نخندان تو چاه بابل	نخان دركش كچيان حسد و
خط بنيت لاي نفی ستانا	ويارسته در مهره شلخ شمع
سمن جيهه شبنم عرق چشم كرس	رخت كل لب لاله بالات نارو
مخت آفتاب و شفق زنگ خا	وياشد ز راند و وسيمين تراو
سرين سربهي مثل بخت سجد	ميان لاعنري همچو دهن اسطو



سنة ۱۲۵۵  
قادي مسطور  
باز



صدف کوشش ماثوره علاج کرد  
 زجورت ملک بر سر چرخ کریان  
 از اندم که نظاره کردم ز  
 تنم چاک سر تا قدم چون صنوبر  
 گذشت آتم از سینه صفت کریان  
 شبان از تب فرقت تو بستر  
 جهد جای خن از رک من شری  
 و در صور از ناله من هجر جا  
 نمی گشته اندر خیال دوت

سخن باق و پستان دو سیمینه  
 بغیر تو آفتاق شسته پیر آتش  
 نمانده است بر دل مرسیج قاج  
 ز بانم چو قمری ست سر مست کریان  
 رسید شکم از دین اتم مایه نانو  
 پیتم مثل سیاه پهلوی پهلوی  
 بسودا طیب اکشا پد سر آ  
 قیامت شود از غنا فخر کریان  
 او تا قمر چو بیت احسن از نیما

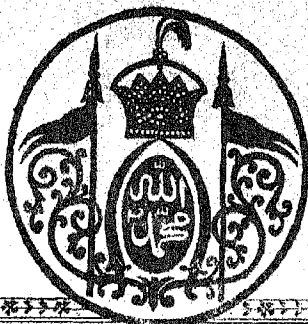
لایه ماثوره قاج  
 کوهی که در آن  
 ریحان را می بیند  
 بر آن ماست که باز  
 چو زانو می برانند  
 سینه غنا را می بیند  
 کریان چو شمشیر  
 می کشد از آن  
 در دین اتم مایه نانو  
 پیتم مثل سیاه پهلوی  
 بسودا طیب اکشا پد سر آ  
 قیامت شود از غنا فخر کریان  
 او تا قمر چو بیت احسن از نیما



که تنه  
 از آن  
 در آن خانه  
 خات  
 کوهی که در آن  
 ریحان را می بیند  
 بر آن ماست که باز  
 چو زانو می برانند  
 سینه غنا را می بیند  
 کریان چو شمشیر  
 می کشد از آن  
 در دین اتم مایه نانو  
 پیتم مثل سیاه پهلوی  
 بسودا طیب اکشا پد سر آ  
 قیامت شود از غنا فخر کریان  
 او تا قمر چو بیت احسن از نیما







گزید سر اسیمه ز آوای تهر  
 و جوی با مکان شده هم  
 دیت میستواند گرفت از  
 برات غلامی نویسد به آمو  
 نماید بد انسان که در تهر  
 چکه چون عسق نطفه نام  
 ملا تو ز آتش روانی ز آمو  
 برای رک جان بخانیست  
 همین چرخ را اندر آتش تهر

ز عاجر نوازی او سر کرد  
 توانی که از جلاوة ذات پتا  
 بباد عدت توان نیرالی  
 ز عول تو خست غام نو پا  
 بر فرو غا خست تو در کشت  
 چو آرقه برینی به سحرانیم  
 پر شد آو برق تابت ربو  
 پی نصرت مونسان اینیا  
 الا اوسم تو که کیتی نمر

سلمه آوا خست آواز  
 بران حاجت سلمه توان  
 چو جان صیف بران  
 جابین سلمه خست باکر  
 بران در نوازی او سر کرد  
 بران عول تو خست غام نو پا  
 بران بر فرو غا خست تو در کشت  
 بران چو آرقه برینی به سحرانیم  
 بران پر شد آو برق تابت ربو  
 بران پی نصرت مونسان اینیا  
 بران الا اوسم تو که کیتی نمر



بران حاجت سلمه توان  
 چو جان صیف بران  
 جابین سلمه خست باکر  
 بران در نوازی او سر کرد  
 بران عول تو خست غام نو پا  
 بران بر فرو غا خست تو در کشت  
 بران چو آرقه برینی به سحرانیم  
 بران پر شد آو برق تابت ربو  
 بران پی نصرت مونسان اینیا  
 بران الا اوسم تو که کیتی نمر



کران پشت سر به تن آئینم  
 رکاش بود پر گر خان ترگا  
 چو خور حسل یا بکر دوشجا  
 اگر اوسر مهر بسینی پذیرد  
 به الطاف تو زائران حریت  
 کمینه کثیرت فرکیس و شیرین  
 نقور تو مهملک ولای تو شانی  
 شانی تو میکال نقش حش  
 حد و چون صفات پوشد گز

سحر و لعن بر دم غنبرین  
 نعاش شود حلقه کوش سکو  
 نمائی به پیش بوقت کجا  
 حذف همچو مهر هزاران تلای  
 ز نذر تقنا غر به افلاک ارد  
 کمینه عنلام تو پر ویز و بخت  
 عتاب تو هر حجاب تو وار  
 میج تو حبیل حسر نابو  
 پوشد مخ مهر پر پرستو

۱۴ سحر و لعن  
 ۱۵ شین بران  
 ۱۶ خان کوش  
 ۱۷ سنان  
 ۱۸ سحر و لعن  
 ۱۹ شین بران  
 ۲۰ خان کوش  
 ۲۱ سنان  
 ۲۲ سحر و لعن  
 ۲۳ شین بران  
 ۲۴ خان کوش  
 ۲۵ سنان  
 ۲۶ سحر و لعن  
 ۲۷ شین بران  
 ۲۸ خان کوش  
 ۲۹ سنان  
 ۳۰ سحر و لعن  
 ۳۱ شین بران  
 ۳۲ خان کوش  
 ۳۳ سنان  
 ۳۴ سحر و لعن  
 ۳۵ شین بران  
 ۳۶ خان کوش  
 ۳۷ سنان  
 ۳۸ سحر و لعن  
 ۳۹ شین بران  
 ۴۰ خان کوش  
 ۴۱ سنان  
 ۴۲ سحر و لعن  
 ۴۳ شین بران  
 ۴۴ خان کوش  
 ۴۵ سنان  
 ۴۶ سحر و لعن  
 ۴۷ شین بران  
 ۴۸ خان کوش  
 ۴۹ سنان  
 ۵۰ سحر و لعن  
 ۵۱ شین بران  
 ۵۲ خان کوش  
 ۵۳ سنان  
 ۵۴ سحر و لعن  
 ۵۵ شین بران  
 ۵۶ خان کوش  
 ۵۷ سنان  
 ۵۸ سحر و لعن  
 ۵۹ شین بران  
 ۶۰ خان کوش  
 ۶۱ سنان  
 ۶۲ سحر و لعن  
 ۶۳ شین بران  
 ۶۴ خان کوش  
 ۶۵ سنان  
 ۶۶ سحر و لعن  
 ۶۷ شین بران  
 ۶۸ خان کوش  
 ۶۹ سنان  
 ۷۰ سحر و لعن  
 ۷۱ شین بران  
 ۷۲ خان کوش  
 ۷۳ سنان  
 ۷۴ سحر و لعن  
 ۷۵ شین بران  
 ۷۶ خان کوش  
 ۷۷ سنان  
 ۷۸ سحر و لعن  
 ۷۹ شین بران  
 ۸۰ خان کوش  
 ۸۱ سنان  
 ۸۲ سحر و لعن  
 ۸۳ شین بران  
 ۸۴ خان کوش  
 ۸۵ سنان  
 ۸۶ سحر و لعن  
 ۸۷ شین بران  
 ۸۸ خان کوش  
 ۸۹ سنان  
 ۹۰ سحر و لعن  
 ۹۱ شین بران  
 ۹۲ خان کوش  
 ۹۳ سنان  
 ۹۴ سحر و لعن  
 ۹۵ شین بران  
 ۹۶ خان کوش  
 ۹۷ سنان  
 ۹۸ سحر و لعن  
 ۹۹ شین بران  
 ۱۰۰ خان کوش



۱۴ سحر و لعن  
 ۱۵ شین بران  
 ۱۶ خان کوش  
 ۱۷ سنان  
 ۱۸ سحر و لعن  
 ۱۹ شین بران  
 ۲۰ خان کوش  
 ۲۱ سنان  
 ۲۲ سحر و لعن  
 ۲۳ شین بران  
 ۲۴ خان کوش  
 ۲۵ سنان  
 ۲۶ سحر و لعن  
 ۲۷ شین بران  
 ۲۸ خان کوش  
 ۲۹ سنان  
 ۳۰ سحر و لعن  
 ۳۱ شین بران  
 ۳۲ خان کوش  
 ۳۳ سنان  
 ۳۴ سحر و لعن  
 ۳۵ شین بران  
 ۳۶ خان کوش  
 ۳۷ سنان  
 ۳۸ سحر و لعن  
 ۳۹ شین بران  
 ۴۰ خان کوش  
 ۴۱ سنان  
 ۴۲ سحر و لعن  
 ۴۳ شین بران  
 ۴۴ خان کوش  
 ۴۵ سنان  
 ۴۶ سحر و لعن  
 ۴۷ شین بران  
 ۴۸ خان کوش  
 ۴۹ سنان  
 ۵۰ سحر و لعن  
 ۵۱ شین بران  
 ۵۲ خان کوش  
 ۵۳ سنان  
 ۵۴ سحر و لعن  
 ۵۵ شین بران  
 ۵۶ خان کوش  
 ۵۷ سنان  
 ۵۸ سحر و لعن  
 ۵۹ شین بران  
 ۶۰ خان کوش  
 ۶۱ سنان  
 ۶۲ سحر و لعن  
 ۶۳ شین بران  
 ۶۴ خان کوش  
 ۶۵ سنان  
 ۶۶ سحر و لعن  
 ۶۷ شین بران  
 ۶۸ خان کوش  
 ۶۹ سنان  
 ۷۰ سحر و لعن  
 ۷۱ شین بران  
 ۷۲ خان کوش  
 ۷۳ سنان  
 ۷۴ سحر و لعن  
 ۷۵ شین بران  
 ۷۶ خان کوش  
 ۷۷ سنان  
 ۷۸ سحر و لعن  
 ۷۹ شین بران  
 ۸۰ خان کوش  
 ۸۱ سنان  
 ۸۲ سحر و لعن  
 ۸۳ شین بران  
 ۸۴ خان کوش  
 ۸۵ سنان  
 ۸۶ سحر و لعن  
 ۸۷ شین بران  
 ۸۸ خان کوش  
 ۸۹ سنان  
 ۹۰ سحر و لعن  
 ۹۱ شین بران  
 ۹۲ خان کوش  
 ۹۳ سنان  
 ۹۴ سحر و لعن  
 ۹۵ شین بران  
 ۹۶ خان کوش  
 ۹۷ سنان  
 ۹۸ سحر و لعن  
 ۹۹ شین بران  
 ۱۰۰ خان کوش



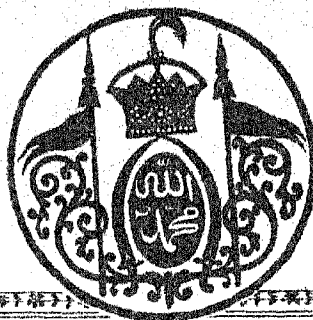
از آن ذوق نب شد تیرین سخت  
خفت تو کرد دل خان چو  
بلا فعد و درخت تو و  
بیر یغ حباه تو طغرتبار  
سماره شود مسر کنه ایا  
مخند عالمی در جناب تظلم  
کریا کن انصاف با صدم  
باند و نه تاجت کریم که آن  
من جوش از راه امرش و

که کای نشد حیرم تو جاز  
ز خلق تو کرد حس و خاشه شو  
که سر نخیرش تابنی به  
بیج تو با بسمله در تکافو  
نمازی خطا ای من چو  
بر دیک جهان حضو تو غر  
که در فیض عام ستی منو  
شده چشم من شک رود قرا  
دل و نه شب و نه چو که در

ان عارف و فیاض  
 ابدی عالم  
 خدای مبین  
 شاه خاشاک و خاک  
 بران جهان  
 شاه درود و خیر  
 بر رویان و نبات  
 فرمان شای خورشید



۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



امیر ابانعام پندین حدیه	ز احسان و رحمت مر هست
که با عجب در پیشگاه محبت	کفی عرض حالم با دوانیکو
و عایم رسان تا باب بتا	نخام ز آب شفاعت دوشو
الا تا تبصره زد بگاه تبسم	ترا و چو شبنم ز لعل خنکو
الا تا که چید چون ی دیو <sup>۵۲</sup>	بکمر تشنگان حسینان مهر
مینازد ایند و بفر دوس <sup>۵۳</sup> رم	برای تو بنیاد یک خلد شو
بر آسنگ نواب ای منشین <sup>۵۴</sup>	بستی قصید ناشره <sup>۵۵</sup> و صلوات

لقر آفتاب منقبت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

چو خیرست آیات بیزالت	که است پر تو نورش فر عانیان
----------------------	-----------------------------

کتابت شده است  
در خط نستعلیق  
در روز ۱۰/۱۲/۱۳۰۲  
در شهر تهران  
در کتابخانه  
موزه و اسناد  
ملی

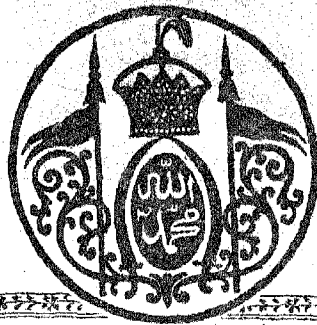


کتابت شده است  
در خط نستعلیق  
در روز ۱۰/۱۲/۱۳۰۲  
در شهر تهران  
در کتابخانه  
موزه و اسناد  
ملی

کتابت شده است  
در خط نستعلیق  
در روز ۱۰/۱۲/۱۳۰۲  
در شهر تهران  
در کتابخانه  
موزه و اسناد  
ملی







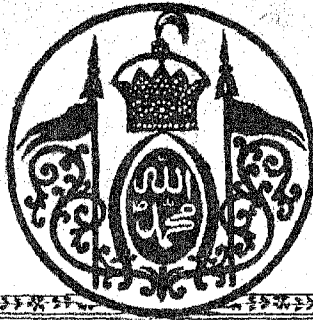
اگر بخواهد در قفس جاه تو نگذرد  
 توئی که کرده جانی تنی ترا بشیر  
 ز نقش زکسته بام تو ملک حیران  
 کل حرم ریش تو محسوس دیده  
 بزم گاه تو از مجسمه نشاط شود  
 ربوده به عمل کوی فضل از دست  
 ز نور طبع منیر تو گر کنند سخن  
 عماره چله شینان که شده کرده  
 اگر نه ذات تو مختصر باینان کشی

که نظاره ستاره قذیرش کرد  
 بگرد و کون چو ذات وحید خود  
 بر آستان در رفعت فلک نشاء  
 نشان سجده و اهلیز تو بهای  
 چو عندلیب زنده نغمه صوتی  
 نهاده بکرم پای پیش از اشاء  
 سواد ز ناک به بنید از زمین  
 برای کوشش تو چون کاشی شود  
 شدند جمله نیکان چو برین کما

این کلام در مجلس  
 در وقت نماز شب  
 در ماه رمضان  
 در شهر کربلا  
 در روز عاشورا  
 در شب یازدهم  
 در محراب  
 در حرم  
 در کعبه  
 در مسجد  
 در آستان  
 در دروازه  
 در بازار  
 در میدان  
 در کوچه  
 در خیابان  
 در شهر  
 در دیار  
 در ملک  
 در جهان



این کلام در مجلس  
 در وقت نماز شب  
 در ماه رمضان  
 در شهر کربلا  
 در روز عاشورا  
 در شب یازدهم  
 در محراب  
 در حرم  
 در کعبه  
 در مسجد  
 در آستان  
 در دروازه  
 در بازار  
 در میدان  
 در کوچه  
 در خیابان  
 در شهر  
 در دیار  
 در ملک  
 در جهان



بسیار باغ چه حاجت ترا که می بینی  
 به هم عفت تو در رزم خصم سرش تو  
 بریم ضرب عسود تو گمان ویران  
 بر تیغ تو ندیم نسبت ز حکم بود  
 پیش چرخ تو نوشت کمانچه حلاج  
 عدو چو حمله نماید بسوی لشکر تو  
 بخوابد از سلاطین تو و دولتی  
 بکمر حکم قضا بر تنافعی اضا  
 بین بستر نمی بخت مدح و تحکم

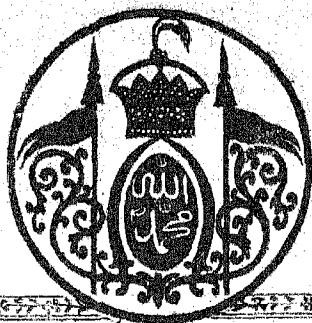
بهار باغ و عسالم ز کوشش بهنگام  
 چنان کریزد که شیر نیا توان با  
 یکی تجت شری آن چرخ بر دیوان  
 بزعم حلق بشوی قرین اگر  
 پیش درق تو ماه ماکوی با  
 بر آید از دهن تیغ بانک قاف  
 کشند سگند روی و لب جان  
 اگر ت مام به بر رسم بجهت  
 که وقت مدح زند بوسه ام ملک

بسیار باغ چه حاجت ترا که می بینی  
 به هم عفت تو در رزم خصم سرش تو  
 بریم ضرب عسود تو گمان ویران  
 بر تیغ تو ندیم نسبت ز حکم بود  
 پیش چرخ تو نوشت کمانچه حلاج  
 عدو چو حمله نماید بسوی لشکر تو  
 بخوابد از سلاطین تو و دولتی  
 بکمر حکم قضا بر تنافعی اضا  
 بین بستر نمی بخت مدح و تحکم



بسیار باغ چه حاجت ترا که می بینی  
 به هم عفت تو در رزم خصم سرش تو  
 بریم ضرب عسود تو گمان ویران  
 بر تیغ تو ندیم نسبت ز حکم بود  
 پیش چرخ تو نوشت کمانچه حلاج  
 عدو چو حمله نماید بسوی لشکر تو  
 بخوابد از سلاطین تو و دولتی  
 بکمر حکم قضا بر تنافعی اضا  
 بین بستر نمی بخت مدح و تحکم





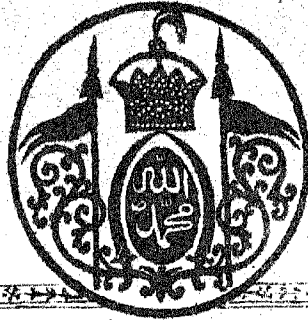
رقم نهم بجه پسان صف بیکرانه تو  
 باستمانت عشقت کنون بکمال فکر  
 اگر خلافت حسد م برود چشم و بین  
 بده زورید الهی آن ت نرود  
 بکیر دست من از رحم کز فکایت  
 بان مان که رسد ل چشم و پستی  
 بان مان که نور و شدش حیات و  
 بان مان که شانه شد از آتش  
 بان مان که زار و لوح اولیا و سل

که میچاکس نخند در بجای سبعة شانه  
 بخاک در کمت افتاده ام بجای تان  
 نکیرم و بروم هم بسر کدایت  
 که چرخ را بد هم کونه کونه باد  
 برم حسد را بلا از نو بجانجا  
 بان مان که گفت بجهنم کجای ما  
 بان مان که بپاشند کوه چون کجا  
 بان مان که جبه شعله از بطون  
 به لمح لمح بر آید صدای اسفا

له شانه و سینه  
 دست و پا زدن و  
 شانه کدبان  
 فاسی و فیه کدبان  
 ریان جات  
 شانه با دشت  
 کفایت بجای ران  
 جات



ده و از اسرار و کائنات  
 درین صحنه و از کائنات  
 جات و از کائنات  
 ده و از کائنات  
 ده و از کائنات  
 ده و از کائنات



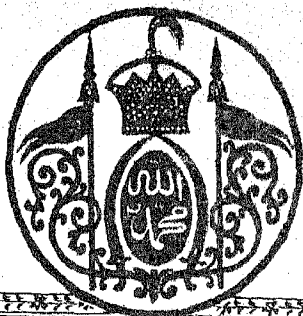
بان ماکن پیروی نغمه ثانی  
 دوان دوان مقابر شوند چهرت  
 بدان مشابیه بدرگاه ایزوی بر تو  
 نه چهر باشدونی پیر و طوق و تاج  
 نه عزم رزم و تناسلی بم از چشم  
 نه عقد های درونی زمر وین علی  
 نه کج کج عشاقی و نه توده توبه  
 غرض که باد و صدای و صدرا  
 که ذات اوست جیم و نوال او

ز خاک تیره بر آید سپید  
 به پهنه که نه باشد در آن سپید  
 که فرق کس نتواند کند که از شما  
 نه سنج و کوب و طبل و چارطاق  
 نه شوق و نه ذوق و نه خوشی  
 نه طاف و نه کس و نه کوه و نه کلاه  
 نه حله خرو و نه سیف و نه زرخار قبا  
 رو چو خلق بر آن یکانه نشاء  
 نه زهره است ز جمل و برنی جو و سقا

این بیت از کلام  
 حضرت علی (ع)  
 است که در وصف  
 حضرت زین العابدین  
 (ع) فرموده است  
 و در این بیت  
 اشاره به اینست  
 که این بزرگوار  
 را در میان  
 خلق و در میان  
 دشمنان و در میان  
 اعدای او  
 هیچ تفاوتی  
 نبود و همه را  
 با یکسانیت  
 می بیند



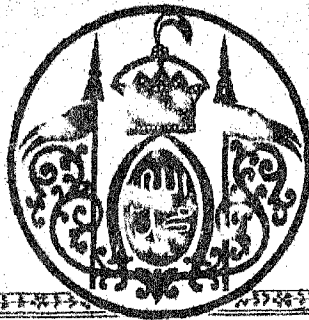
این بیت از کلام  
 حضرت علی (ع)  
 است که در وصف  
 حضرت زین العابدین  
 (ع) فرموده است  
 و در این بیت  
 اشاره به اینست  
 که این بزرگوار  
 را در میان  
 خلق و در میان  
 دشمنان و در میان  
 اعدای او  
 هیچ تفاوتی  
 نبود و همه را  
 با یکسانیت  
 می بیند



<p>چو کبرِ ظالم کافرِ مومن آوا<sup>۱۵۰</sup></p> <p>که چشمِ خجلت او بر کناره<sup>۱۵۱</sup></p> <p>نیامد نظرِ سحرِ کونین<sup>۱۵۲</sup></p> <p>جز این که نادانیتِ مرثویه<sup>۱۵۳</sup></p> <p>که ای صیقلِ کانونِ تن<sup>۱۵۴</sup></p> <p>که در صلاهی بختِ نصیب<sup>۱۵۵</sup></p> <p>به آن صفت که ملک کو تو<sup>۱۵۶</sup></p> <p>شال آن زمان غمِ ختم تو<sup>۱۵۷</sup></p>	<p>چو غیرِ عملِ خویش بر کی بس<sup>۱۵۸</sup></p> <p>نه ای کمانِ ثواب تو چه خواهد کرد<sup>۱۵۹</sup></p> <p>و ابرِ قناتِ نیکی و کثرتِ عیال<sup>۱۶۰</sup></p> <p>جز این که حرمتِ خاصِ یکیده<sup>۱۶۱</sup></p> <p>ببابِ حسدِ رنیم رسانی و کونی<sup>۱۶۲</sup></p> <p>که در ملاقی کُشت جانِ تقصیر<sup>۱۶۳</sup></p> <p>دو دستِ پاک ترا بوسه و دعا<sup>۱۶۴</sup></p> <p>چو غیرِ خضرِ حیاتِ فدایان<sup>۱۶۵</sup></p>
--	---

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





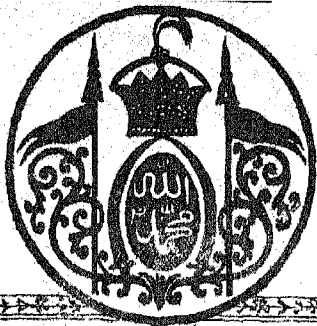
الامان آر سپهر چو کافنی  
 انحرزین حصار فولادی  
 خوش نشین روغنم انگیزی  
 که بجز خطه بانرا ران چشم  
 از ازل در سرت او ضمیر  
 در دل سطله پرورشش نیست  
 ساغر اهل همان کند سرشا  
 در مذاق سخنوران ریزد  
 نیست کس در زبانه که نشود

داد از چرخ کهنه بر آفرنی  
 شهر بند دو صد پریشانی  
 شمع افسر و ز خانه ویرانی  
 صد بلا را کند بکشتبانی  
 یک جهان غلم و پهلوانی  
 همه جمل ست و جمله نادانی  
 ز آب حیوان راح ریجانی  
 زهر آلام و درد پنهانی  
 از بغایش اسیر حیوانی

در این قصیده  
 از صفات  
 و کمالات  
 و جلال  
 و کبریا  
 و عظمت  
 و شرف  
 و بزرگواری  
 و جلال  
 و کبریا  
 و عظمت  
 و شرف  
 و بزرگواری



در این قصیده  
 از صفات  
 و کمالات  
 و جلال  
 و کبریا  
 و عظمت  
 و شرف  
 و بزرگواری

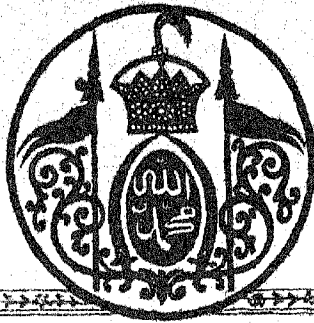


ممه ناسور شد دل کو سر	ممه خون کشته لعل مآه
زناغ در غم نه نشاط و سرو	نوحه خوان لبیل کلتا
خار بستر کل عشیق نقاب	دل غم بردل شفتیق نقاب
کف افسوس کشته برک چنا	شکل آهست سر و بستا
ای بسا یوسفان بیداوش	در کشته اند زندا
با دو صد حسرت و دو صد افسوس	کرده در بر لباس عریا
ختم امرو و عتد رنج و ملال	زلف در بند صد پشیا
لب شان نه ذوق شکر خند	چشم شان راه میل قتا
دست شان در میان کوز کمر	مهر لب ز جوش چیرا

ممه ناسور شد دل کو سر  
نوحه خوان لبیل کلتا  
خار بستر کل عشیق نقاب  
کف افسوس کشته برک چنا



ممه ناسور شد دل کو سر  
نوحه خوان لبیل کلتا  
خار بستر کل عشیق نقاب  
کف افسوس کشته برک چنا



فلک سوختی تنم ایوای	ز آتش فکرهای روحانی
ز ورق عیش بام و شام	شن و جبر رنج طوفانی
سر و قدم چوب رکشت و نو	مانم ام زن از کراشجانی
شب من مثل روز خشر و از	روز من چون شبان طلانی
شن از نوب غارتت پال	خلد عیشم چو رکشت و ستانی
تا محبام مرا بکینه عیش	میدی عیشم فکر نیدانی
که ز روز ازل سر داد و	منصب خاص مدح عثمانی
ابن عفان چند یو ذی النور	نور اکرام و نور یزدانی
افتخار خلافت کبری	شرف دولت جهانبا

بجای



کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
دفتر اسناد و کتابخانه ملی  
تهران



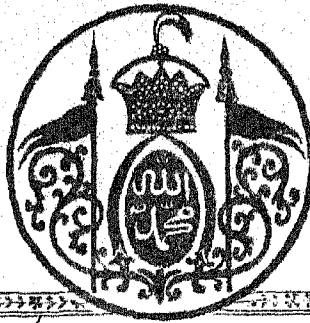
یرضیای موسی و مرت  
اگر از سر عالم ارکان  
آشنای جبارِ علم و حیا  
گرچه پیغمبر خلیفت اما اوت  
آنکه نبشته کمینہ چاکر او  
آنکه میر و کمینہ خادم  
آنکه نبود و نبیض او حاسب  
کریم قمر او شود و جوش  
کوهر آرای طبع عالی او

و دم عیسیٰ صنعِ یزدانی  
عالم از مرہسای عرفانی  
بر کران از هوای نفسانی  
اولین عسل و آدم شانی  
تاجِ فنون و تختِ خاقانی  
چتر کسری و افسر خانی  
مور و دعوتِ سیما  
سم خون بار و ابر نیسا  
نظم کرده کلام ربانی

بسم الله الرحمن الرحیم



بسم الله الرحمن الرحیم



پیشِ علمِ کدِ نیشِ باشد	عقلِ کلِ طغابِ و بستای
تختِ اوسندِ رسولِ کریم	چترِ او آفتابِ نورانی
که غمِ نیشِ زخوفِ دمِ دزد	بهرینِ ضعیفِ نیتِ بانی
و قریانی از نکارشِ او	نزدِ بخشد و نمود و لامانی
آن توئی که سیاستِ است	کلمه را کرک کرده چپانی
خادمانِ تو از هم سالِ علو	شور را میکیست و شتر بانی
صد چو موسی و خضرِ میدان	بر حریمِ تو تبیلِ دستان
شتمه از خصالِ نیکوئی تست	صبرِ ایوب و صدقِ سلیمان
نورِ ایزد و قلبِ تو مکتوم	از ازل مثلِ رازِ پنهانی

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین

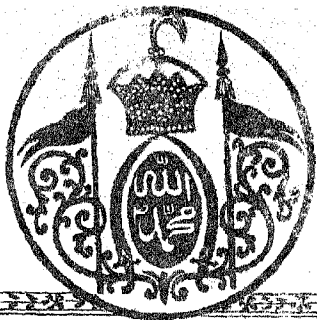
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین



بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین





حکیم حق درخت سمی ندید

سید ابرو و بیابار

روزگار و کمالات داری

شخ آب و تاب

نہی دفع و شہداء

خبر ان سب کو کہ

۱۰۰

د

کرنی ہو گی حجابِ امکا نے

پاک شستہ قوم طغیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیرون خط است که در خط

کتابخانه

2

کتابخانه عمومی

بن بابويه و محمد بن

میرزا حسن علی خان

١٠٠

100



دوم جنوری ۱۹۷۱ء

26



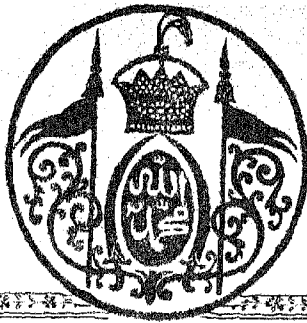
خوش آمد گلک من دست  
 دست بیعت دند بر کنکم  
 انزل در کاب خازن  
 تا ابد بر درم حسین ساید  
 پیش من غسل و شستن  
 از ما دم چشم پله نشین  
 تن زو از درفشانی کلکم  
 آب اوراق نظم من بر بوی  
 قمریان بار سر و کشند

دفتر شعرهای حسنه  
 کبر و ترسایه و نصرانی  
 سند و وارسی و تورانی  
 با و بخر و ان ساسانی  
 بازماند از درفشانی  
 عنبرین سرمه صفا هانی  
 نطق تازی و دهن یونانی  
 رنگ بوی کل کلستانی  
 که کنم در جهان غزلی

در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران  
 در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران



در  
 کتاب  
 تاریخ  
 ایران

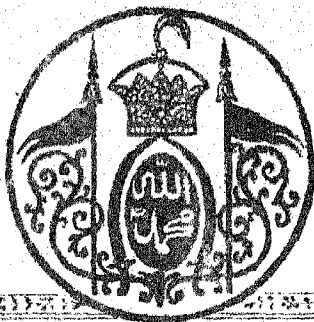


ای با خسته که بنمودند	رخ خود در پرند لعلی
ای با کشنا که گشتند	آب و زک حبان صوا
لیک شد جلوه که چکامه	به ازینان بزک و تابا
رسم کرد به بدح تو نیم	دعوی سنجری و سلطان
خاطر مست باد و آسرا	طبع کجور من و ترانه
زسد و شمنم اگر بزند	پیش من صد هزار لاما
آری آری به مهدی رسد	تابش کرکاب بیابا
دیو کی تبه ملک کسید	کر کند جاودانه رضوا
کرشی سرخه د بخاک درت	میکنند در سپهر کیوان

لعلی بر نو گوشت  
بازند از پریشانی بیان  
چندین  
نصیب  
کرانست بران مقام



جمع سپهری  
محنت  
نام ستار از من  
وارد حکمت  
بوده است



شعہ حرمت تو در دو جهان	نی کند کار ابریناسی
حیف باشد که در دل تو	غم نساید چنین فراد
پادشا با حق خست مل	آن حسد یوی که نیش ثانی
عقد یایم کشا بناخن مهر	مشکلم حل بکن به آسانی
تا که از نیض ممت داد	قطره در سهر نوای عانی
دوست را بود پیش	دشمن را دوسد پریشانی

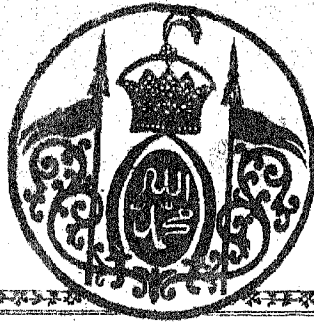
### منقبت حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام

شام غنچ و ناز از پیش عی	غالیه ساکنته باز جند کوی
ترک فاک انبیا ام تحم خشا	بهر پاک طبع امام باقر آسندی



لے سی جوانی پاد  
برده نوزک بر باغیان  
سے رشا غم و غم  
اول سوزی خشنده بر کار  
سے غلام و غلام  
اول شب و شب



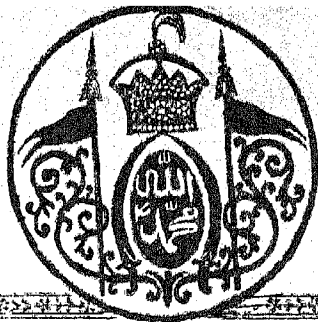


سام سلیمان کمرستم زهر چهر  
 قازن بھرون پرند بہین و ارشد  
 ابرنواش اگر قطب زدی  
 از کرم او گشت روضہ مینو سرشت  
 نیست عجب کز نور یاد چرخ  
 ای بدرست خان مجسم با عسل  
 چرخ شن آفات مہرشن جانت  
 چون تو نہ کردی گزین مہر سلیمان  
 فیض تو باشت و دایہ سلیمان

بیز چشید و فرخنده جهان او  
آنکه بجز و نیکند بار که روی  
برزوی از شاخ ستر عرض <sup>چشمی</sup>  
وز غضب او بهشت بتکه دای  
اگر نماند چشم هر دو پیش عی  
چشمه <sup>چشم</sup> و چشم از پی <sup>چشم</sup>  
بیش خاوات و برق و قمر  
اشک فاش از کین <sup>چشم</sup>  
خفت عفتا شود <sup>چشم</sup> از <sup>چشم</sup>



۴۱. کمالی  
 ۴۲. کمالی  
 ۴۳. کمالی  
 ۴۴. کمالی  
 ۴۵. کمالی  
 ۴۶. کمالی  
 ۴۷. کمالی  
 ۴۸. کمالی  
 ۴۹. کمالی  
 ۵۰. کمالی  
 ۵۱. کمالی  
 ۵۲. کمالی  
 ۵۳. کمالی  
 ۵۴. کمالی  
 ۵۵. کمالی  
 ۵۶. کمالی  
 ۵۷. کمالی  
 ۵۸. کمالی  
 ۵۹. کمالی  
 ۶۰. کمالی  
 ۶۱. کمالی  
 ۶۲. کمالی  
 ۶۳. کمالی  
 ۶۴. کمالی  
 ۶۵. کمالی  
 ۶۶. کمالی  
 ۶۷. کمالی  
 ۶۸. کمالی  
 ۶۹. کمالی  
 ۷۰. کمالی  
 ۷۱. کمالی  
 ۷۲. کمالی  
 ۷۳. کمالی  
 ۷۴. کمالی  
 ۷۵. کمالی  
 ۷۶. کمالی  
 ۷۷. کمالی  
 ۷۸. کمالی  
 ۷۹. کمالی  
 ۸۰. کمالی  
 ۸۱. کمالی  
 ۸۲. کمالی  
 ۸۳. کمالی  
 ۸۴. کمالی  
 ۸۵. کمالی  
 ۸۶. کمالی  
 ۸۷. کمالی  
 ۸۸. کمالی  
 ۸۹. کمالی  
 ۹۰. کمالی  
 ۹۱. کمالی  
 ۹۲. کمالی  
 ۹۳. کمالی  
 ۹۴. کمالی  
 ۹۵. کمالی  
 ۹۶. کمالی  
 ۹۷. کمالی  
 ۹۸. کمالی  
 ۹۹. کمالی  
 ۱۰۰. کمالی



دست تو بیضا کباب تو منجرب

کو قهقهه همچون نغمه مانن شود

شبنم ریخ و غنما ساخته تا

خنجر تو برق و دم آفر تو صورت

در دست پر خنجر می شدی از روزگار

شعله عدالت به دست بازوی پیر

قهر تو سازد برین کرز جهان بخت

بنی کرست از نکال سر و تنی بخت

حامل کرد منام وی تو بیت را

و صفت بسته لب آسمنی از وی

بر سر کرد و کن کند عالم تو کرکری

کو دو کاشوب را کرده عدم

حام تو پیچ و خم چون شمشیر

ریختی ابر بهار رخ خوش گوی

قره جاست شمع طنطنه سبزی

غمزه کند در عیون تو به زنگار

پوشد قمری شال گریه خنجر

مغصه بر دهان مام سازد زور

له امی بهتری  
از این ماهر کات  
عبدیات  
غیاث  
تیری واک دم اول  
بسی ابانی که بدان  
افروزند غیاث و روان  
باز شده اند هم زخم



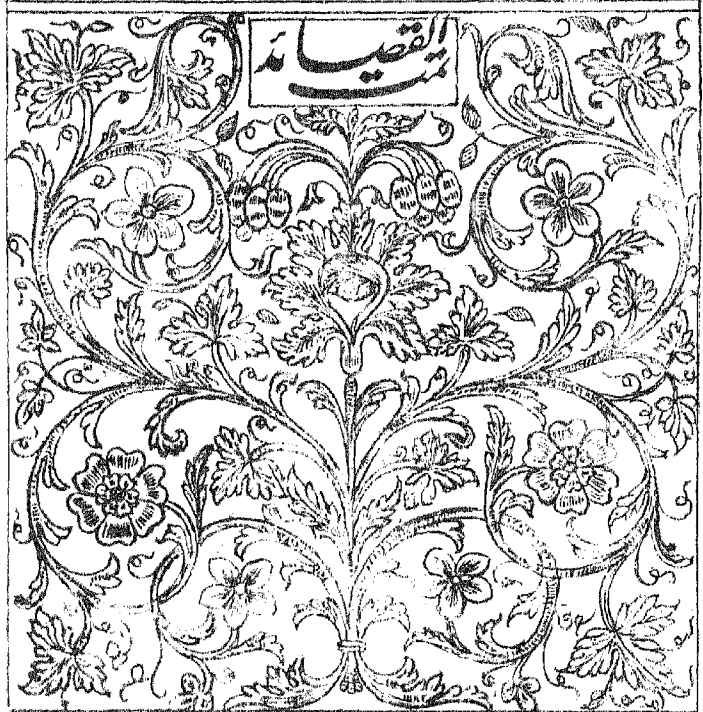
بال این کتاب  
عبدیات  
غیاث  
تیری واک دم اول  
بسی ابانی که بدان  
افروزند غیاث و روان  
باز شده اند هم زخم



این کتاب  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۱

نامه سیاهم چو پیر دکنشتم شهیر می نشود از تسلیم و ثنائیت باش حسن قبول کر بفرستد حق	بگو که شوی دستگیر و دهم شمشیر به که دعا را کنم زیور و پیر تا که به پشت رسول خام نمیری
---	---

# المقصود







بسم الله الرحمن الرحيم

# رویف الف

ای نام سها یوت نیت ده خوا	امید عطای تو آمخت عصیا
ذات تو بود و سر مشوق بود	اشک غم تو باشد آتش کاش
آرشان جبال که کمال تو	افشاغ نوال جوط ری کاش
آن است در دل که زنجی پاید	ثو داده بیک ایام یک عالم



ابرکش مہر دم در زیر جبہ عالم  
نواب چہ از جبہ اگر گوشہ دورا

انکار چہ را وزی ابر بترن بیا	دارم فی آتاش دل در دھنا
ویدیم بیت رعنائی از لب طلیحہ	والا اسیر سوزانی کنون و
جانی و نہ را را مان چشتی دھنا	سیرست کے حیرت ان شیم
از غمہ تو کریان اہل سہر و یگانہ	سرخ لبست پیمان صد غم و
تا کی شب فرقت دارم تمنایت	یک پینہ و صد حسرت بیک
از تذکرہ حبت دارم سبب حشت	ما راست و صد عشرت کوش

در عشق تو چون مجنون تا چند ظلم ز چون



نواب بزن کنون دستگی نیا

شود صد شعله جانسوز از نوک قلم	دلم در نور عشقت که رخ شوق ترسیم
بود لطف نهان تجزیه زبید از دستم	چو آن عیشی که کرد و در هجوم درویشم
تماشا مست کرنا که شود بیت از دستم	بری در کوشش عمری بی کعبه اتم
که گشت اندر فرارم جلوه خلد از دستم	چنان مرقد من اعرش مستانه کردی
بختی قلم هنر از آن بارو کردم ز دستم	خرد و کم سواهی جان نشاری که بهیروی
شود یکبار در شوق شهادت از دستم	بیان نام بکش غلام که ارواح عالم
که رشته یک جهان حسرت تیرش از دستم	که ام آشفته دل داده است خود به توقا
همانا نغمه لبیک کرد و از دستم	برای فکری خود چو اون عالم مافی



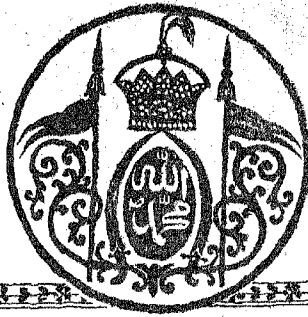


چو در ایران یمن بجز اصلاح کلام خود  
بصدی تسبیحین سحری که دهم

کجا مندا نوب و نازک خیا  
نظیر من نخواهست کای در پیم

فلک آموخت استغنا اگر عشق هکان	تو یارب صبر روزی کن دل هکان
نخوام شد خجل از زاهدان و دخی شتر	که اشکم پاک شسته پیر هکان
بناز دخی ش قتل عالمی کردی و باز	همان راه تو بیم هجوم بیدان
بنه جام لبالب لبم با بوشیرین	که سوزم در حجم رشک چو تو کجایان
آتش کردی من گشتان بر لوح قبر	نمودی از بقای من خجل صد هکان
بروای که نزد زاهدان کبابه شوی	کز ندی نیست از تو تا قیامت





عجب فی کشتن او چشم منتقلب عالم	بسا تاثیر میباشد نگاه نگاران
ز خوف جور او دیگران اندر غری	نمی نماند بر من حب این کوران

سما نواب سکین بود کوا از سادگی  
نمی فهمید در زم تو دیوان

سپید تن از رخ تو سرود و با	اما کجا بر دم دل حشر کشیدم
حرفی بجهت من گفتی کمال تو	پرسم سزاوار بار پیام شنیدم
این ظلم دیگرست که رسوا شد	بدنام کردن آلب نارسیدم
رجی بستم کین ای شفره تنه	بگذار این شبید بخون آمیدم
بر چشم حوریان بگذارد چون	از پای من کشند چو خالینم





ولهای عالمی شده آماجگاه چرخ زده کن تو نیز این دامن کشیده را

نواب ریک شایخا که ز قفا  
دیدم سحر بکوی تو اشک پیکیده را

فلک بخاک و سکن طرز خویشانی را  
ویا بنیر جهان آفت صبا بی را

نهر چاک ز فوکر دم و دستم  
که غایتی نبود خرم سیوفانی را

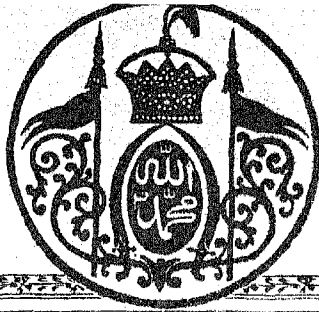
سواره سیر و حال دل می پری  
بر و برو که ندانم تو دلرایی را

دی بخانه زهد نفع عشوه فنا  
خرام و باز بسین بدین بانی را

تعامل دوسه روز چنان بایم  
که پای صب بلغزید پارسانی را

اگر بدست ملقب زون بکنم  
بکوی دوست صد میخانه را



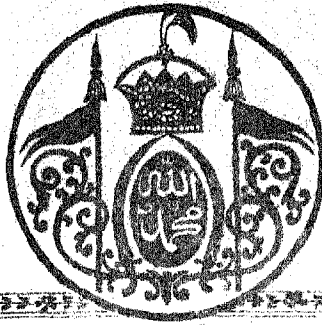


که حرف شناسی تو بیوفای	ز پنج فتنه که آموز شیوه بیدار
بلرز با فتنه ام عرش کبریا بی	که ام سوخته دل تا که کشید دوش

عبث می کنی اخای عشق ای لعل  
که یافتم ز رخت نمک آشنای

که با صدق در دم خوانده کنای	مداوای مکن مشب طیب استحبابی
چشم حشرم فهمید باشی کلای	سخن با غیره روای بی مکن کرم
دو صد تحسین نمودم این بلا بی آسانی	چنانچه دیشدم از ذوق غم کای <sup>چرخان</sup>
چه سازم ناصحاب چشم شک افغانی	برای شکان اخای الفت خوشین
بعیسی خضره لطف عبودانی	دی از صلب جان کنای مکن بنی





بهر علم سپاسی دم مشر بنوح	چه خواهد بوست کردست طر زبانی
و سیدم صو با یک عمر عشق نعلی	بیا موز ابرین خسته رسم نو خانی
ز کنای خود شادم که چون قلم کنی ظالم	نخوید سحاک پس ناحق فغان فانی
خدا را قصد یک خطه نشین زره	اگر بیا یک جهان آوا سپایم بانی

که ای تو کردید تا تو اب منیا  
چه محتاجی که یا بخت فتنوی فی

تا ابد بگذر از بحر ابل مر	تا نماند از طپیدن جرقی دل مرا
خوف روانی ندارم ز آنکه گردن دارم	بر جفا و جور و ظلم و ناز تو امل مرا
چون نمودی عوی هستی میان	مدعی آور داندم بر سر محفل مرا



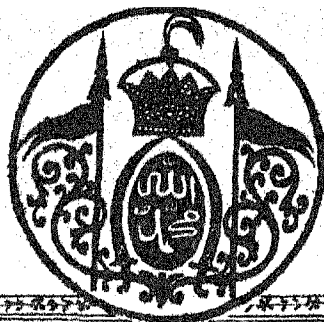




درفش طرف لذت یا قلم از در دل	ساز یارب بجز ناز او سر ایاد مرا
نامه بر راه عدم بگرفت و شوی دل بنو	می برد صد بار مردم بر ستر مرا
ایکه میگوئی که عشقم اینهمه شوار	سهل است اما بقی ذرین سکل مرا
چون توئی دیده و دهنسته دل او دم پست	طرفه نادانی اگر و نه عاقل مرا
از صیحاتی ناصح نخر و دم عشق	باز میدانی بکار خوشتن غافل مرا
یعلی عالم شد نم بین و که مجنون تو	جایز نمک مرد و کز بیاسست و مجمل مرا
خشت بر روز قیامت کار خود	وای کذارند که رچانب قاتل مرا



بر سوال بوسه اب آن رخسار  
نیست ز بیا مهر کردن لب

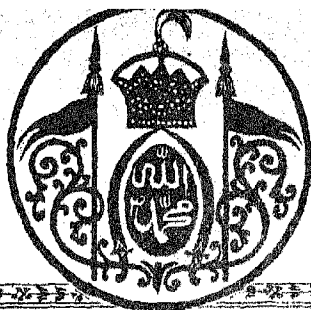


دوست یارم نزع چو یابم	و از سکین اجلم باد و صلواتم
تا به محشر هر سر روی کو اشم	چون شوم گشته بشوید بخوابم
می خواهم شدن از خواب چو نیم	آید آن ماه شب افروز چو در خوابم
سه چو من داغ بدل از غم خست	نشانید شب حیرت مابم
بر خار عدم زود رساندی	بیشتر زین من کن خست مابم

صدیقین بود سکین تو یکن امروز  
شک نیستا و بدل آه تو خوابم

رستم از بند خود نمائی	دل نهادم به بینوائی
بوفای من ای حشر کن	همه عالم ز بهوفائی





جو چندان کن که بار و کر	نبرم نام آشنائی ما
من رندی و سخودی را	تو و ایمان و پارسائی ما
نالہ من بکوش تو سید	وای از دست نارسائی ما
ابروی تو زمانہ را آموخت	طرز صد گونه کج آئی ما
قیس از خود موزن آمو	ره و رسم بر سنہ پائی ما
خلوت و حل پیکر اول	یک جهان شکوچائی ما



اسخدر از دل تو ای نواب

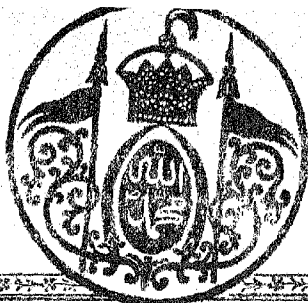
بیکریه ز آشنائی ما

وای برسانا تو انی ما

اگر این ست سخت جانی ما



مژن از یاس و نستین ایسید	این بودم که زندگانی ما
بشی از رسم سوی مابکده	بازین طرز نو خوانی ما
چون ندایم در و را دل	که عجبم بود یار جانی ما
برزبان بوسه ما و سیم کر	بشنوی قصه زبانی ما
غم و اندوه تا چه خواهد بود	اگر این ست شادمانی ما
صد و عسا و اثر می ناله	بدل از دست بیزبانی ما
خود و وار و شد ز شدت	صندل فسنده و کزانی ما
بعد ما و اغ مابدل داری	نیست بهتر ازین نشانی ما
لاله خون کشته کدکجهن	وین رنگه ارغوانی ما

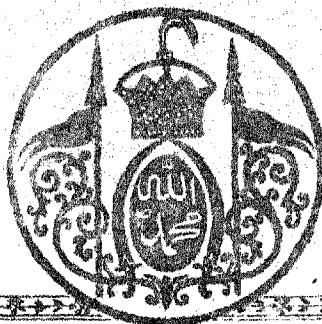


روز محشر مگر چه خواهد بود  
اگر این هست بدکامانی ما

مردم بودیم در غمش نوا  
اگر نسیب و سخت جانی ما

زلف شیکسته بدش و کبریا	ای من فدات بکدامین خیم نیر
اگر شوق آساع منم تو بود	روزی درون خانه من بخیر نیر
رسوایم مگوی تو خوانده خست	برخیز و بگرد کام تو هم پیش نیر
خندان میا براه غلط نیست نا	آئی اگر مجلس من نوحه کبریا
ای آه تا بحشر حضورت دانا	در بازار آئی از نسکی با اثر نیر
باغیچ و ناز پیش عدو نیز میری	آئی چون نزد من باد ای و کبریا





د بهر و چهل سر و جسد گانه کندی  
شامی اگر بجان نه روی در بحر بیا

خواهی شاد و مان کنیش در عای غیر

نواب پیش یار تو با چشم بریا

بکد اخت تشن غم تو سر بر ما

ترسم که از نوید هم جان منتظر

افسانه داری شب گفتن آرزو

روزی که هر کسی کیف آورده

بنیم روی غمیز از آن زمان بیا

داری سری مجسم من ای در شمع وفا

باشد که نزد خویش نبینی کرا

کر سیکشی بنا بکوشش شب بر ما

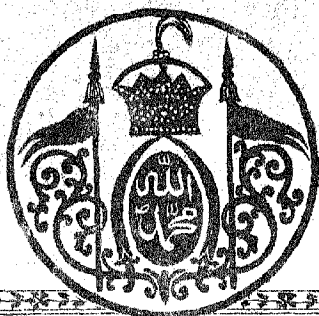
بکد از زن ای اسلم تا محرم را

دادند این دو دیده حسرت من را

مکد ایم جهان سپید کرا

روزی که روزگار در آتش کسب کرا





در اکو بستان جانانیه

نواب یاشن رنجبه من شیرا

جانم و کرمیام سرفید مرا

یک بوسه در وصال اگر مید مرا

اشب دلم نوید اثرشید مرا

ضعفم مکر نشان کمر مید مرا

دشناما چو شیر و شکر مید مرا

کاندر ازل و دین تر مید مرا

صد و عده دروغ و کرمی مرا

قاصد ز منت دم تو خبر مید مرا

با غلمهای خویش و وصه میکند

اتم چنانکه بودمانت پس

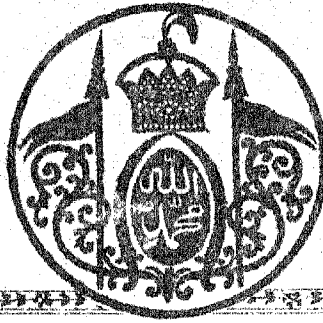
پنهان نموده کرمی حیای تو

تا تش بوجل به بندگی

اشکم مکر پسند قضا و قدر فنا

آماده می شوم چو قطع محبتش





یست بر سر بالین من	نویدیم زمر کبخرید پرا
--------------------	-----------------------

تا نشود صحبت نواب نعتی

الزام وحشتی بخرید پرا

روایت بای مومن

ستم باوای و کرمی که شب

زخم قره کسیت که سر می بین

فروا به عدو نیت اگر وصلیت

دی خن نمان آن بودم بدری

عزیت که مرثیه شربت

باشید زین بمقتان باختر

رقصان شن از دست و کجنا

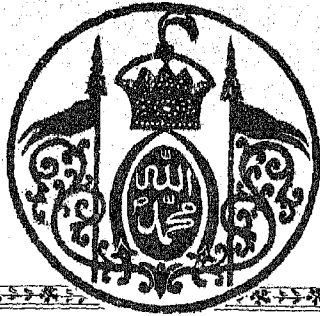
خواهم نه ربوده است چراغ

رفتم ز سر کو تو با چشم

قلم کن و این قصه







ساغر کجاست در غوش نهای  
می باش تو ای چرخ زمین حذر

پای شب آیت نه خمدار خدا  
نواب نشین در جرم می کمر

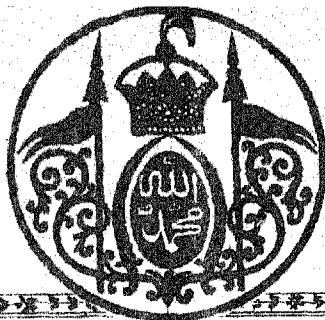
رویفای فارسی

باش بیدار باینم و ز نخا  
تو هم آشب سر من بر اغیار  
مکذراز سوشن سر کوچه خار  
ایدل امر و چنان غافل سرشار

بیشب فرقم ایونس عجز از  
بخت بر ساخت چون باده  
مقتب بچکانست درین راه  
و جی ستم آمد و بودی خواب

شاید آن اثر از غیب بیاید تو





کریم چون شمع نیاوشب نمیشد

روایت نای منقوطة

مکر امرو آتوب نهیت

بوصلت بخودی بسته دهم

می رسم زخوی تو و کر نه

عجب برسا و کیهیام که خوام

نخاه عشقبازان راحت دایا

دل اندر مرکب بستم زانکه خبرم که

کره از لطف مکتا عودند

که در عشاق شورم جایت

تو پنداری که در دل مدعا

بحوم آرزو هلاکیت

کر محای که در عهد نهیت

بخیر وقت مکر و بجز نهیت

تغافلای جانان را دوست

خدایت به جانم این بند نهیت



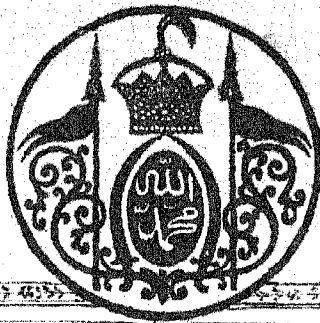


اگر بی حسرم گشتی چون منی را	بجان تو که این حسرم نام نیست
چه کوئی چون نه مردی در سرم	ز تقدیرست ظالم این نام نیست
قیامت بعد قلم گشت ثبات	که هیچ آرایش بزم نیست
اگر خیمه بستی آنجاست حوری	بلائی عشق ای دهمد نجات

چو جان باشی تو در آغوش بوا  
چه مطلب زین که عالم نیست

و فایا رب عالم نیست یار	که در دلهای بان جز نیست
نه تری اوستم ظالم نه تری	چنان دانی که عاشق را خدا نیست
مانا تا که خشمم و دل	شال شک و بوازم جد نیست





شب فرقت چنان آید شوم	که اکنون دشتِ رو بر حیرت
همی گوید بوقتِ خواشِ مر	بفرمانِ من احکامِ قص
همه دار و زور و ویاسِ حُر	شکیمی در دلم یارب چیست
فنا شد کز شبِ وصلی کشِ غم	که روزِ فرقتش را نم بقا
شنیدم شامِ روزِ حشرِ کین	شب تاریکِ غم را انتها
بِعالَم از غمِ رشکِ که میهرم	ندیدم کس که بر تو بتلاست

مریضِ عشق را تا حشرِ نواب  
سوايِ وصلتِ جانانِ دوا

کری نیست که در کالینِ چنان	یخ دل نیست که اندر خمِ چنان
----------------------------	-----------------------------



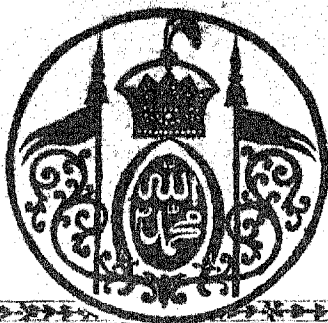


خوشنماست ضیای صحرایی	خوشتر از ظلمت شام شمع آفتاب
دل مشوا طلب بین کن تمنا دار	آن قایم بعهد تو و پیمان تو نیست
از چه در ذوق خلش باطلید	مگر مشبب جگر ممد هم پیکان تو نیست
عیسای فکر علاج مرض	بخدا چاق این درد بدرمان تو نیست
یجهان قتل نمودی بستم باز	اثر خون کسی بر سر دلمان تو نیست



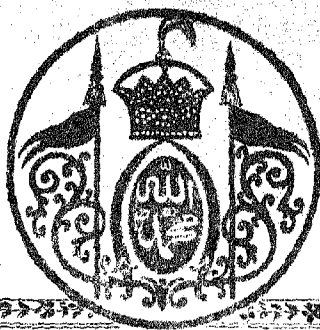
این چه دوستی که با اینهمه نیست  
تنگ نیست که در چاک کریان تو نیست

یا بخت مرار بین نظری نیست	یا بصر حقایق تو بعالم و کرمی نیست
با غیر اشارت کنی و من بسره تو	دالکو نه نشینم که بدانی خبری نیست



<p>صبح شامی رسد شام جمعی مضطرب شوارخوف مکافات رزمیت محبت بدل غلق که او آسوده نشین در دل زارم که درخا یارب چه یلاشد که رسوزیت جز زمرنه ناله و منید یاد تو اید</p>	<p>لیکن شب تلک یک غمت است خوش باش که دانه زارم اثری جز غمزه ناز تو که پرده دری تا شمر ز اغیار کسی که زری داغی ست به پهلوشان بجی صوتی شنیدم که در پیج اثری</p>
<p>قربان تعافل که ترا غمتم تو ز آنگونه خبر هست که گویا خبری</p>	
<p>دستی که به جگر سینه زن نیست</p>	<p>آن دست عدوت نیست</p>

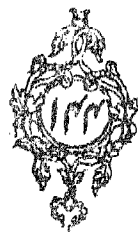


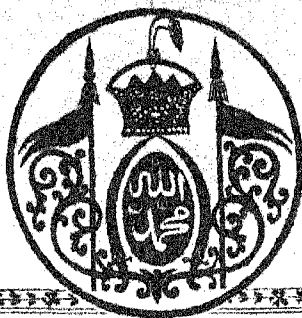


کر لذت پاک جیب این	در داکه به تن و دست نهفت
خاموشی تو براه شوخت	بانه که ز تنگی و نیست
و تم چه کند کمون جیب	یخا بجیب پیوست
انرا که دل ست و سر زلف	محتاج بجلست رنیت

تا دوش به بزم بود نواب  
امر و چهره به انجن نیست

مریض عشق تو نت کش نیست	که خبر بدک غم خبر آمد او
بمخل تو که کنجایش دو عالم	چرا برای دو ساعت نیست





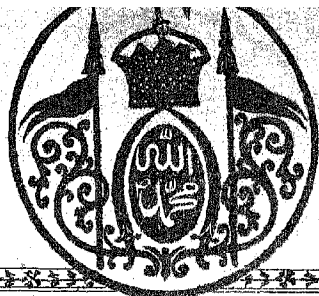
بهوش باشستی چو بردش زاپ	که شک را هنمست این مصلا
تو مضطرب دعا یم شو که در	چنان کنست که مراد دل آن نسا
از آن نیاز که مقبول حق شد از یو	چه رشکها که نصیب دل زینجا
برو نمبندد مد او ای دروغی کن	که این یمن همین شست و فردا

نیم سخن حقایق است و آوا  
شعب است ولی در خصیصه ما

بخش به تیغ کمی را که جاره کلکون	بین بن باز ولی را که بر تو مشنون
خرام است که صدقنه میکند تعلیم	و کر نه اینهمه شوخی محال گردن
ترجمی که بر افراشش شهاب	تعلی که به اعجاز بود آگنون





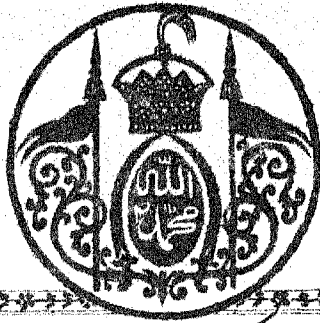


ز طول نامه مرغ ای کار کا مژروی	بجز حدیث وصال تو هیچ نصیب نیست
بشوق تهمت عشاق ازین تو ان <sup>منت</sup> نیست	که کس چون بفرقت ننمود چون نیست
بدوستی جال تو دشمنی ام	بان کی که بحسب ادانت نیستون

نیاست پرشیده قنهای او<sup>نیست</sup>  
 بلی چو قامت آن سرو فزانو<sup>نیست</sup>

غیر کسی تو بوسیده چو ماران <sup>ست</sup> جرات	دو دای ز دلم تا سحر کنیوان <sup>ست</sup> جرات
شازری خو کر جو رم که بدوست	شیوه مهر ازین عالم امکان <sup>ست</sup> جرات
قننه ناز چو شبست چشم خوابا <sup>ست</sup>	بهر قلم ز کیمین گردش دوران <sup>ست</sup> جرات
من صد رنج و ملال تو و صبح <sup>ست</sup> دل	باش یک لحظه که صبر اول این <sup>ست</sup> جرات





برکد شتی زمر از من جوری کی	که سر تربت من حسرت ارا مان بخت
دید چون آب نغرد و ز تماشای خست	کام آینه به بزم تو و حیران
این نه آن آب که انجخته طوفان	خسر بر خیزد این دین چو طوفان

بر فلک شانه خبرین و سر اشکی  
ایک از بزم تو اب پشیمان

زیر تیغیت نه عین فوق پندین با	بلکه در دل بس و شو بدین با
اندکی صبر کن ای که این که مرا	لب حسرت بصدافوس که بدین با
سر بالین بدم زرع رسیدی اما	سر غم نور ناز رسیدن با
کر چه صیاد فلک ساخت مانی پرو	در ملای تو همان شوق پریدن



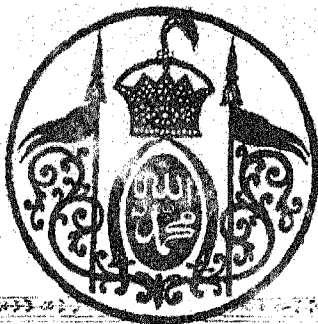


باش حرفی ز زبان شیرینیدان باقیست	قاصد نامه نقشش بود آدم
که منورم بس جابیه بدین باقیست	دری ششتر ششم و ششادوم
از تو یک حسرت ستاره دیوان باقیست	قصه ششم عالم شد عشاق را

ضبط فیروزخان بی اثر  
آه که رم و نفس سرکشیدان باقیست

پس دولت جابجواب توالت	قاصد نظرش نشانه چشمان
خونم چو یختی سبب انفصال	یکشتمین است قتل قریب
در حیرتم که باز نیاید وصال	جز بجز نیست از تو یسبی مرا
پایان به ششمین این باقیست	شش قصه از بوده صبرین





<p> سردم من پیرس که آخر سوال  پس از اول نایش حسن و جمال  کان قصه حسن و جمال  و روز بان تاشین از جمال  منکام نزع در خیال  اندو در و چشم و جواب سوال </p>	<p> در باب انخوشی من از دوی  اشوب یک جهان نه پسندی  واعظ نجوف شمر بی نیا  ایدل اگر بحسن کسی جمال  ایدل تنویر پس از ری جمال  انرا که جام بر کف ساقی است </p>
<p> نواب داود دل خود را چون خود  پس از خفاش انیمه حج و </p>	
<p> صدفته می باله در سایه قرکانت </p>	<p> پایت چو از یاد کز کزانت </p>





اشوب قنایت شاید بزند بزم  
عشاق تماشای خون نخبه ظالم  
ناغمه تو دار و خجسته کف از کمان

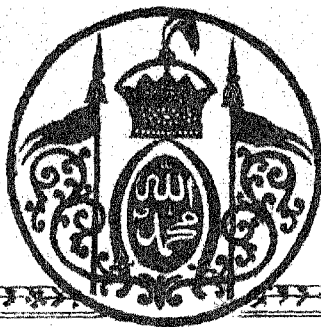
آن ساس که کیوان لاف پریشانت  
این راز نخلان پدایست از سحر پیکانت  
جاریست دو صد حیوان خون سیدانت

نخستین کسی که دست و ز خوش تو  
قربان سرت که دلمش بحیرت

کز بکوی تو ای شمع شکل افتاده  
کمنی لذت بسیل شدن بود آگاه  
بتی که شور قیامت بود چه غم  
منور ناقه لیلی به نخبه می سوزد

که روبرو می ت یک جهان دل افتاد  
که وقت نزع تماشای تقابل افتاد  
که چون نمی برش نیم بسیل افتاده  
از آن شاره که آتم به محل افتاد





چو سان بول شوم شاد کن عید	برو عیش شب غم مقابل افتاده
سوی صبر نباشد علاج خستیم	کنون که دوست به آزار ما مل افتاده
شبی سبک فرارم بیایاز او	کمان کن که دلم از تو غافل افتاده
بحوم شوق ز خود میسر مرشاه	کذا زمانه برین منبذل افتاده
همان دو دوست که بر سر زخم نیت	کنون بگردنت ای بت حائل افتاده
به بجز نه فلک آیم شخت و غیرم	که روز وصل چو چشم حائل افتاده

شنیده اند مکر رسد آمد لواء  
که شوخ سر به ارباب محفل افتاده





## رویت نامی مشائخ

الغیاث از بحر حیران الغیاث	الغیاث از بحرِ غویان الغیاث
چون نمایم پیشِ نیران الغیاث	چون شود حالِ توایِ گردونِ دِل
بر ششمِ پیشیتِ سران الغیاث	عُشِ دَمیِ کز خصالِ مَن پُرسِ کن
مَن کشیدم صد همت از ان الغیاث	هفت قاصدِ با تو حسرتیِ آرز
زودِ خرسیند و ز زندان الغیاث	دورِ کرد و دورِ تو مستِ آسب
می نمودم در دستان الغیاث	چون بطغی عشقِ تو آمخوتم
از هجومِ شوقِ ارسان الغیاث	فرصتِ وصلتِ کم و شوم و زود
بلبلِ زارِ کستان الغیاث	وار و از بیدارِ کلچینِ شب





صرف فریادت شن نواب عمر

تا کی از جور جانان الغیاث

رویف جیم تازی

مخ

ازاد او ناز و جور و ظلم و استغناء

شاد باش ایدل ازین دل شب

میخیم غوغا بمشق تو ازین غوغا

بعد ازین از ناله های لاری اصل

یا تو سیر ناله و آه فلک فرسای

در ره عشقش بهیروزم دنیا

چون بماند می از جمله افتخار

گر نشد تار و زخم سر و خنده

راست باز آن محبت اغلاط حق

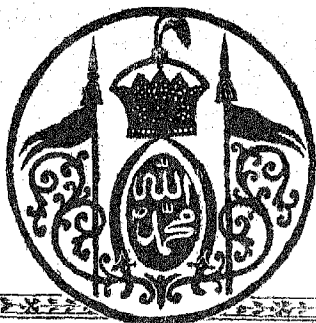
و شنیدیم وعده دیدار و ادبی

ترک کن این دش سر روزه ای

عاشقان آفرید از پی مهر و وفا







سازجرم ست ای نواب جهتهای

می بنوش امروز از رسوائی دود

رویف حیم فارسی

اگر ضعف نماده است متین توانی

یار چه بلا شد که نیامد فحاشی

آدم که نماده است من نام نشی

و غنی که نبوده است در ذکر تبار

جز قصه توفیق مرا در زبان

منت کش اویم که نموده است

دشوار بقشت نبود وادان جان

کوین که دار و اثری ناله شبگیر

از مقتدر آور خوب نامه بر

و اعطای پندم بسیر خود بر

شادم بقیامت که کپش

در ملک عدم از لب تو بگویم





نواب مشوعاشق موی کمی که  
مشو میان ست نذر دیا

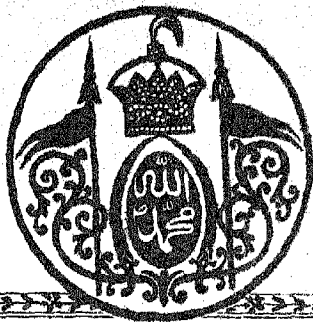
رویف حای حلی

خواهم که شام وصل تو آید بجای صبح  
تا شام روز شرب و انتهای صبح  
دریغ عالی اثر دلکشای صبح  
پوشین است خست دیر علای صبح  
باید شکیب نو پی جور و بجای صبح

در صدم خجسته اثر کرد عسای صبح  
صبح وصال ست شرب نکاح عیش  
نکته است تیر شب نهج تو  
و چون نیست این شب تاریک و یمن  
صبری که بود صرف شب غم نخل

نواب خوش بزی که نصیب شد





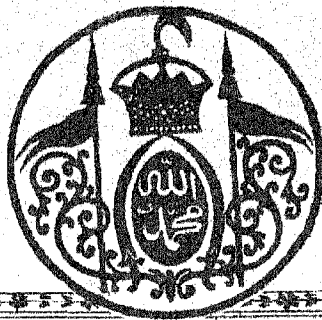
رو دو سه رو دو سیر بهار و هوای صبح

رویف حنائی مجسمه

آمد بهار و پشت در که سار سنخ	کردید چو مشهد من لاله زار سنخ
خونم بیند کوی تو کلگون استوده	در کوه و دشت ساخته سر نوک سنخ
چون پرتو طی است همه مرغ از بهر	چون وی سوری ست غمی شکو سنخ
آن صید گیر اگر این ست ذوق صید	خواهش دین مانده بخون سکار سنخ
روز سیاه یکین بستر میتم	در بر نموده است لباس آن نکا سنخ
چندان فشان خون شره کن مرگ	کردید تار تار خن در سار سنخ

از کی نداشت خون نواب افغان





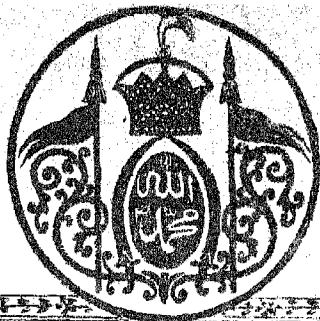
ورنه نو و بچو دست بایرخ

رویت دال همله

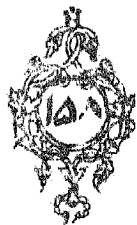
کرتمای وصال بدل زانو  
لذت جو خودت بین دلم خوش  
ازمان باب اجابت بخا و افسوس  
چه باشد که قیاس چنان آید  
که بر سر که بکرسیان کنی بر دانا  
بدل ریش که بر چشم تو صابون  
من از این روز منتقم غم عشقت دلم

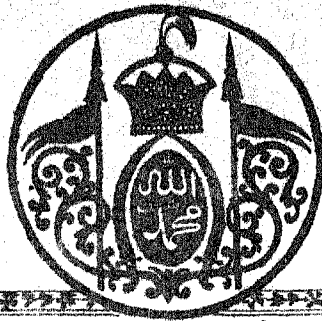
مردن اندر غم تو این همه دشوار  
آفتد طنم که هیچ تمسک نرود  
که بجز مرک اسیدی بل زانو  
مگر آن قامت بجوی برفت از  
دست من غم دای تو بخت  
احتیاجی که نمی مرهم ز کما رنود  
که کسی بر سره کوی تو ز اغیار نود





کاری از جنب دل خود مختاری نهاد حیف خواش من شوم سال	وصل شیرین ترشیدن کسان برمان تو کسی طالب دیدار نبود
از داخله چرخ است بچرخ نواب بنمایش مکر آن سایه دیوانه	
یاد از زمان که سرش آه فغان چرخ می بستم من خوش خان دویم نمر که در سر کانیتم سختی که فاش کرد به اتفاق راز عشق در فصل وصال تو ناخوانده ام	فریاد بخت و شکوه چرخان زین رو بد شرورش آه و فغان آن گونه لذتی که بنوک سنان جز عشوه و هیچکسی رمزان صبری که بایدیم بدل ناتوان

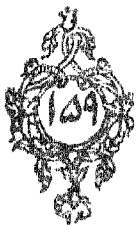




عیار من ریب و دغای مرا شست	جزا و بر این چیت کسی بدکان نبود
ششم و آنریش و دلبا بکافتم	اندل نیافتم که لبقت تپان نبود
کویا که درد تو ز دلم میسر روی	ورنه حجب نه می کس این چان نبود
دیدم خواب روی تو از یاری خیال	اندم که از رقیب و اینچا نشان نبود
چون آفریده شد شب سحر ارم بجای	ایا خیال طره غبر نشان نبود

نواب رفت در شب شربت بخور  
بای خوش آمدش که در آن آسمان نبود

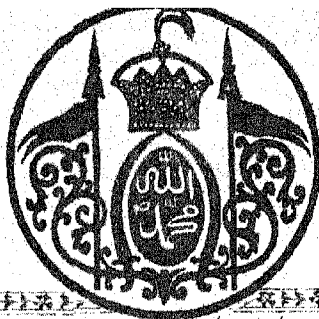
دستی که در شاکش جیب کهن نبود	آن بود دست بوالهوی و سبک نبود
جوری نموده که نخوده است آسمان	او سمد رقیب به آزار من نبود





اورد و ششم بکستان کشان	ورنه مرا سواي کل و سترن نبود
شاید شکست خورد و براه عدم	دوشينه دل زلف شکن و شکن نبود
برنامه که جب نمودی کل بجا	دریاب کو ترانه مسخ جین نبود
برداشت دل عشق قد و کیهی	آن ذوق و لذتی که بدار و سن نبود
رسو نمود خنده تو ورنه خلق را	دینگی دهان تو حبابی سخن نبود
تعلیم کر غمزه تو ورنه پیشتر	این فتنه با بزدلش چرخ نبود
یارب تو آمدی خبا که دروا	آن رخ وین ام که بیت الخرق نبود
یاب جلوه سحر شب هجرت نبود	صد کونه حسرتی که بحیب کفن نبود

نواب رابنرم تو چشم تمام شب

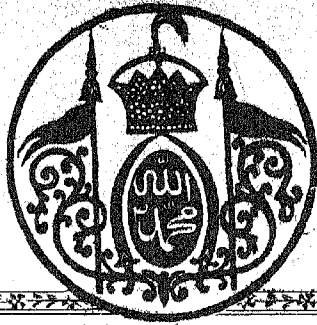


بودند مکران مکران خسته نین

عیاد تم بطریق تسم شعاری	که روبروی من از غیره شرمساری
نزار بوالهوسان بعد از خاک شدن	سیر مرا که آنکس سکواری بود
پیاه غمزه بتوفیق غم بخشید	فلک وز ازل ایچ شهر یاری
توجده ای ای سنگدل اندازی	از آن یاکن مرصیت بد شکاری
دین حیرت کجاست وید غایت کرد	دل مرا که دایم ساریداری
به قبر گشته ناز تو فرستم دیدم	نشو جان و دشمنی آه و زاری
فغان که اصل بسیار بود من	و می که شوق مرمت جان شکاری
سحر بعاوض رشید از آن تم	که دوش بر من آن حصاری







مرا نخل عشرت شکسته بود

بگو که دوش ترا این چه تفری بی

لیکن ای صبر بدانی ضرور بود

در قسمتم بین لاک ناصبور بود

شاید که آستان تو از شک طو بود

از جلوه ات بعقل قضا نام قبول بود

تا بوی یکسی که زناش نفور بود

تو وقت واپسین بختی می خورد

آن اضطراب دل که مراد خور بود

دور از تو ماندن از دل بتیاب بود

صد عشو و کرشمه با و دوا بود

از بخت گشته برق شجای حسین بود

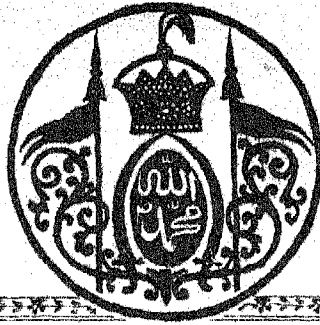
صبرم نداد و دوا غمت در ازل بود

در کوی تو به دوش ملائک سید بود

شاید نیامدی بسرخشته زنا بود

در غیبتم خیب عدو شد نزار بود





یک نامه ام به نیم نفس آشکار کرد  
خونی که حلق راز دم نغمه صبور بود

نواب حال وصل شناسیده

بر جانش آفرین که چه مرد غمخوار بود

با ما اجل نکرد که این دیر کنند

میرند یا زینت بگو تا مان کنند

ایوای کر صیبه مرا امتحان کنند

گیرند دل زدستم و غرض نهان کنند

بگذار طاقی که شب غم فغان کنند

آه ازومی که با تو بهاشکام کنند

کاسی بی برند و کهی قصه جان کنند

جمع اند عاشقان سر راه رضا کنند

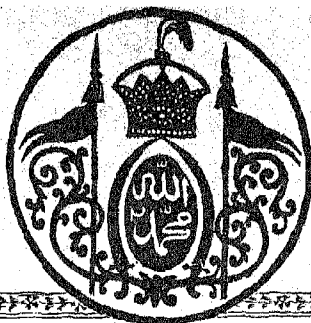
اگر دم ز راه صلیحتی دعوی دروغ

این جور دیگرست که ترکان قینه

ای کریم وصال عشاق تیره

انام که از حدیث عدو جان نمید





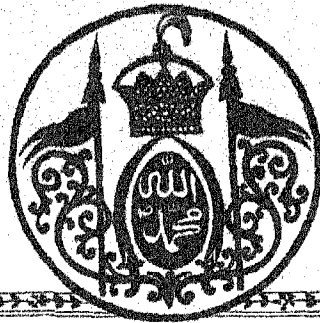
کروی اینجا ز ازل ایضا کس نگو  
بگذارد یک دو چو که رغبتا نکنند

تو اب زیر خنجر بیداد و دم نرو  
صد مر حب که اهل و فانی نکنند

آیند و در سیم و دم ویداو کنند  
کر خاک تربتم پس مکنند  
تا میکشان باده حرام کنند  
تا چند پاره سازم تا کی نکنند  
آنانکه روز و شب بفرق نکنند  
در نرم باده از سر زاپه نکنند

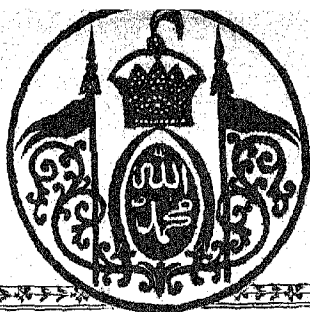
یارا چو بدیر حرم خنجر نکنند  
بوی محبت تو و مدار فرار نکنند  
همه است محتسب و میکده نگو  
شرمن ام به پیش ندیان نگو  
یارب بجز تم که چه سازد وصال  
جامه فدای عالم مستی که میکشان





<p>آنوقت کاش با تو مراد برون کنند          بروستان خویش برای عدو کنند          آه از دمی که این دل پر داغ بون کنند</p>	<p>کاشی لاف مهر و محبت ز بختی          ای بس عجیب ز عریده جوان <sup>ظفر</sup> گز          بنیو شد به بوی کل مر ملک</p>
	<p>نواب ربکش بدو ای که محراب          صد جان دست در جلوه گز <sup>کنند</sup></p>
<p>که شمار او جهان ندی ایمان          عنایان بدو صد نعمه احسان          بھر آیش کیسوی تو فرمان          پاره چپ ز صد پاره کریان</p>	<p>دش دریکه این مژده بتان          کل که افشاند برت که مبارک          از اول کشمش محنت و طغیان          روز مشر عوض ناست اعمال</p>





نرس شوخ تراست نمود زنا

چشم خواب مرا خواب پیشانی

بعد عمری برست خاک شدم خرا

اچنه مرغوب دلم بود من آن

دی بیا تو همی فت بکشن بوا

بخرامی که دو صدست آجان

نمکانت نه عین حسرت نان

بلکه در عشق تو اندوه و لرزان

بهر آرایش دوس شنیدم ملک

پارهای دل پر خون شهیدان

آن قارم که بسد خشم خنجر

نازستان یکی جلوه خرامان

سریکایت مقامی بقیامت

نخت بدین که مرا جانب نمان

عاشقانت ز ره شوق ببا ازل

نقد دل داده متاع غم بجران





زاهدان نتوان گفت مراقب بخدا	چون بدید مذخت سر بکریان
-----------------------------	-------------------------

بود لباب همان خسته گفت

از سر کوی باحال پشیمان

آتم ز دل بذروه عرش سید

آن شهسوار حسن چو برشت سید

شاید که ناله ام سپهر برین سید

کاینک مهر آن سنم و نشین سید

باین حسرم باز چو آن نایب سید

افت حجام از نفس آتشین سید

تا بر رخ تو سالک عنبرین سید

بر خاست خاک من زنده بوشه کجا

سر کرم شیون اند چو احاطان عرش

روزی نشد که در شب جگر تو بوم

خواهد شدن قیامت بجز حشر

از رخله حیم پیراغان نکرده



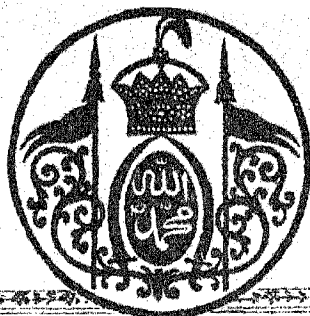


خوش آمدنی نازب الین منی  
وقتی که نویستم بدم بپسین

از من پیرس قصه اب جان  
برخیز و خوب بیک چیران غمین

مکر شب عافی از دم پرچ ششم	که آثار از رفاق چون مهر و فام
چرا می کشی نایب جان این	شن عمری آق سبک آن طوطی شوم
تسلیم بر شهاب زو ترس از طعن بونی	که این تهمت اول خفاک انجم
مخواه از من بوزخ و دیار آب کو	و مانم بسته خاموشی چو آفتاب کو
شرکی را که تو قدش از تنی سما	پی ویرانی کون مکان یاقی شوم
که این تشنه لب سال وصلش سید	که در بحر سپهر آبگونش تلاطم شوم





چو بعد از قتل بر تابوت اینی هر دم شد	منم آن کشته عصمتی صد مرقوم شد
اکم ز ناسید من دین باغ سرست نشد	کریا جانک شد مانند گل مرغی

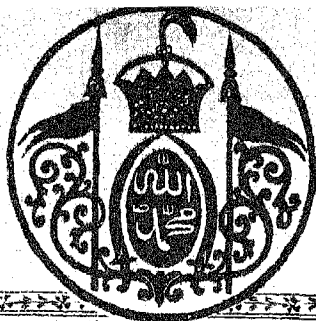
وز شکست ای اب کارشیت آخر  
که دوش از یک کاش غلط شد

که می سم با بنجا نیر حرمی کیمن شد	چشم از نوید خلد جان من جبین شد
که جرم عشق خوبان انسانی اینچنین شد	اگر صد خنجر باز من زوئی ل می نیم
مزاران کاست و زکاه پوین شد	سین یک سیخی ظلم نه پندار می شتا
مانا جلوه آن سلی محل شین شد	دش نور ناک طور دشمن من مجنون

و هم بل شدن نواب چندین جبا







که چرب تو اکنون بی چندین آفرین باشد

تا بکیسوی این پیچ و شکن خواهد	بجهان شورش آشوب و قفس خواهد
مروم و خاک شدم بار خدایان	تا کجا دست و گریبان کهنه خواهد
بکستان کیش رمی شیم اسیا	ورنه در دل سوس سیر چرخ خواهد
دل بتو دادم و من گریزم و میروم	که یقین نهسان در برین خواهد
سمه خون نخت کردم تیر زان	بدلم ناوکایتی تیر فلک خواهد
باب توبه بنج کس نشانند که	بجهان تا چونی تو پیشان خواهد
ب شیرین کسی که نمکی بخت نهم	لذت شکرش بدخا خواهد

آه بخشیده بی حسا که شد ای تو





نابکی کر و شایین چرخ کمر خانی

تا کی ز تو ماند بدل من چو سی پد	رحمی که نماده هست کن خن چو سی پد
از حال اسیران خبر نمیشد لیکن	آویخته دیدم بکاستان چو سی پد
تدبیر بکن ناصح شفق که بر آید	در وصل به بنار زوی از ناموسی
برقی منکر چرخ برین غایت	نش ساخته بستم پس عمری چو سی پد
چون میشود احصای آسمان الهی	در خضر نباشند چو فریاد سی پد
ضعفم نه چنان است که خطی بجوم	قاصد بزرگ از زکات ختم سی پد

دی قافله سپیده نواب می

از نامه شنیدیم صد حاجی بی





## رویف زال محبسه

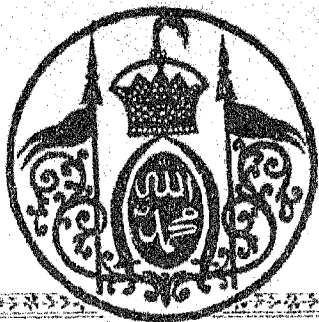
ای خنق لعل نکت از می حُلّ لند	بوسه خواهم نه تو چون باد کونتر لند
غالباً ناخن بدن ویا در مرکان کسی	ورنه نبود نهیتد رنغم دهم خیر لند
لذت آگین بسله خوابان وشن بلی	ست ستر پاپائی چون نشیکر لند
قطره از خون شیریم درون خم بیز	تا شود ساقی شراب بخ ستر لند

آمدی و بر دل آب پاشیدی  
آن نمک شد در دهان خم بیز لند

## رویف رانی سله

بعثت یاختی با شاید لند ز غایت	که خستی جانم از شب تهمه جانم
-------------------------------	------------------------------





سرت کردم شوی نغمه شایسته	بیک لغزین بایست جهان در هم
که است کن خداوند دل دیوانه	دلی اول با و سپردم آخر کجا
اگر یکدینی ناصح چون فرزند	روا باشد که خود را در شمار زمان
فدایت جان من باقی بن بچایه	به شتر از حساب می جویند از چیم <sup>اکهون</sup>
بنان از برای زوجه ماتم خانه	نخند ناله ام و تنگنای انجمن
مبین یک داستان تا کی کو فتنه	چو میکویم ز درد حبه برانم کوفتن
دل چشت طلب تبریزین <sup>دیگر</sup>	چرا بر خود نهاله در کلاضر خواهد رفت

چرا نواب نمکینی از ان عیش پرید و <sup>شیرین</sup>  
 بده انصاف ازین بریده باشی <sup>دیگر</sup> خا





یار آن ای صاحب مباح خبر	یکه ست بدل بر نه دوستی بگرد
کشتی کمرست اینده شام سل	بستان من از بجه خودی بگرد
ترسم که اسیرش نشوی چو نیشی	از دوشش فکین اف و بی بگرد
شنو صفت کوش و مشکوی از بر	مینا بختی کسیر و خم باد بگرد
مست است بشتی رخ و توبل	ای شمن جان منکرت او شام بگرد
چون غیر بیان آن از عشق تو بخت	تو نیز دل از پریشش این واقعه بگرد

خواهی که شود خشم و که در صفت

نواب بدل چو نه ای بگرد

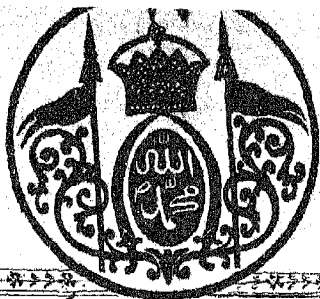
رو بخت نه ای بگرد



باقیست لوح تربت من جهان منو  
 کردم نثار غمزه اوجبان لیست  
 زنجی وی منتظر جسم ویرم  
 زاهد بدلق جسته عبت نایبی  
 یک عمر از سووم و این طرفه ساد  
 صدره قهر بر از بر خود اندیم لی  
 روز جزا بشام رسید و زجر یا  
 باسد که در سراق تو ای سرت  
 چورت اگر تمام شده نکدل با

عشقت ز من گشت بمین کیش  
 آن کز غلم دوست من بجان منو  
 رحمی که مست سبل تو نبیان منو  
 شوخی ز رفقه پیش تو در کشان منو  
 دارم و کرامت ز راه و فغان منو  
 سرستم از تصویر لطف نغان منو  
 ناخفته ام تمام کی داستان منو  
 چشم ندیده سر مه آن استان منو  
 باقیست بجز کشتن من استان منو





نواب شهرة تو عشق از ازل که  
آله نه ز رسم ره عاشقان

مه کو تید با قضا امرو	رو بهر دست زو و آمو
دی بنوعی نه در هم کشو	دیگری بر تو مبتلا امرو
ای شب بجز از جهان کم	که بود روز وصل ما امرو
غم نه در انحر و بیارو	ساخته با ده ساقیا امرو
شب عیش ست یار می	رحم کن رسم ای قضا امرو
شب وصل عد می	خبر بر پا کن خید امرو
مدعی ربه شد کشتی	یافتم از تو خونبها امرو





<p>و شب از ناز و ارجیا امروز آدم بهر عذر با امروز</p>	<p>و عن بوسه او و بازند دوش و کوی ناز و جانم</p>
	<p>کس نرا چه داند ای تو آه جان خود را بکن فردا امروز رویف سین محله</p>
<p>عمره ساخت بگو که پیرس حسرتی مانن در دلم که پیرس من چنان تو ما نگم که پیرس شست خوابه دلم که پیرس</p>	<p>دلبری گشت قاتلم که پیرس دلفراق تو ای بت خودم تو چنین غافل کی نتوانست افتد در خط اشتیاق</p>







زاهد و حسنم پرستی با	کافی کرده بکلم که پیرس
دوش با طره حسرتی از دست	رفته و امان و تالم که پیرس
دره عشق صد خرابی با	شد بطریقی مقابلم که پیرس
چون تو رفتی بحسنه انجیا	دو زخمی گشته منظم که پیرس
چند پیری که سال اول چو	صد نه هست بر دلم که پیرس

دوش خواب ناله است چندان  
 ساخت رسوا بجهنم که پیرس  
 ردیف شین محبمه

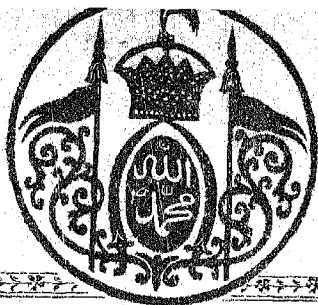
چشم ترا قتل من احسان بشا	بهر من از کرده پشیمان بشا
--------------------------	---------------------------





<p>تاج سرخسره و خاقان باش          باش حجابی خود کردان باش          بعد من از غم نزنه امان باش          بحر حلاوت اسیر کبریا باش          در پی آرایش زندان باش          چون کنیم قتل سراسان باش          در گذار از دین و مسلمان باش</p>	<p>خاک در احمد مختار شو          مست شب وصل من ای آسمان          خون مرا بخت چو رفتار تو          مشتتیم بر زده دامان بیا          میروم از خویش کنون اینجا          نیست کسی که تو کشد انتقام          کافر عشقت چو بنجو اند کسی</p>
<p>ماز بکن بول نواب بخش          برخ و زلف نهیمه ماران باش</p>	





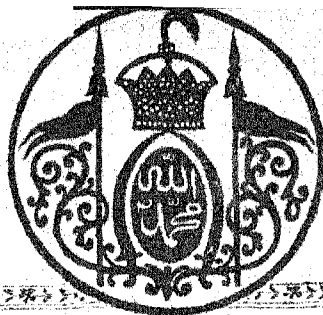
رویف صا و ممله

وفا چو شسته پندت بکن با اخلاص	بنامسان جهان میکنی چرا اخلاص
رستبست نکره التفات تست پسند	وگر نه این دل و چشمی کجای اخلاص
چرا بصبر سازم که طبع جمل که	نموده است شب وصل با جیا اخلاص
طبع مار که دور از نر فرشت	ز عوی عسیر چه بیان شوخ تا اخلاص

غم و کون منور آیدش نبروا  
مگر کسی نسیاید بد لر با اخلاص  
رویف صا و حجه

عمر باشد که کنی از من و دیه نهم	اکنون اکنون بفرستاد تنج نهم
---------------------------------	-----------------------------





کروش نرم شد این ت سید و گنج	بکن ای که جهان سوز ز تاشیر غما
و او حسن جهان چو جنت کیشی را	کرد از حسرت مکن تبت تقدیر غما
صدت آن نیست که دار و دیوار	میکنی بهر چه گشتن نخیر غما
کوش کن پس مرا بدید لایق <sup>عشق</sup>	تا تجا از رو اندیش بدیر غما
غیر میاک شد اید طلب افت	امکن اکنون و ناز تقصیر غما

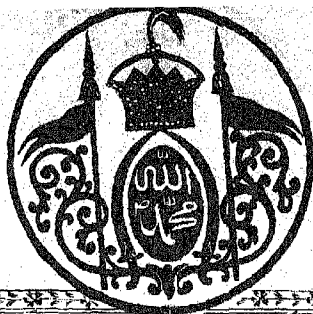
با خبر باش من سر یار و فغان

منما از اثر ناله شجیر غما

رویف طای محله

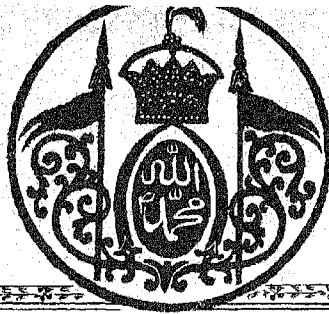
یارب بجزیرم که رساند یار	یک قاصدست پیش من بشما <sup>خط</sup>
--------------------------	-------------------------------------





ای نزع فرستی ده وی مرگ هفتی	کا ورده است نامه برین خط
قاصد بشبوی تو وین بان	در جوش اشتیاق نوشتم هزار خط
بشناس شرح مسلم ای نامه بر بان	از خون نوشته ام بسوی آن خط
اوراق نه فلک اگر افتد بدست من	انشا کنم بتوزره اختصا خط
پیدا کند مکر بدل تو ترسی	تحریر سازم از مژه اش خط
داوند دستم علم روز چشم من	دانم که آمد از طرف آن خط
صد خار غم خلبیده مرا و آن جگر	تا بروید هت بخار یا خط

چسبان نمای بر سر لوح مرزبان  
نواب بعد من چون فرستد بخا خط

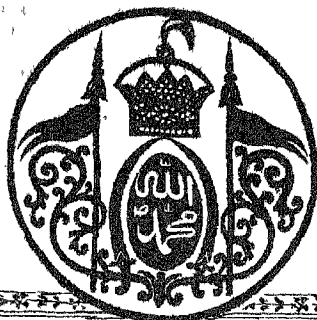


## رویف عین مہملہ

می نمود اول محفل حساۃ جاہان شمع	سوخست آتش سحر مرشد پروا شمع
کہ بہ بنیاد پور سیمین نکاح	چاک ساز حیات حقیقی بن بویا شمع
عالمی از دو دایم شد سیاحتی حسن	پردہ بردار و بکن روشن بھر کا شانه شمع
تا بہ نسبت در کن جا کردہ اکبر غرور	می نماید عسری با سائیر و پیمانہ شمع
شہر دارد در شب وصل آن مجسم	زین سبب شن منیام بخا و خا شمع
چو کنن نظارہ آنشت تو بنجوب	کہ میر و احمد در کوشہ کا شانه شمع

تازہ بنیدیکارن اگر آید  
خیر ای باب و کن خاوش در منجا



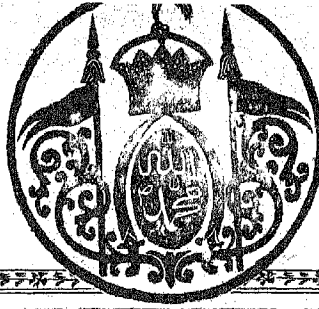


## ردیف غین محبسه

باید شدن برای عد و پاسبان باغ	آنکه کلمه طوفانی میان باغ
کرویده است حجت حق میان باغ	ساتی پزند نشه فکن بر رخم کباب
خوانید رو بروی کسی استان باغ	شاید هوای شوق بیا و خیرم
فصل چهارم سبزه آب و ان باغ	زود آه پس لوم که بکیت کمره
زامنک چنگ ز فرزند سلیمان باغ	خوش آیدم فغان اسیران ام
آنکه خزان نیست کفون خن نشان باغ	دیدم بستره دین چو هجوم گل و سمن

نواب نوحه خوان کند و چون حجر تو  
آنم بین تپیدن غان و شان باغ



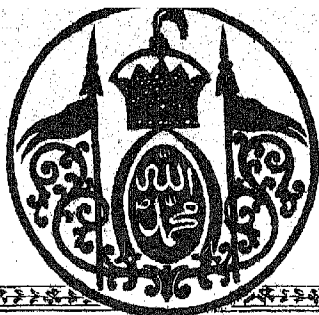


# رویف فا

تا یکی باشم باید شهادت بخت آنم که در خلوت پیشی دی بجزم پیشی از سجده رانند عاقبت خاک خود اندر چشم انداختم بهرند آردم اما بحیا با چون چنین عسق آتش پیشدم	مشری نبسا و باز آبرم ست و بخود کشه آرم کیسوی یا قند ام و ز بر سر مر و آتم بهر عین این شست دل بدتم نیست و ارم کر نی ماه خسانی ست در و جهان
---	--

با ادا با خوش مشب و دم  
زلف شوخی و کف جامی



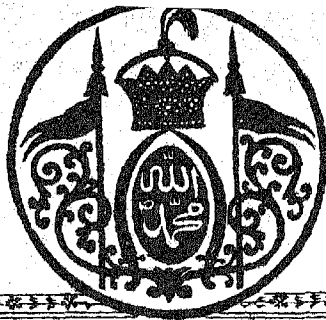


## ردیف قاف

و گز نه نیست کسی طالبِ غدا فراق	خوشم شوقِ وصالِ پیچ فراق
من بخاطر من کیان جهان حساب فراق	تو ویداون یکت سه صد هزار حساب
مرا که دل همه خون شد پیچ فراق	بفرقت تو ندانم که حال غیر چه
که نیست خواب چشم من از عذاب فراق	بسر لنت خواب از رقیب و حراج
که دیده ایم بسی سوز آهنت فراق	ز آفتاب قیامت کوی ای عذاب
نمیرسد بادا واهای اضطراب فراق	تیدینم بسمل خوش شخت نسکین

نویس بھرت دابر فرار من توان  
که نیست هیچ بلا بدتر از غدا فراق





## دیف کاف تازی

ساز و جواهرها تا کجا فلک	آسی کشیم و جنگ نمایم فلک
کردم رایتی برای که نشان	ز آنکس که ساخته است با و یک فلک
شاید که یافت خستِ ظلم و ستم	بر پا نمود و زخمِ پیرالین فلک
روزی اگر بنزد آفتاب	کرد و به آستانه من جبهه سا فلک
این طغیانی بس که چو شتی قیاب	کرد و از هر شک مرابتنا فلک

نواب پر سدا ز دل زارم آن پر  
از شک من شود دل جان فلک

## دیف کاف عجمی



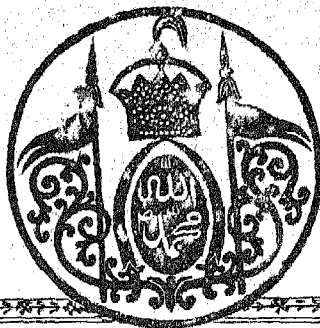


خاتم تست که بر بود دل بخت  
 فرو چکه چو عسق از تو رنگ  
 بحیرم که چنان تیره قفسه نیاید  
 چو قصده آه نمودم قیاسی بر جا  
 ز قتل چو منی غم مخور لی شاد  
 مباد آتشی افت بحسبم نازک  
 شکسته ایم سر محسوب بینا

بنو و در نه به از من بد سر باد  
 شب صال چو من برت بکیم  
 ز راه دور من شست آسناک  
 نعوذ بالله اگر بر کشم دل تنگ  
 که کشته از تنمت جابهر و عالم  
 گیر ز بهر حرف از دلم جند  
 بین که شیشه ناموس حقین دیم

صلح کی کند آتشک عاشقان  
 پریشانی که که آتشی سگال





## روایت لام

<p>تا چند و عطا قری از وصف بغل روزی سربلبر آیدنا و ساعده یکاش من میدشتیم از و خبر مانده است مدح امر این از و خبر اگر که باشد روز شنبه من بهر جو اوتل خود دایم</p>	<p>کوشش بغل رویکه شمن سبب بکوشش دل نذر لغت که ده هم طم یارب ندانم تا کجا سرشته نازش کشتی چو ابائی سبب است</p>
---	---

وی بر سو الی شته لوب  
امروز دیگر میری از شون

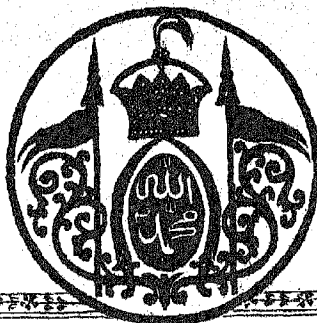
<p>چندیم نه چنان است پیکان</p>	<p>کشته چکر و قورقون</p>
--------------------------------	--------------------------



از دل در ذوق اجابت سر قصان رود	از دل صد جان رخساره قمر بان تو
از دل سختی که ز صیلم غم حیران رود	از دل آزادی این بود شوق اسیری
از دل ایوای اگر حسرت ندان رود	از دل گر محو کنم یاد و صفتش ز دل نک
از دل یار بغم عشقش بچه عنوان رود	از دل با غیر کن عهد وصل از ره شوی
از دل بگذر که خواند به چو طوفان رود	از دل تا چند بود بمل تو منتظر مرک
از دل زخم دگری تا مرتق جان رود	

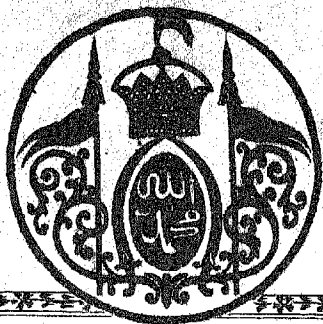
نواب برقص آمدی از مرده و شب  
دل  
فریاد اگر عهد جانان رود

دخت بهای مرطف اسیری	بجوشی دلم حسره نگیر نی
---------------------	------------------------



<p>بسم الله الرحمن الرحيم          بسم الله الرحمن الرحيم          بسم الله الرحمن الرحيم          بسم الله الرحمن الرحيم          بسم الله الرحمن الرحيم</p>	<p>لله افتاد بخت کم ز نوایت بیاید          عجمی نیست اگر شل تو سرشت          سالها شد که بکج نفسی است          شرط عشقت بسوزنی خاک          یاد کن یاد بخت دل خون آلود</p>
<p>بوی عشرت ز گلنیش شنیدی          یاجو نواب باندوده اسیری</p>	<p>رویف مسیم</p>
<p>والغیر شوم پیش تو دایم</p>	<p>بهر آزار تو طرز در انجا دم</p>





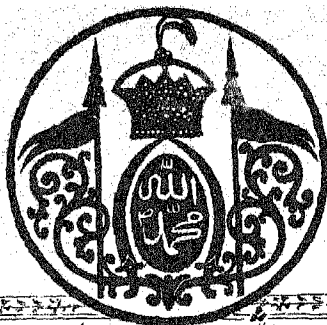
دیتیم بهتر ازین نیست که با صحت  
 بچه شوق آن ام پیشی ای دل  
 جلوه موسم گل باز دارانها  
 شاد شد خاطر اغیار و صلش منجم  
 غیر را خاک نما تا بفشام  
 اگر شوی رنج زنده بیا و گرفتار غم

دم سبل نمی جانب جلاؤم  
 باش یک لمح که نشینم و نسیاؤم  
 تا که آرزوی حسانه صیاؤم  
 دل ویرانه خود را حتم آبادم  
 تا بمجا خاک ره کوی تو بر بادم  
 جانمن کرد تو کرد انم و آنادوم

کار خود را سپارم بدهانی  
 تا محب پیش تبهان شخوه بیداؤم

جلیلان جهان امروز آسناؤم  
 جبار تو مبارک بر کجایم محترم

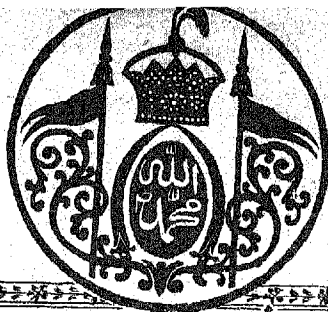




<p>بیرس ازین که در بحر تو چون شب با بحر کرم          بآه و ناله عالم ازین رو با بحر کرم          که از خالق جدل بهوش جان کرم          باندوه فراق تو روزگار چشم کرم          که آخر حسرت وصل ترا ز دل کرم          چه خواهد شد اگر از بزم او روزی کرم</p>	<p>چه میگوئی حدیث و صلیت و شصت و شصت          کسی با تو تو ظالم تا براه سهولت          چنان دهم لذت تیغ خوشنشان          اگر یک لحظه از نظاره خوشنشان          شدم نمایه نوید از خلافت عدالت          ز خوف منج و آسوده خاطر و شمن روی</p>
<p>برو آب آمدید و برو آب شوش احمی          ترا ویدار از زانی که من خاکی کسیرم</p>	
<p>تا بدخواستم نتابدم مهر بر بام دم</p>	<p>و لهرم شبی آید باز می دم</p>







کرند و جام می بزم عداوت	حسرم پر کرد از خون سناغم
دل به آزارم نهاد و میدانم	افتد ز نال کم اورا بر سر مهر آوم
ایکه کو فی سنجیم ترک رقیب از بھر	خوب تھی لیکن این گزینا یادگار
چون تھی از حرف لطف ناعمال	اشک حسرت پاک شست اندر قیام
بسکه دل شد منبع اسرارش از عجز	ترجمان لوح محفوظ است دل اندر
شادری صیاد از دست نجات	کز دل شوق اسیر کنی بهیمک شمع

تا چه نماید کرا این کوشش بی نیا  
در بر خفت این نواب پر کن باغم

آن آب خوش تر حطه طاعت	که بدنبال صالت شب و قیام
-----------------------	--------------------------



بسم الطاف بواہسان باش من	بہم جن بوجہای تو قناعت دایم
شوق تو کر بگذار و بدل من صبری	بہر طول شبِ حبه تو امان دایم
کس مبادیچ من ساؤدل اعلم	کز چو تو دشمنی چشم مرو دایم

خضر ثواب اگر آور و بلائی من  
زادہ جانسوز بدل طفرہ می دایم

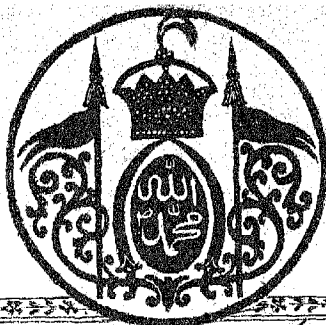
چراز طول شب بحر دل غم دایم	کہ شل در دستاق بینش دایم
خیال بحر و هجوم آب رخسار	چہ فتنہا کہ بوجل تو کین دایم
بنغمہ تو دم بحس عشوہ و	تو آگہی کہ میں کیل حسین دایم
عبث تو کن ای چارہ نیست	دو دست بہر دیدن دین دایم



بیم بخش در حدیث وصل عدو	بجان شکایت بر لب آفرینام
بین بای خداشان شوکم عظم	دی که بت بر تو شقه جبینام
غمین شوم که دم نزع از جفای تو نیست	برای عبرت غیب آتشینام
چرا قتل و عالم چنین پشیمان	که من طبع تو مهیدیش ازینام

نواب  
بهرش از دست افنی سیاهی  
ز اضطراب دل سلبت یقینام

ندیم دوشوی غیر و خوش از اینم فتم	عقب برست نهام و از شینم فتم
یا این شفت از ملک شیخ کارگی	زیرم و لفریق بدخالک من فتم
بجوش بهالان کجیانی ابد شوم	اگر روزی چوبیل نو که سوی فتم



<p>بنازی باقیم در خواب نیز نشک منم          بجا رفت اینجا از حسنه نام میجو          چنان دهم که نت بجا که خشت          همانا خن اندو دل زارم بود بکین          چای پرانی کنن چه رسو می نم</p>	<p>شی به زیارت چن بقبر کو کهن نم          مکر امرو من از یاد این چرخ نم          بهر باز صده دروای پرین نم          زرقم از دست برویت اخرن نم          بقربانت پی سکین یار این نم</p>
<p>نه پریدی نواب از برای خیریت          ز کوی نراران باکر منی حزن نم</p>	
<p>دوش و خواب سر زلفی ثانی          آه آن که بسی درسم کیستی</p>	<p>لوحش آمد که شرک شبنم          پارهایش غمت بشمر کانی</p>





عجب آید که حد و از عتاب و دین	شکر مکن شسته و اگر چه پشیمانیم
مردم از و هم که شاید نظرش با	سر کار از المی چاک کریمانیم

محبب مرو ز آه تو مگر ای نوا  
که در باره تر هست و غمخواریم

آرزوهای تر تا بدل انداخته ام	با دو صد رشک دل عیان خسته ام
بهر تسکین دل غمخواره گنج فرا	پاره جیب بدامان کفن و خسته ام
تو بجز ناز که خواهی دل من گیر که	در عشق توستم کار با خسته ام
سوزش می سر قبرم بر محض وفا	که چو پروانه بعشق تو بسی سوخته ام

گر شو غم خفته در بای محیط ای نوا





سرو سرگشودا شش افروشم

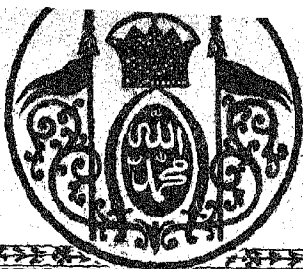
روز و شب از در عشق آرد جهانی دهم  
ورنه بھر شکوه من هم زبانی دهم  
آه را از بھر خرب جهانی دهم  
پیش ازین البته در سطر کانی دهم  
منت ایزد را که من نیم جانی دهم

از دل آرد و در غم نو خانی دهم  
پاس عشقت بود که جز تو بخشیدم  
در و صالت جمله در و از دل کردم  
خواه با من ساز خواسته در اینجا  
بهر قتل دیگران آمد ز منی خست بلند

من شنیدم حدیث مشرعی و عظام  
در غم غم اب من هم دانی

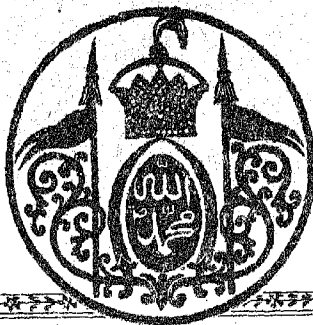
رویف نون





الهی بسته عهد وصل آن غنا گنج	جهان را عسمر مجوده برای استار
اگر اینجا نمیکردی خجل از جو زو آبا	نخواستی گشت در روز بزم شرم سنا
مینشان بر رخ حواری نسیم خلد کجا	بجا بگذارد راه وی این مشغیان
نمیدادم با و کای نمیدادم میاد	دلم بودی اگر ناصح پست اختیار
نمودم مدعی پدید آمدن از پنهانی	قتضای کو برد از سینه ام جان بزم
خیالست راز تو بهتر شناسم کز سر زبانی	همی روز و شب بان باشد بجز آن غنا
که این شعله زو این نشان بر ترمیم	که حسرت سحر که چون شاکست و شمع
بفر دای قیامت در جزای کیام بید	و چند آن سیل خون به چشم بکجا

چپی پرسی ای نواب در دم بچپی



سرت کردم تنایم بدان اضطراب

برکردن قیبِ تسمکاهِ غم	ریشم ربو جان قرار و سکون
بهر تظلم آن جوشِ خون	روز جز است داور محشر حس
آه از دسکه دیدنِ نیکو	باغچه صد حکایتِ لطفِ تهنیت
تا شیر کرد و دستِ آخر فون	کریان شدی ز نامه من شب و صبا
بهر دلِ سینه نیم وختِ بون	گفتی که رنج و غم باز لاف و بده
آکه نه مسنوز ز سوزِ درون	جام لب و خست و غمت ایوانی کتی

از تقدش بدو خبر اضطراب و  
نواب باز کوی کجاست سکون

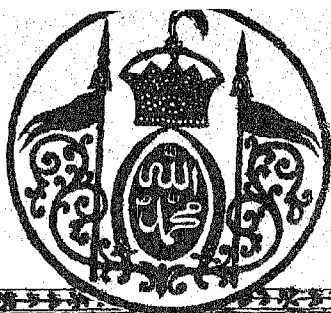






<p>که حدیث وی تو در آغوش افروخت سخت بقیه من گفت لیکن چو کلان مانم بزم زیر لب داری مگر خوف سوانی کن از بوسه است روز اول و رقم اندر نیم کلاص از کرم لها عزیزت شسته ای بچال که میان عجب عشق تست صد فغان</p>	<p>در فراق یک جهان بگفتی سخن که بجای طبع صدین سخن زین چمن آرایش تابوت مرغ آید لین خطا پوشیده و گنج و سخن آید کاین چنین سست اند و سخن آید مجنن لها ترا سپاه توغ آید از دوشم شب بام موجز سخن آید</p>
	<p>پارهای حبیبی اب جبین بعد گشت انیمه صرف سخن آید</p>



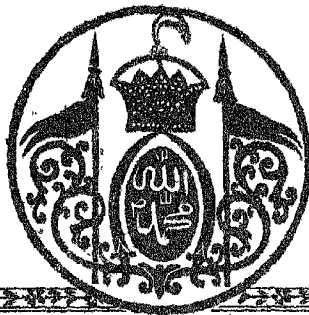


جامه بود لذت خونخاکرستین	شهباز و عشق تو تنها کزستین
سرستان و برکس سانه حم	باید بیا و ساغر وینا کزستین
روز جزا هر آنچه که در طالع است	یار بغبیره ده همه الا کزستین
اشکی اگر چید ز چشم چو	باید به بحر از همه اعضا کزستین
بی آب شد چشم من ای ابر بک	خواهم بود از تو غیب کزستین
از وعده دور مع تو نیستیم	امروز خنده کردن فردا کزستین
بر خوبال ای مژه خنشان	بسته است عیدیه من با کزستین

دلهای عالی نواب خون

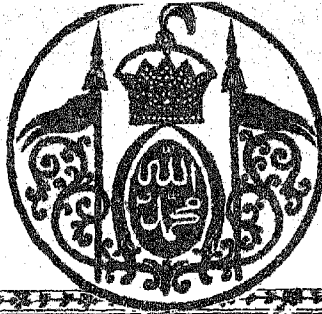
اکامه به سر ز خدا کزستین





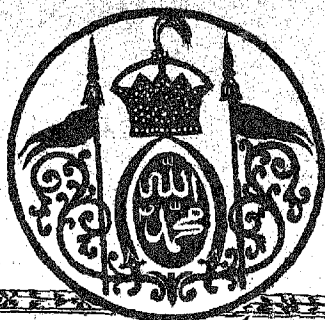
<p>دو غنچه نمون بنگاره نازنین بنم مت زرب لب حسرتی گزین ندیم تاقیامت بخت سید تو پی علاج سودا من جاها دین که چه لذت است غلام دمک پزین</p>	<p>چه خوش است از تور و زری بسلی سید سر مشدم ز شوخی خبسم ارم نازین شکی اگر بیانی بر این بخت و ناز چه زنی دم مداوا بجنوم ای سچا نکلی نشان جرمم که فوج تابدا</p>
<p>زرقیب اندازن شب فراق تو با برسد اگر بشکل سوره ماشین</p>	
<p>آیخان باشد که خون ناسیدن شت خاری بر سر خاک شیدان</p>	<p>جرعه صبا بحبام باو خه آران از کل آقانی اگر عارایدت ام چران</p>





<p>طرح رفیق نو بعالم انجمنی افست          قهر برین لطف دشمن جای تافت          مر جبار بر عسدت کز پی دیوان          از نوای سیرکل بگذرید ششم</p>	<p>شستن ویل سر شک از چشم قاتل          جج کردن پس نمک بنم خندان          فکر و جوفی نکردن طرح زندان          سخت دل چیدن بیست از کلان</p>
<p>در جویم فصل کل نواب در شان          خنوع از دوا و از تو زک افغان</p>	
<p>دشمنم با بوسال بست من کون          چون بشوق دل خود آتن در دامن          می بری کز زرد بر چشم کرو</p>	<p>فا و ز شک حسد لایکمی آگاه          مرغ بی بال و پری راتو هم کز آگاه          ای صیاح کاک من خسته بر آگاه</p>





حال این سبل افتاده بخون ران	بوالهوس آرزوی آن تم سجاد
کل مرغان قفس بذل کن ای پادشاه	زینت بام و در خانه صیاد
یاب عشاق حسین شیوه صبری آموز	یاب این جویشان اینهمه بیدار
تا دگر هیچکسی نام اسیری نبرد	بیکی را چو اسیرت شود آزاد
که فراموش نمود آن بت عیسا	فلک تفرقه پرواز تو هم یاد



طرف شهری بپایان رفتنات  
 بیش ازین بجز خدا ناله و فریاد

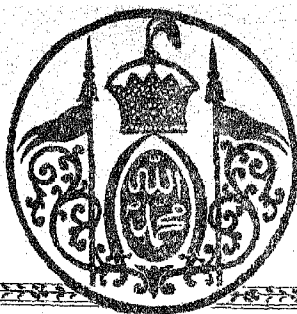
رویف و او

چنان کم گشته ام در سرشت و حال تو	که با صدی و کوشش غم خیزد
----------------------------------	--------------------------



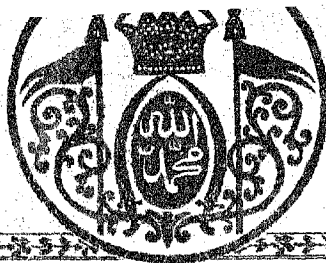
<p>همی باین نشستی سر بایج آسمانم دم آخر شکر باعث شیون چو سرت کردم چو نهای کفایت حق</p>	<p>چه خوانم کرد اگر باشد شبانروزی برای خود نیکیم نیکیم بحال تو اگر پرسد کی عرصت محشر فلان</p>
<p>مینگیست و نیکیم انجمنی است دل خود را با و دادی خجسته پال</p>	
<p>نخشم برید از طرف کند صد و ستم کل فتنه یار نیستم ذوقی که بگلشت عدم نیم اگر بایستایم نکش بال کتو</p>	<p>شاید که تباوت من نیست نظر کو یک نسیم کی بیایم خبر دل اند و من انم و دانده بندیدم را عوض خط سپهر</p>





<p>از شکم نه بد خست تنهایی قصه از نشت کلمه نشو و نما ز غم تیری بدم که نشیند نشیند</p>	<p>آن به که شوم سوی تو خود میساز ای باد بنشینان بدم خاک را یارب نه نشیند رقیبان را</p>
<p>که چو سازد تو نواب چه سازد تس خوار تر از تو نبود در خط ساز رویف هاسه بود</p>	
<p>ایکه حشری از حب او ناز بر پا کرد یک نظر شوخ مرا ای کعبه جان در رافت چه ترسانی ز بی ما</p>	<p>حیرتی دارم که چون در سرنی گما باز کوسنی بدین جی تماشا کرد من جان شتم که تو حسد بار رسوا کرد</p>





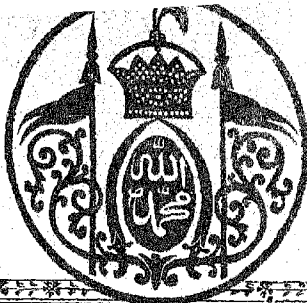
باب چتها فرو بستند بروی عمره و جور و جناب و عیون و باز خیم جز بظلمت نباشد پرش و جز جنس عیشم بروی و تقه و لوی من چو شستغاش میدانی و بازید	از جنای خویش ظالم تاوری کرده بهر قتل من چه سالانها صیبا منت ایندو را که تو بر من ستمها ای فدایت جان من این فیه سوا از شکایت ما با و یک فتنه اشاکو
---	---

مرجان و آب گرمه در مع  
خویش را سود دل از تنها کرده

تا بازی عجبی مست غر خوانده سهل تر بود علاج ستم چرخ در پی غارت ایمان دل جان چه توان کرد که تو فتنه و دل
---







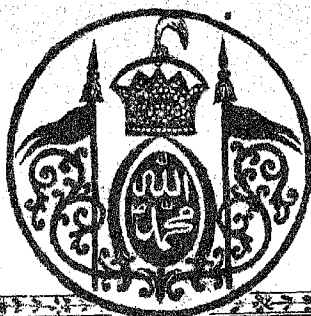
<p>انجیال رخ تو سیح دلی خانی          با اجل دست کریبان شد صد خرو          بکلی این بنوس افتدم غایم ای دل          خشمش جان با دلی فکرت نیل</p>	<p>شمع کاشانه سن و مسلمان شده          تا تو از ناز سوی خاک شیب شده          تو که در صل م صورت را شده          لعل احمد که تو نیز او را شده</p>
---	--

نواب

آه و فریاد و فغان بدلی  
 باز و عشق کسے بی سر سامان شده

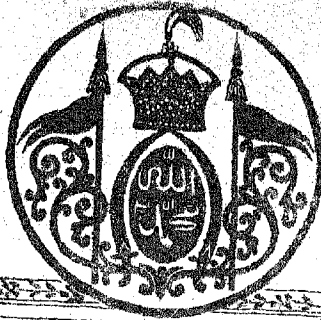
<p>بعد یک عمر که در عالم خواب آید          آمدی بر سبیلین من الشوخی آید          مر حجاب دل نرم تو که در سامن</p>	<p>با او اوستم و ناز و محتاب آید          با ورم غیبت مکر باز بخواب آید          با ورم و زمره و چک و ربان آید</p>
---	--





<p>بجز از شک ورم سوی عدم کزاد بهین طرزی بر سر کس شب</p>	<p>از پی قتل عدو کرم عتاب یا فقط بر سر من بهر عتاب</p>
<p>دل این غمزه پنهان به چون که عروسانه ذکر و بتجانب روین یای تسمانی</p>	
<p>نه شوق کشنی ارم نه ذوق صل عین چو باین لغزش مستانه ای بر مزان اگر بر حسن خود نازی چو یوسف با کج بخونم کرد و نه دی که بر قصل کن</p>	<p>که جوش حسرت نمک داشت خاطر تن ز خاکم بر دجای کجا از بادیه بنا نه اینجا شکست یعقوبی تنی آه اینجا تجاری کردنم با بدین خوشتر تن</p>





شنیدم در خجای صبر حوری بخت تو دم  
خودی که خود پسند طبع نواقصا  
دل را منبری ده و شک خج کاکل پیا  
پس ازین کج چون عسرم که نشسته عجز  
تخلی کرغانی بر سر کوشش نمایار

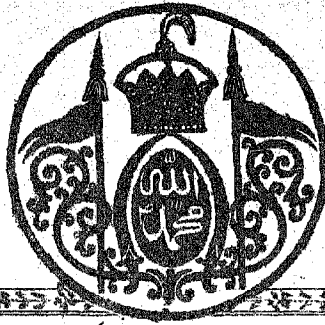
غری را که بد و فرقت نبویا  
چرا دادی باین غمناک حسن خود  
که این بی خانمان افسوس عالم و کج  
چه انی تو که از دل هم برون نهاده  
که ره بیدست پایان را کجا بر طواریا

بشق عاشقی ثواب فکر عزتی داری  
بباداد جهان شل تو نماند هیچ کج

دل بر بود شونی کلمه داری سرو باک  
در فحشهای بنای صبر از یک غمزه

درون صلی برن خجی سنازی خود  
تی قلم کنون از آن دو چشم است ایما

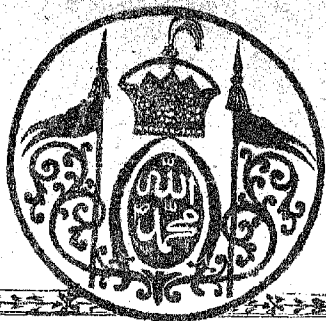




بهران قیامت سوز یارب بخون	اگر وار کسی در عشق او دیر تن
بدوش نازنین برداشت جیرش	ببین چن سپر و زاقش نیک
خدا کن از عادت این شوین کمی	تو وصف طرعیاری من یک عشق
ز بس جان خریم را بعارت لذتی	می جوید و لم غارتگری کنون
چون قش شهادت کر شهادت	نخواهد بود روز شمر بر تو سیح
کرت باشد ستر یار من باز اینم	که در دم به نخواهد از عجز
نوید صیلم وادی نبض از زنجی	اگر دانسته باشی کاشتم زین

سرت بر آستان یرد پایت در خم  
 نباشد چکس نواب چو تنو بی سر و پای

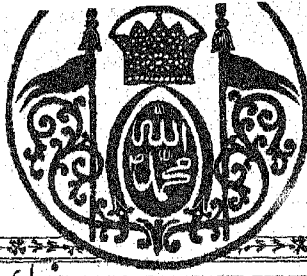




تو صد عشوه ناز واد اکسب و میانی  
 زن ای نه سوزان بکوب با پس نهیانی  
 بتنی ست که بر برف خود نقد جانم  
 که امین نازنین آمد بسایه کمرون  
 اگر از لطف جان بخشی شیب خود را  
 تماشایش میرشد بیکدم مرده  
 من رینم ناهوش نقد خوداری را  
 غباری که دم و فستیم چشم غیر تیارم

من چندین بلا و درد و پیمان رخ و سوزانی  
 که روزی یوسف مالابن طبع زینجانی  
 بمیرم یا زیم در ذوق و صلت تا چرخانی  
 که روم شد سبخت با نیرازان منج عیانی  
 نخواهشست چیزی کم را عجز از سیحانی  
 پسند آمد از آن ناصح مرا معشوق جانی  
 بخودی نامور تا خسرو بر شکیبانی  
 بیزیت لذت دیدار از چشم تماشا

چرا و اب خوشنوی با صیل محشر



مرا امر و طاعت شد تو در امید

میرم از و هم چو در پرده بخشش

چند پرستی تنهای دل و این

حسرت کشته خود که تو بدانی ظلم

بچه آو آب بر بندش سخنواریزد

انجش اندم که شوی مست و پیا

میرم از رشک که محض اعدای تو

که رسید بر تو هر چه بلا باغی شک

آه از آن روز که بی مروتی منیر

نیست خواش بدلم چونکه تو

تا ابد نوحه کنان بر سبیل با

بسملی را که بسد نماز تو قاتل با

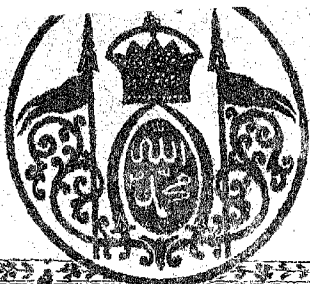
بوسه از لعل لب که رقم غافل با

عرض حال دل خود که می غافل با

باز آن هست که دل داده و اتل با

از آن آموزره و رسم محبت تو

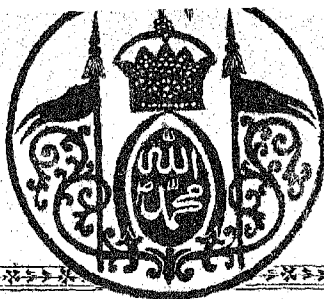




تأبیر باب وفات کامل با

دل زارم اگر دزدین باشی	ز دوشش تا ابد نالین باشی
بنج فرستم کردین باشی	ز خودم مدتی برخین باشی
تو شناسی مرا و از نکاست	چنان دانم که کاسه من باشی
سخن آسته میکوتی بدین	اگر سالم از و پرسیده باشی
منی پرسم ز تو رسم و فای	که راه و رسم آن نادین باشی
نخواستدم مرا و حشر بایه	بآن نامی که تو شنیدین باشی
دعای بد نکویم مدعی را	که شاید دوشش بخین باشی
فتادی و بر غیری بنیای	بهرستی که لغزین باشی





بدشمن بود و صاخش دوش بوا  
چه یارب ها که تو نکشیده باشی

این خصمه و این عتاب تا کی	تا کی ز من اجتناب تا کی
شرم بادا و ناز تا چند	نازی بد و صد حجاب تا کی
محروم و سالم ای غم حرم	ناکر و دهنه عذاب تا کی
بازش بستان که در که شتم	یک بوسه و صد حساب تا کی
واعظ به واسطه باد و مزین	باز آئینه احتساب تا کی
کامی بنواست ناله کوشی	آتشک فی و رباب تا کی
از بهر شمار جور و ظلمت	دارم به غسل کتات تا کی

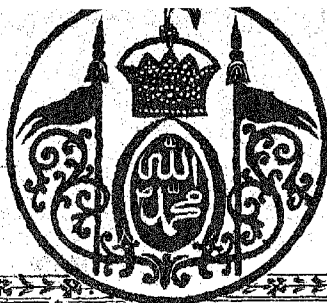






واری پی گشتنم دو صد رنگ	یک یک کنی آفتاب تا کی
بشکن ای محتب بنام	سر بسته نم شراب تا کی
صد شمر بر رسید نواب از محشر است اضطراب تا کی	
کریاوش طرقت بنبر محرابی قصه مجر را ستم از شام غنا بخت آن کو که با غموش قنیم کجا خون بریزی چون نه بینی رخ و لاله آری	واعظ آندم سنده وار قابل آداب تا حد چشم بره ماند و خرابی نام من کوئی و یک مرتبه بتیابی وقت غنای چاه افتاد و کبی ثوبی
از هم سزد و صدفت بیایو فلک	





آن زمان کز پی جان دل نوازشی

سرو و سام سیکی جرعه نوشی

محتسب آب خرابات کز نوشی

که فنون ستم و غمزه فراموشی

بر ختم نک چنان روز و شب

که بشی ناله حبس و زمره گوش

خانه در پهلوی اغیار کیر و میثاق

ای خوش اندم که ازین بایکدوشی

سرشوریده ام از روزان بارت

نه چنان محو فغان ست بیاد تو

که توانیش حبس در عرب خاوشی

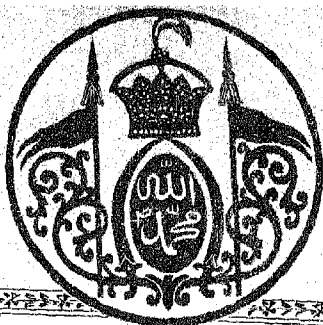
مباد بچو منی در زمانه سیاهی

نه سدی سبیلین نه یاد نه نفسی

بعد چو تو در سر دیده ایم

قیامتی که جهانی از وی سب





پسر چو تو بلانی مکر بخاطر دات	که از ازل نستوده است تیغی
که زفت او را در چسب کشی	صدای ناله زمر گوشه و قفسی

دست چو رفت مبارک تو بود آن  
غنی و سحر نمی حسرتی و شری

خجر کشی بن از نو کند و دگر کسی	شاید که زن نیست ز اهل قای
ظالم نه قاصدی نه پیاپی نه دو	پس بر کدام امید شود مبتلا
تنت خصب چرخ شد و کشیم	ظلمی کند کسی رفت در بلا
روز بخیر که کیف خلقی بند	بگرفته دست پیش نشان ترا
صد جان دل نشا رده دست	روزی سخت بر سر مامر جا





<p>سازی جهان بی شیشه اشغیل مشمسته راه میکن از پند و عطا</p>	<p>چون میشود نخواست اگر خونهای خضری شناسش چو شود ورنهای</p>
<p>نواب نوحه کرد چنان و غیرت باز تا خضر بر تومی نشو و بت کسی</p>	
<p>چرا یارب جفا با خوی این غلامان عبثت ایدل برش ضبط فرمایند تو اهی ست از شوب آتم تا دم بزد و دشمنانش بوسه زنی کن ماندم سوختی از شوق بی عقیلم</p>	<p>که نام یک بیان اهل فارابی شناس که آن آری شازادان بزم بد مکان شب صلم اگر کیست جنبشی آسمان کسی که زمران جو صد ره استخوان پس از عمری که آن بت خدایا مهربان</p>





نصاب خند ما پوشیده وی آید  
چو ای اعطای عذاب و محشر بایان کردی

پزند و شین مکر آمد بخوابی

که از وی برد را و آه خود را بپایان کردی

صد پیر من ز شوق بوشت دیدی

دستی ده جبهه نقابت کشیدی

مانوان کر بزم تو روزی دیدی

نام تو از زبان عدوی شنیدی

کردت خود بیستین برنجی

تا روز شمر صورت بجزانیدی

از چاک جیب کربو صالش رسیدی

ترسیدم از رقابت حلقی و کردی

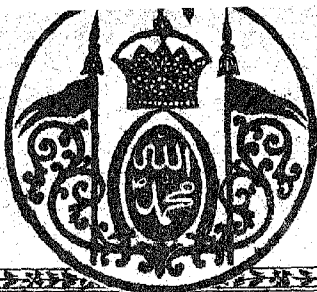
میگردم آن بجان که خود ندانیش

مرکم نیاید آه دران ساعتی که

محرّم شوی ز را و نهانی انتم

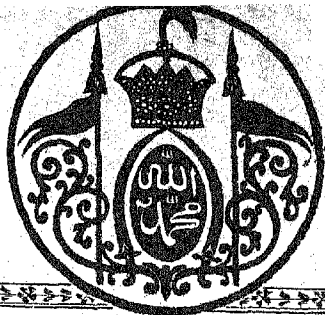
پویندستی از سر زلفت بوم





<p>میشد پسند طبع تو اگر قریب          بخیود ز شوق کشته زدم بوسه برب          کرامدی چو زلف شکسته بخانه</p>	<p>اشکی شده زویده شمع چکری          تاکی بپیش تو لب حسرت کز پی          بهر نثار عمر خضر از غریبی</p>
<p>نواب کاش قسمت خاتم شدی          مادرش بیای عدوی خلیدی</p>	
<p>ولی پیش تو نا ورون اولی          نکر دو بد من تا قسمت غیر          برم تا هست خواهم کرد          بیم چشمم ز جسم کم نمان</p>	<p>که در عشق تو داند مردن او بی          نعمت را همه خود بردن او          دلم را نزد تو بسپردن او بی          ستمهای ترا نشردن او</p>





سبا و اشک طوفانی بیاد	خدایت دهنم نقش و روانی
رو و صد حیف شوق ازین	بامید و صالت مروانی

و ده که جام کوثر غیبه نواب  
ازان می تا ابد خون خود وانی

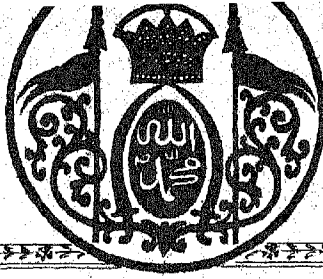
مفردات

غرقه محبت شود این ناصح مردم	انجلیخار طوفانی ز جوش ستم
-----------------------------	---------------------------

دیگر

که نام کلید زار بود که چون بیل	دم اخیر لب نغمه های نکیند
ازان صحبت نواب خوش که شمع	که در ساق تو افسانه های پیرین

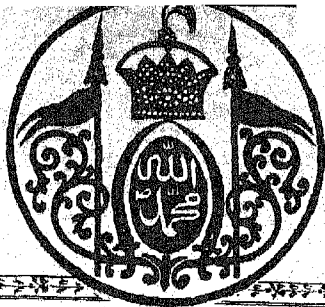




	دیگر	
شب که پروانه بشمع سحر قدم خست		شعله رشک حسد خانه صبرم خست
	دیگر	
دی کذر که در چو نواب بگویی		نوه ساخت که مرغان تقصیر مرفه
	دیگر	
کم سازیم ای عشق بد انسان که رقیبان		ازستی تن با بزم هم هیچ نیاب
	دیگر	
بوفاشوم چو پستامه من بغیره خود		بکن آینه جان بگامی بخورده
	دیگر	







عشقت که بر فتنه آن نگر می	آن هم بدست تو نصیب شد
---------------------------	-----------------------

دیگر

یار بچگونه یزدان کس خجسته	قربان ناز و غمزه خوابانید
---------------------------	---------------------------

دیگر

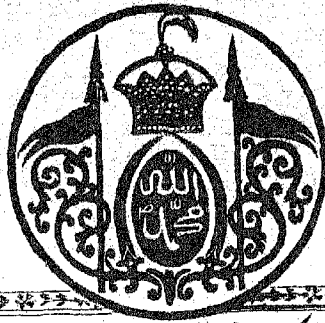
بشکست نه سپهرین ناله قریب	آه از دمی که در دل تو هشتم
ای ای بر مسافه بیچاره که	نادین جسلوه تو ز عالم سفر کن

دیگر

داو خواهم ز تو بر شر و لی می ترسم	کز ره رشک مرا راه مجسمه بند
-----------------------------------	-----------------------------

دیگر





در ویکه و ششم یار بود مشبک شاد از بر	سوز را تی مکر بکد اخت پیکان در
--------------------------------------	--------------------------------

دیگر

سر کشید از حسرم تو فلک زنجیر	بهر پایانی او ناله بدل دشت نام
------------------------------	--------------------------------

دیگر

و ده و ده چاقی که رخ و لعل فیه تو	روزی خواب دیدم و شهسار گشته
-----------------------------------	-----------------------------

دیگر

بوفایت مکر چه خرم کرد	من که جز ترا و فنا دلم
-----------------------	------------------------

دیگر

از خشن رقیب نمانی جاوید	چندان کنم شکیب که او انجمن
-------------------------	----------------------------





دیگر

آن عاشقِ دردم که دمی از غمِ حیرت  
با الله که بعیش همه عالم نفروا

دیگر

ضبطِ منیر یا دو و شومِ کجاست  
خیز و از کربِ بختی دلِ خود خالی کن

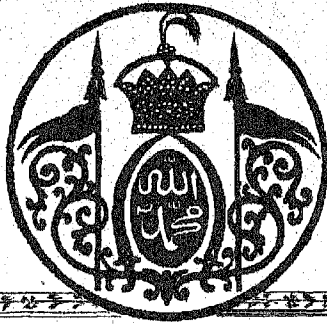
دیگر

آن شوخِ سه سیمای من یا صندلِ چمن  
بر کو سرِ ضیا ضیا که تو یمنی بین

رباعی

یارِ بختی حبیبِ محبوبِ جهان  
یا ختمِ رسل از پی ذاتِ نیران  
رحمی جمعی بحالِ زارمِ رمی  
آسان آسان چندانِ شکلِ آسان





رباعی

چون زنت کمون بجان شیخه	صد عشق بخاکِ رسل امتیحه
لیکن کمالِ شوق حسن زنی	در کسوتِ احسانِ یزید شیخه

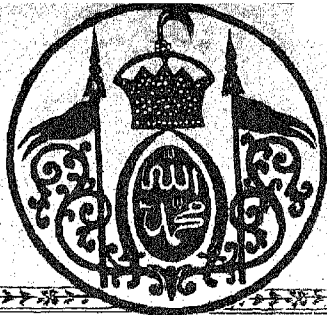
رباعی

ازین نبود حجبِ رتو زارتری	در نزعِ سم و سویم تمنائی کردی
شاید که بغنج و ناز خواهی آمد	آن دم که ز من هیچ نمانداری

مختص

نرگسِ منورِ سبتِ پاوشه خاوی	لیلی شبِ بر شستِ شیشه حسن پر
ما شطه صنعِ ریختِ نعلِ عبهری	ناوشکین شد به شکوی نیازوری





دلبری آموز گشت خنده بکباری

باسنیه بنجا آن سر و غلام

غالیه کون گشته باز کاکل شهر نیشام

رایت رخشان نمود خسر و ماه تمام

تبع دور و بکشان پخته اندام

کرده ز خوش فراریش غلام قهر

جلوه یربا نمود یوسف و دی حجاب

شاهد متاب و چادریمین چناب

طارم خضر پدا خوشه و شیرین

پرده زرخ بر کشاد لعبت کو تقار

خیز و بیا و بده جام می خلای

که بر گردن رسان غلغلان

ز مکت مکث ن کا هف پنک

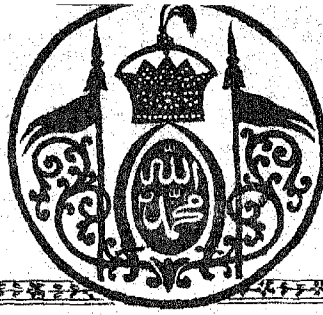
روح میا خجش که تن آنک

رخت عبا زده که و تنک

له غلام غلام  
اول شیش  
شدن شیش  
پس پای  
غلام  
بدان



عبدالله  
باجم  
فروغیت  
کتاب  
خبر  
فصل



نغمه شوخ ترا هر سه شود و شوی	
بر خد زیا فکن طه طارا	تا به کمر بشکن لف چو زارا
برید بیضیا بنه ساغر سرشارا	ست می عشق کف فیه دینارا
وقف تبسم نما آن دلب شوی	
تابکی ازین کزیکا فکب شکل	تا بجای برشم جور و جلال
جان و نعم او نعمت شسته بمصل	ای زکل و تیوب کیتی خل
بهر حرف اترک کرجا و غایتی	
هائمه من بر مست غر خوان یا	ای بد و صغنج و ناز و شو کربا یا
بهر قربا و وزیرم بر زده امان یا	چون کرم خسروی ما بر سامان یا



له باغی ایک  
براک جان  
مع کتبیه



اسکے بیوقوف زود کے پیغمبری

فخر خلیل حبیب عالم علم علیم

داوید بن یحییٰ قیس برآمد و ما را

سلام سلام و سلام بحمد و تقوی

محمّد پسر علامہ شیخ محمد عظیم

احمد مرسل کہ مست میرا سہرا

شاه و مشهور و غیب جیاد و احمد

طہ حسین کاف حق شیر نڈہ

شاف شفیق متین محمد علی شاہ

سندِ رِوایِ و کِرمِ و اہلِ و شیخِ

حامد محمود و ملحق از بنیاد قلم

شیخانویش علی ابن ابی حمزہ

نفتش عزیز احب موسى طو

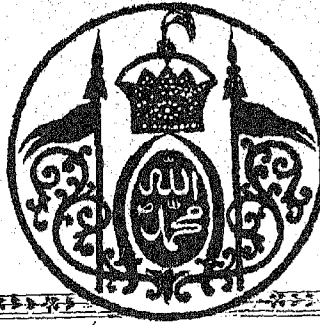
لروده به فحشای حیطان دل عیبی

رقم ما و یا فیه الخیل نو

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



دهمین دایره  
 کوه بنده کوه کارا کوه  
 غیاث **ع** دین بند  
 نسبت و صفت اسمای  
 مبارک حضرت رسول  
 مقبول صلی الله علیه و آله  
 و صحابه و سلم بیست و یکم  
 در این ۱۶

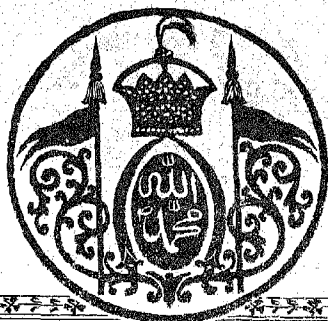


داود محمد خطاب حق زکیمتری	
چشم دلاری او آب عربی بود	جبهه خشای او تابه کوه بود
زلف سمن سای او طاب عنب بود	عارض عنای او خواب ز اختر بود
اصل لبش آب کروم رخ خوش گوی	
ماه منور لقب یافته از اسون جان	شیرک سقف او کرده چرخ آشیان
تیره گل کوچه اش صندل لایان	جاروی ایوان او طفره حجابان
خاوش افروخت ریت اسب ی	
وز کند در چمن تاش قمرش شر	قطره زند در و من شمس لطفش اگر
سبل و بجان جند گل شوین کج	بروید این باجم از بن سر برک و بر

طالع صاحب بنی بختی  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴







بهن کت کن تا به ایشیری

باز خد نکار با وج تصدین کند	در دل سخت فلک خنه و روز کن
باز بسوی مین کر کشش کند	از خط و سهم او ماتم شین کند

روح عدوی بعین دشمنی

از در آتش فشان صیلم غار کشا	آنکه ندارد قضا انس را و اخلا
کر نهی در کمر در بکشی از غلا	آب شن خصم تو روی از مصا

جانب پشت پدر باد و جهان اتری

غره شید نیز تو با قله و اضی	شعله شوقی مکر در دل اهل صفا
یا و تاشیر رخت صنع کج دعا	نقطه خورشید است یا خطا

له غره شید  
پایانی است  
از درم خاک  
باز و کبر



له دروشی غایت  
خطا تو انکلی  
رضی بر زمین  
مصلحت اهل  
فلک از اهل کد و خط  
آب و تاب از خطا  
بختال و

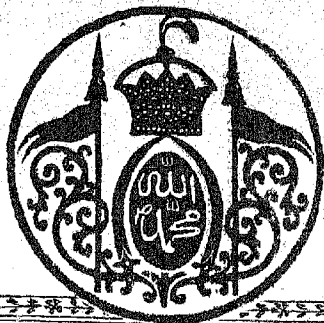


و ده چو خورشید شش ضیا داد و نیکوتری	
روز قیامت کشد حادثه چون لشکر	در همه عالم رسد طغیان محشر
کوه شود بخت سخت تیر و شمشیر	برق فتد بر زمین نعره زند
سپل فدا بگذرد برین پیکر خاکستری	
بعید سازد زوال ریشه و لاجچا	سول خزا و سنا آب بر دازد شبا
دیدۀ مر یک شود غیرت نیل و نوا	انس و وحش و طیور بکهر سلام
پیکر کمان در روز و نه بشک و پای	
تبع عتاب عذاب تیز و انگیز	طرف بلا مفتی بر سر تن رسد
آه ازان کم که چون واسیه بین رسد	اگریم و سیلاب نایب نایب رسد

در نسخه  
برای  
نسخه  
نسخه



نسخه  
نسخه  
نسخه



هم ز خدا خواست بهر شفا عظمی

زین الم و عنم کنم ناله و زاری

چون ثمر مدعا در بکرم نارس

کاه ربا کی کند بابرگاه و خسته

زود ز جود آن کنی در حق این بیکس

دست کشان از کرم جانب ی

اگر گزینم اتفات مست مقام

پادشاه خمر واروق مندر عز

ناله دل خواب را تو بران از تعب

و بر بنام شوی نام نریاید

بهر حین حسن مهر و رحمت

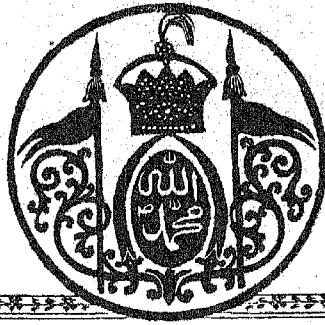
رسیدانه

بعد نعت جناب پیغمبر

بعد حمد حق ای جان شکر



بیت شریف



خامنه‌ی خندان بنای کلام	بعد تحسیر اشتیاق و سلام
انبه‌ی مرسله رسید اینجا	نه بهنگام و لکش و زیبا
بهر طیب دماغ و ستمبوی	سیر کی بود زان بهشتی رو
بطافت حبای آب جیات	بحلاوت چو کوزه‌های نبات
به عطارد و لیک شیرینام	بو ویلی مکر بر سر و فام
جانه فی مکر جهان خوشتر	و لکی نه مکر بدل مسر
نازه آسمان حسین و خطا	وقت تو خطان ماه استا
نشر بام قصه خطه نعیم	آفتاب سپهر مهر عیم
بدین بر سره خوش و شاد	بیشل همچو بر سر دین و دلا

به طیب  
 به ستمبوی  
 به خطه نعیم  
 به دین و دلا



به نشر بام قصه  
 به خطه نعیم  
 به دین و دلا  
 به شاد



خسروان را طاعانی سیه افشا  
تخم او چون کس به جسته نهان  
مهر بر لب چو صوفی خاموش  
سازگین <sup>۳۲</sup> حسیق <sup>۳۳</sup> آذکون <sup>۳۴</sup>  
نون <sup>۳۵</sup> خشم خورده بسوره نور  
من و سلوی را آسمان آمد  
بار بار آید شتاب حوی <sup>۳۶</sup>

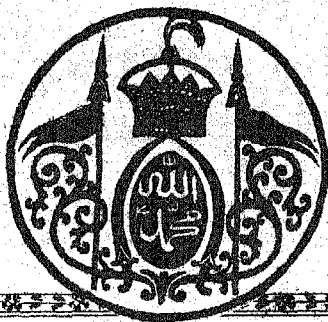
عاشقان را بتیست شیرین کا  
پوشش رشک حله های جان  
ناوستی چون خمر خور  
شیشه آرشاب بود قلمون  
نغمه و کاش قباچه حور  
انبه آمد سر و جان آمد  
ای کاین نغمه از کس پیکر من

آب و آغسال جسم و روان  
نشود هیچ کلفت و حیران

در یک خرم و در روز ازل  
 خوشی ساختن بود که بزم  
 دست افشرد و داشت  
 و از آرزوست افشار  
 هم یک پیوست و چون این  
 هم بزمی داشت و هم این  
 که در خون بدید و این



۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



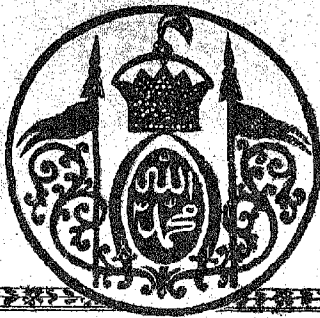
تاریخ

تاریخ وفات اعلیٰ حضرت رفیع الدین  
جناب معلی القصاب نواب  
محمد یوسف علی خان صاحب بهادر  
طاب ثراه و جبل الجنت مشواہ

چون والد ماجد مہمندان قضا

زین دار سپنج شد بحبت مانہ





میخواهست دلم سال و فاش بدعا

ناگاه سر و ش غیب گفت غصه  
۱۲۹۱

تاریخ دیوان

چون ز کلهای سخن کده بسته طبع

کزنیش داده عالم بوی مشک خلجی  
۱۲۹۲

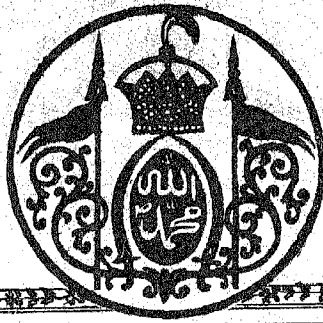
خواستم تیغ آن ناکه سر و ش آسمان

لب بکوشش من نهاد و گفت تاج فزنی  
۱۲۹۳

سداحمد و الم که شاه

دیوان فصاحت و بلاغت عنوان

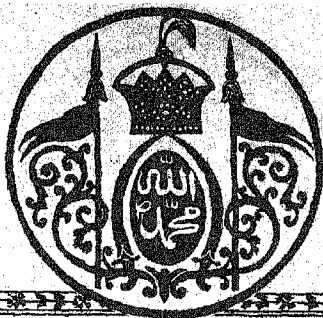




قصائد و غزلیات فیض آیات مع  
رباعیات و خمس و قطعات  
پرانیہ طبع مکریشید













وَصَلِّ يَوْمَ مَلِكِكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حَرِّ غَمٍّ دُشْمِ حَرَمِ الْحَرَامِ  
سَنَةِ پارسِ خَلِجْتَهُ تَحْوِيلَ ۱۲۹۳

قطعه نو آیین نخبه کلک کمر سبک عالیجاه میرزا لسان الملک  
شعر بسید فرمان قضا جراین سر کار فیض آثار دایم هم  
واقبالهم و ز او شو گتم و احلام  
در جواب اشعاریکه در تالو منشور قضا دستور دبیر فرای  
بنده امرادت شعار مرقم شده بود این چند شعری را  
جسارت و مزیده بعضی بناید

چند از منغ سلیمان فرخایک شایک  
 از ملک پروانه رحمت رساندی مرا  
 تا من آن پروانه دیدم شمع جان کردم  
 سطرش شادی افزا جز و جزوش غدا  
 چند بخت مساعد بارگاه سپید  
 جان فتنه انظمی که جان عصری خنجر جا  
 سر بسو دم بر زمین و پانها دم بر جا  
 تن می شد در نوید و دل همیشه در غدا

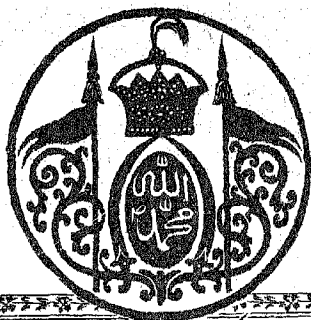
از سیلیمان مور را کرده رساندی چند  
از یکا سرانیه دولت سپیدی شادابی  
دیدم پروانه کا و راه افی گشت شمع  
فرودش عشرت آرا حرف فک کاش  
پادشاه سرکزانی را بیستاید پیغم  
و نشین شعری که موشن فرجی آرد قض  
دیدم از ستر تابا و خواندم از پاناب  
سرمی شد و سماع و جان نمی شد در فر

چاپ و تیش و سکران روز

تین سالہ



۵۵ فرخ نام  
۵۶ فرزان سست  
۵۷ برد و نه لوح  
۵۸ بی یاد و شایست  
۵۹ تازی و بلکس اول  
۶۰ ششمین قطب عیاش  
۶۱ سبب اختیار



در رعایت چون سر ارم جاودان باد <sup>کلب</sup> آسمان کو بد کجوشم مستجابست این دعا

قصیده که با عرض داشت عالیجاه میرزا ابان الملک به پیشگاه  
جمجاه العلیحضرت قد قدرت گد

در مدح و ثنای اعلیٰ حضرت قدس سره قضا شوکت  
خورشید ایت جمشید ملت و مانگذا مملکت را پیور

خلافت ملک و سلطنت

کاین چنین زمین شد از باد خزان بر کین  
 کیمیاگر گشت بر بر کین زان باد خزان  
 در از شاه ای آن کشود این رزمی خزان  
 شش سری زمره سرکان آوده اینجا  
 چون چنین زرپاش در بستان آمده  
 کتیده بر سر از تر جمل سایبان  
 بسته سیاه وار و آب اندر آید آن  
 شسته بودم در خیالی آن ناهنجان  
 کرده بالای چو تیر از سهم سراج کین  
 از لرزان آن تن سیاه کون سیاه  
 مخفی گشت خندان سر کوفتی شد نون

شوشه زربخت بر برگ زران باد خزان  
و آن بل پر زلفی گشته شد گفت که  
بست باز کان باد آن به تنهای وجود  
فرودین که رایگان آورد عیش و هدی  
مهرگان را که نه مهرگان نمی آمد بست  
زنان پس که ترطوی که ره را بودی کلمه  
سوده الماس دارد و باد اندر استین  
بامداد افسرده خاطر چون خزان بدخل  
تا که آن خرم به بارم اندر آورد و بانی  
خند خندان آن رخ خوشیدش خوشید  
خنده فی اوش گفتنی لرزه فی از سمع

[illegible][illegible]



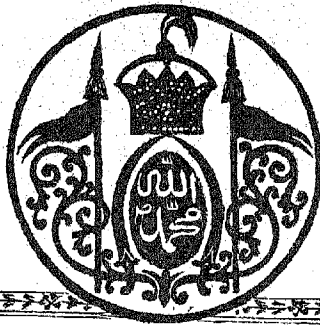
کرده چون لرزنده سرو آن قاست چنان زده  
 لعاش از فرسایش کو مرغ مانده فکا  
 گوشت چون نازک شده جبهه چون تابان سیل  
 خواست کفنی شوشه سیم آتش برین جبهه  
 عقد مراد پیش از بس کو فتر بر یکدگر  
 پوست همچون مخزن بادام از سرین بگذشتی  
 من بدو دیدم چو شستی که میند بر فتر  
 جستم از جا و دیدم آغوش بجای دم جهر  
 آمد و آورد و شست و شاندش از فضا  
 جگره افروخته و ز خود جگره ختم  
 بروی آن گونه موای کاخ کردم نهانست  
 آن شکسته گوشت باز افروخت همچون گل  
 بر شفت از سر می چون کلین اندر جگره  
 نیتی عجبین که بگذشت آن زمان که ز فنی  
 شکست کون و دوباره مشکین طراز  
 این زمان در هیچ این بگویم می باید خبر بد  
 نه توان برداشت شاد و آن پیش این طراز

کرده چون تباری شسته آن لاله چون اردو  
 آبش از دانه نرکس چک شسته رون  
 چون سیل فروخت ناز افروند کهنه بکجا  
 بس بگرزیدی و آن اندام سیمین استخوان  
 رنجیت مر و ایدر کفنی ز لعل خورده دان  
 کبر آن کس دست سودی از برای استی  
 من بدو دیدم چو شتر ق که میند بر کون  
 تنک بگر فتم بر زوبه سه بر شتم و پا  
 وان تن چون قاش و جگر نه فتم و زما  
 کاخ را در راه و روزن بر شیدم با و پا  
 که نکره از کاخ سلطان خسر و سیار کا  
 وان شبه کون اصل باز آمد بزنگ بجره  
 گفت کای کلز از چرم را کونز را بجا  
 ما و تو فتریم بر سبزه عیان اندر عیان  
 کفنی اندر بان گشته دست چینی کاروان  
 ساخت چون شاگرد کلخن تاب کنگه کا  
 نه توان درین رواق تنک تارودی سکا

۱۰ نام و نون و نون  
 ۱۱ نام و نون و نون  
 ۱۲ نام و نون و نون  
 ۱۳ نام و نون و نون  
 ۱۴ نام و نون و نون  
 ۱۵ نام و نون و نون  
 ۱۶ نام و نون و نون  
 ۱۷ نام و نون و نون  
 ۱۸ نام و نون و نون  
 ۱۹ نام و نون و نون  
 ۲۰ نام و نون و نون



۲۱ نام و نون و نون  
 ۲۲ نام و نون و نون  
 ۲۳ نام و نون و نون  
 ۲۴ نام و نون و نون  
 ۲۵ نام و نون و نون  
 ۲۶ نام و نون و نون  
 ۲۷ نام و نون و نون  
 ۲۸ نام و نون و نون  
 ۲۹ نام و نون و نون  
 ۳۰ نام و نون و نون



نختم ای فرخنده کاشن نختم ای شمس مراد  
 بی بھاری چند نگین کوهان مرکز بها  
 لاله کو دیکر منیسر وارخوان مرکز مرو  
 نه شکوفه سرزند چون این رخ عاتق  
 نیچو روشن روی تو داکش بر وید  
 سرو بن چون فتو کی سر کشد از بجا  
 کی چو شمشیر ز کس از بنره دسیدی می  
 هم بود جز ره جسد تو سیسیر طراز  
 رست نیلو فز آب این اکنک اراغاب  
 کوهان اندر غلاب کوهان اندر سحاب  
 آسمان و بوستان را چه افتخار از ماه  
 ماه را مرکز نبوده است آن و لعل شمع  
 ماه کی آوخت مرکز زلف مشکین اکنک  
 چون خزان و یدہ چمن تاج پند آخری بها  
 کر ز سر ماسو کوه اری بر بند و زم شمس  
 آتش پرتاب همچون روی یازند خوی  
 آتش چون مار این نور چشم شیفته

نختم ای زینب دستان نختم ای سحر جان  
 تو بھار دیکری چند از بهارت آستان  
 سم لبان چون لاله داری هم رخ جان پلن  
 نه نقشه بر وید چون این خط عسبر فشان  
 نه چو مشکین موی تو حنرم بر ایندیم  
 سنج کل چون خند تو کی بشکند از کشتان  
 کی چو لعل غنچه از کاشن شمع شمع  
 سم بود جو دانه چسب تو نیلو فز نشان  
 خفت میسیر جنگ این بر بساط پرنیا  
 سرو اندر بوستان و ماه اندر آسمان  
 نه چو ماه آسمانت قدو سرو و نشان  
 سرو را مرکز نبوده است آن و جعد شکند  
 سرو کی انجخت مرکز کوه سیمین ازین  
 ای بهار جان شتاق ای بهشت لستان  
 آتش بس بی مرکز و آتش بس بی دستان  
 آتش شمسال همچون آب چشم نمان توان  
 آتش چون آب حیوان شکر عمر جاودان

نختم ای فرخنده کاشن  
 بی بھاری چند نگین  
 لاله کو دیکر منیسر  
 نه شکوفه سرزند  
 نیچو روشن روی تو  
 سرو بن چون فتو  
 کی چو شمشیر ز کس  
 هم بود جز ره جسد  
 رست نیلو فز آب  
 کوهان اندر غلاب  
 آسمان و بوستان  
 ماه را مرکز نبوده  
 ماه کی آوخت مرکز  
 چون خزان و یدہ  
 کر ز سر ماسو کوه  
 آتش پرتاب همچون  
 آتش چون مار این



نختم ای زینب دستان  
 تو بھار دیکری چند  
 سم لبان چون لاله  
 نه نقشه بر وید  
 نه چو مشکین موی  
 سنج کل چون خند  
 کی چو لعل غنچه  
 سم بود جو دانه  
 خفت میسیر جنگ  
 سرو اندر بوستان  
 نه چو ماه آسمانت  
 سرو را مرکز نبوده  
 سرو کی انجخت مرکز  
 ای بهار جان شتاق  
 آتش بس بی مرکز  
 آتش شمسال  
 آتش چون آب حیوان

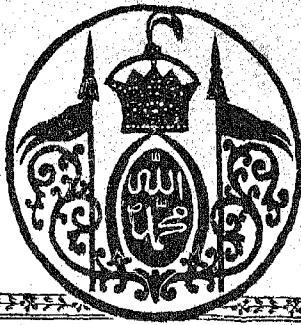


دستخ اندر چو مهر چون نجم اندر سیل  
از فروغ آن می روشن شود چشم ضریح  
عم قوت را فروغ و دم سخاوت را سبب  
اصل را دوی یخ مردی فوره فخر آب فصل  
که بودی جنبش آن چون اذان دای جز  
جنبشی چنانکه کوئی بر پر داس تکیه  
در بهمان کوشه بجنب نبود ازین بایعجب  
این بهار دلفسره وز این شراب سحر  
دچنین بزم و چنین بستان بای پیویم  
دادگر کلب علیخان بهار و لکمه بست  
و او خواهر مرزبان و مرزبان  
شهر اسفند یار و مجد اطهر الکین  
دختر خندان نهاد و دستان آقا نثار  
کامران چون چرخ و کیوان پاکدل چون مهر  
دیگرش کوکب نه منبیه یک نظیر فصل  
سل را نه شیده جوشنده شراب از شاه  
گزشتیال نیره آتش یک شب کسی میگو

در دماغ اندر چرخند و چون غبار اندر چرخان  
از شعاع آن می پیداشود و از اینها  
هم شجاعت را توان و هم موت را روان  
سازد از اش چشم بینش ثبوت ال قوت جان  
که نبود ای تابش آن کی بدو بر وی کان  
تابشی چنانکه کوفی برج بد از بار و ان  
کا خدایان بینی رخ ساقی چو در کوزه جان  
بان بیایا ما دو با هم شاد و شادمان  
سایر صها بیا و داور کشورستان  
داور کشورستان و خسر و مند و ستان  
قهرمانان سید یار کشور یار قهرمان  
عزم را فراسیاب و عدل را نوشیار  
در خط خود در شمشیر و در غر از شمشیر  
حکمران چون دهمد و در آن ماهور چون کوه  
و یکش کرد و نیاید و یک قین از شمشیر  
شیر را برین انجید و کباب از کوه  
زان پس در هر چه بیند زان بر و بد بخیران

[illegible]





و کسی را نام بخش بر زبان می بگذرد  
 چون بدشت زر که از غم فروزان  
 هم مو از راه صدم شود چون لاله زار  
 منصف کرد ز بابک کوس اعضای زین  
 زنی صانع چرخ پوید و پلطفه نکین  
 وشت را جای یکا از بر بر وید کاو پیر  
 از قلب شکر آید یک تنه در زیر گاه  
 نیز یک تاز و میدان پل بند ویش  
 و شند ساز و موی اندر سینه شری  
 از اکون صادم مو آرد و چو کاخ زرد  
 وایه دولت جدا شیند ز پهلوی نکین  
 برو خوش از جسم شیران تیغ آرد و سده  
 ماده اندر سوک است و غم نکین و شند  
 عکس تیغ بهرمان پیکرش در وقت  
 اصل همچون کمره با آرد و قلب شک  
 چون شود در دشت میجا بر حشش آید  
 چون شود و غم و شمن نم کرش خایه کوه

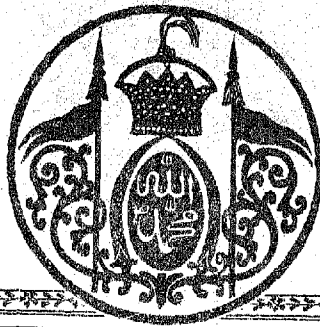
جا و دانش سوده الماس ریزد از زبان  
 نقشه ستانده از دوا به مرد و پستان  
 سم زمین از نیزه شیرانش چون نیستان  
 منصف آید جسم تمام جسمای زمان  
 از سام خاک خیسند و ناله افسار سلان  
 کوه را جای صدمه از دل بر آید الامان  
 چون پل ز باستان در فتنه مازند  
 مست چون پل و مان و رفت چون شیران  
 چیر آرد جسم اندر کردن پل و مان  
 زایش چرخ زمین ساز و چو و محلا  
 شاه هر ملک کران کیم در آغوش طفا  
 بر طیور از غم میران تیسر ساز و مینان  
 پوید اندر خون مردان چرخ خیران  
 سم رخ کما کوشش در کا و طیفان  
 مهره همچون بجرمان آرد و بغیر غمان  
 نادران خون شود در بام کرد و نکین  
 قوتیای زر شود در پشت ماسی استخوان

و کسی را نام بخش بر زبان می بگذرد  
 چون بدشت زر که از غم فروزان  
 هم مو از راه صدم شود چون لاله زار  
 منصف کرد ز بابک کوس اعضای زین  
 زنی صانع چرخ پوید و پلطفه نکین  
 وشت را جای یکا از بر بر وید کاو پیر  
 از قلب شکر آید یک تنه در زیر گاه  
 نیز یک تاز و میدان پل بند ویش  
 و شند ساز و موی اندر سینه شری  
 از اکون صادم مو آرد و چو کاخ زرد  
 وایه دولت جدا شیند ز پهلوی نکین  
 برو خوش از جسم شیران تیغ آرد و سده  
 ماده اندر سوک است و غم نکین و شند  
 عکس تیغ بهرمان پیکرش در وقت  
 اصل همچون کمره با آرد و قلب شک  
 چون شود در دشت میجا بر حشش آید  
 چون شود و غم و شمن نم کرش خایه کوه



و کسی را نام بخش بر زبان می بگذرد  
 چون بدشت زر که از غم فروزان  
 هم مو از راه صدم شود چون لاله زار  
 منصف کرد ز بابک کوس اعضای زین  
 زنی صانع چرخ پوید و پلطفه نکین  
 وشت را جای یکا از بر بر وید کاو پیر  
 از قلب شکر آید یک تنه در زیر گاه  
 نیز یک تاز و میدان پل بند ویش  
 و شند ساز و موی اندر سینه شری  
 از اکون صادم مو آرد و چو کاخ زرد  
 وایه دولت جدا شیند ز پهلوی نکین  
 برو خوش از جسم شیران تیغ آرد و سده  
 ماده اندر سوک است و غم نکین و شند  
 عکس تیغ بهرمان پیکرش در وقت  
 اصل همچون کمره با آرد و قلب شک  
 چون شود در دشت میجا بر حشش آید  
 چون شود و غم و شمن نم کرش خایه کوه





۵۲  
کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

مهرنگان جان خدمت را سبب و از پی بها	فرو دین عمر باریت را مباد از پی خرد
دشنت بی نوش و نای حاسد شکستگاه	ناصحت با آب و زنگ یا ورت با قدر نوا

مال بادت بقیاس ملک بادت بجا	بخت بادت بی زوال و عمر بادت بیکجا
-----------------------------	-----------------------------------

تصدیق نواب مستطاب اشرف ارفع انجم اکرم والا اعتضاد السلطنة علی فتح  
وزیر علوم و بیس مدرسه دار الفنون و تمام مدارس دولت و وزیر معادن  
خواجه دولت و وزیر بناهای ایران و وزیر مشورت خانه دولت  
عم اکرم حضرت اقدس شهباز خواجه

بر فضل و فضیلت و قدر و منزلت این کتاب بر بیان با هر دو دلیل ظاهر

اذعان و تصدیق است که اوستادان ذوقنون و دانشوران بچون نموده اند

تصدیق جناب جلالت مآب انجم اکرم میرزا باریت الله وزیر و قمر

یعنی وزیر تمام محاسبات ایران رئیس مشغولیان عظام و وزیر مشورت خواجه

حقیقه دیوان قناری است و از تصدیق مثال این بنام بی نیاز صفت خاصه سلطان

و شهباز ایران ملک داری و سعادت کسری بگسار الله در نهاد خسته نباید صاحب دیوان

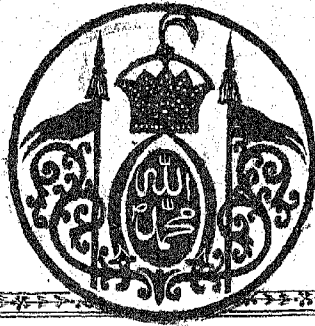
تاج مشرخی ادا ام الله ایام دولت که موقوفه موجود و در بیان مضاحت و نبات

نیز کوی سبقت از سابقین بر بوده اند چنانکه جناب فحاست نصاب لسان الملک سلمه الله

قدری مفصل و مشروح و در صدر ورقه و جناب مستطاب آقایی و میر الملک و ام محبده



۲۵۲  
دانشگاه تهران  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
کتابخانه مرکزی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی  
کتابخانه آیت الله العظمی خرمینی  
کتابخانه آیت الله العظمی مکارم شیرازی  
کتابخانه آیت الله العظمی نوری  
کتابخانه آیت الله العظمی هاشمی

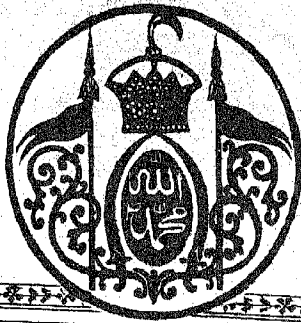


در حقیقه عالمیده معروض و مرقوم داشته اند و الحق حق و واقع لیه بیان و بیان کرده اند  
تصدیق جناب جلالت مآب میسر از محمد حسین و میر المکاب و وزیر رسالت تمام  
ایران و وزیر مشورت خانه دولت

از آنجا که از جانب جناب مستطاب محب الکباب و قدوة الاصحاب حیدر العصفوریه بالله  
کاشف اسرار و تاسد کل شئ فی الفیض و فی کل المعرفه نادره الزمان فریخته الاوان هو الله  
اقترحت به الا و آخره علی الاوائل السعیدان عند بلاغته بیانیه و  
فصاحتہ لسانیه باقلیم چشم از وصف بیرون است چه جای ادب است عالم علوم و  
حضرت صاحب الاعلی آقایی سان الملک صانعه الله عن المکاره و الا کلامه  
و حسن سہ الله لا فاضله الفضل علی الانکار تحریر تصدیق دیوان منظومه جناب  
مستطاب فلک جناب شایسته نرارتاقاب نادره زمان و معدن علم و عرفان صاحب  
السیف و القلم و جامع الفضل و الحکم و حاج المعین کثیر یقین خاتمه  
سؤل الثقلین نواب کامکار کامیاب حاجی نواب کلب علیخان بجادر  
فرزند دلپذیر دولت فخرتختان و رئیس و ملا و اعظم طبقات اعلائی هندوستان فرما کند  
و اراد الی الله مصطفی آبا و عرف را بهر مآله امت بخار علوم و به ذرا حق و کذا کتب  
سرشدید طالعیه باین بنده شرمزده خیر شاری رفت اگرچہ این بنده را خا که بایستی  
در انشای ثروا و نظم پاری و نازی هستی نیست که توانم دین سیدان سرکار کا کسیم  
الا ان یضوای اینک جلاله و قالی بافت بهتر از سایر محترفه و اصناف بدقائق بیخ تحریر شایسته

۱۰۰ شاهنشاهی ایران  
 ۱۰۱ آفرینش  
 ۱۰۲ آفرینش  
 ۱۰۳ آفرینش  
 ۱۰۴ آفرینش  
 ۱۰۵ آفرینش  
 ۱۰۶ آفرینش  
 ۱۰۷ آفرینش  
 ۱۰۸ آفرینش  
 ۱۰۹ آفرینش  
 ۱۱۰ آفرینش  
 ۱۱۱ آفرینش  
 ۱۱۲ آفرینش  
 ۱۱۳ آفرینش  
 ۱۱۴ آفرینش  
 ۱۱۵ آفرینش  
 ۱۱۶ آفرینش  
 ۱۱۷ آفرینش  
 ۱۱۸ آفرینش  
 ۱۱۹ آفرینش  
 ۱۲۰ آفرینش  
 ۱۲۱ آفرینش  
 ۱۲۲ آفرینش  
 ۱۲۳ آفرینش  
 ۱۲۴ آفرینش  
 ۱۲۵ آفرینش  
 ۱۲۶ آفرینش  
 ۱۲۷ آفرینش  
 ۱۲۸ آفرینش  
 ۱۲۹ آفرینش  
 ۱۳۰ آفرینش  
 ۱۳۱ آفرینش  
 ۱۳۲ آفرینش  
 ۱۳۳ آفرینش  
 ۱۳۴ آفرینش  
 ۱۳۵ آفرینش  
 ۱۳۶ آفرینش  
 ۱۳۷ آفرینش  
 ۱۳۸ آفرینش  
 ۱۳۹ آفرینش  
 ۱۴۰ آفرینش  
 ۱۴۱ آفرینش  
 ۱۴۲ آفرینش  
 ۱۴۳ آفرینش  
 ۱۴۴ آفرینش  
 ۱۴۵ آفرینش  
 ۱۴۶ آفرینش  
 ۱۴۷ آفرینش  
 ۱۴۸ آفرینش  
 ۱۴۹ آفرینش  
 ۱۵۰ آفرینش  
 ۱۵۱ آفرینش  
 ۱۵۲ آفرینش  
 ۱۵۳ آفرینش  
 ۱۵۴ آفرینش  
 ۱۵۵ آفرینش  
 ۱۵۶ آفرینش  
 ۱۵۷ آفرینش  
 ۱۵۸ آفرینش  
 ۱۵۹ آفرینش  
 ۱۶۰ آفرینش  
 ۱۶۱ آفرینش  
 ۱۶۲ آفرینش  
 ۱۶۳ آفرینش  
 ۱۶۴ آفرینش  
 ۱۶۵ آفرینش  
 ۱۶۶ آفرینش  
 ۱۶۷ آفرینش  
 ۱۶۸ آفرینش  
 ۱۶۹ آفرینش  
 ۱۷۰ آفرینش  
 ۱۷۱ آفرینش  
 ۱۷۲ آفرینش  
 ۱۷۳ آفرینش  
 ۱۷۴ آفرینش  
 ۱۷۵ آفرینش  
 ۱۷۶ آفرینش  
 ۱۷۷ آفرینش  
 ۱۷۸ آفرینش  
 ۱۷۹ آفرینش  
 ۱۸۰ آفرینش  
 ۱۸۱ آفرینش  
 ۱۸۲ آفرینش  
 ۱۸۳ آفرینش  
 ۱۸۴ آفرینش  
 ۱۸۵ آفرینش  
 ۱۸۶ آفرینش  
 ۱۸۷ آفرینش  
 ۱۸۸ آفرینش  
 ۱۸۹ آفرینش  
 ۱۹۰ آفرینش  
 ۱۹۱ آفرینش  
 ۱۹۲ آفرینش  
 ۱۹۳ آفرینش  
 ۱۹۴ آفرینش  
 ۱۹۵ آفرینش  
 ۱۹۶ آفرینش  
 ۱۹۷ آفرینش  
 ۱۹۸ آفرینش  
 ۱۹۹ آفرینش  
 ۲۰۰ آفرینش

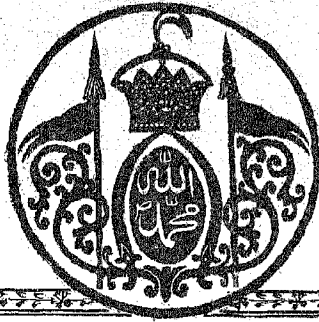


[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]





از آنجا که شهر طوس شرح معانی این دیوان را بجا آورده باشد بهتر آنکه انهار مجرب کند

و العجز عن حيلة الإنسان

تصدیق جناب جلالت مآب حسن علیخان وزیر قمار دولت علیه ایران

وزیر فوائد عامه و وزیر شورشخانه

چاکر درگاه نیز عذوبت و طلاقت این دیوان را که بمجموعه مضامین و ذائقه

بهمین صفت و سبک که مرقوم است تصدیق مینمایم

تصدیق جناب مقرب الخاقان آقا میرزا علی مستوفی اول دیوان

پسر مرحوم خفیز قاضی مقام

کتاب لَوَّانَ اللَّيْلِ يَرِي بِمِثْلِهِ كَقُلْتُ بِدَكْتُ عَنْ هِجْرَتِهِ

ذکاء تصدیقات مرقومه خاصه آنچه جناب قاضی نصاب سان الملک

وامعه و نوشته اند بر فضل این تمنا بربان فاعل فضل است

تصدیق جناب مقرب الخاقان میرزا محمد صدیق الملک مین قزوین

دولت علیه ایران و نائب اول وزارت خارجه

انا عاجز و قاصر عن وصف فصاحتها و بلاغتها و سلاسة

هذا الذي يعان كما هم من كيا فوئت و المرحان و توصيف و تصديق جاب

قطب المورخين و استاد الموفين و عماد المرسلين و عظم شعراء المتقنين و الما

و انعم الاو باء المحققين و المدققين سان الملک و الله طالب الله و بانه

له و غیر عاریب

له و ذائقه

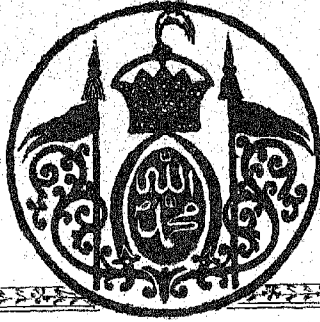
له و ذائقه



له و ذائقه

له و ذائقه

له و ذائقه



در وصف این  
دیوان فصاحت کامل  
راست است

در وصف این  
دیوان فصاحت کامل  
راست است



فِي وَصْفِ هَذَا الدِّيَّانِ صَفَا كَلَامُ أَصْدِكُمْ خَلْقًا

تصدیق فہرست خروما و اباب نورا و لوالالباب نورا و مندرسب پیش خوا  
دانش حسب عالیجاہ بقرب الحضرة الوالامیر زاہدیت خان افش مستوفی دیوان  
سماون اعلی ابن عالیجاہ میرزا سان الملک سچر علی ایٹا انما  
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ



جدول اسمی کتب لغات کاشف معانی بعض الفاظ و محاورات

نام کتاب	نام مولف	کیفیت
برایان حجاج مطبوعہ عجم	محمد کریم ابن عبد علی تبریزی صاحب	مولف این کتاب لغات برایان قاطع و کتب جہانگیری را تنقید کرده بعد حذف کتب مضبوط در آورده و اسناد مندرجہ فرمات کتب برجائی نگاشته و حسب زمان شاخزاده بہمن میرزا مست برایان کار کاشته
برایان قاطع مطبوعہ کلکتہ	محمد کریم ابن عبد علی تبریزی صاحب	کتابی ست مشہور در لغت فارسی

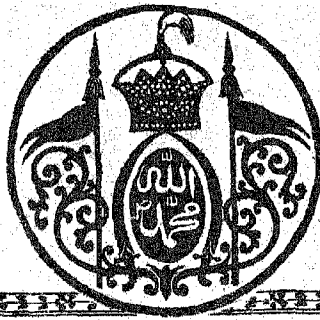






نام کتاب	نام مولف	کیفیت
بها عجم مطبوعه دلی	نیکبخت تخلص بها	مولف در لغات مستعمله زبان فارسی و مصطلحات کتابی غریب مستند با سناد اساتذہ الهی و ابواب تنهیل بر روی سند بیان کشوده
صراح مطبوعه کلکتہ	ابو الفضل محمد	زبان فارسی ترجمہ صحیح است کہ جو سری لغت تازی ترتیب داده
غیاث اللغات مطبوعه کلکتہ	ملا محمد خیابانی مصطفی مستوفی دارالریاست عرفت رامپور	مولف در لغات عربی و فارسی و ترکی و رومی و کنایات و مصطلحات و مباحث بعضی از علوم طبع پنهان رنجته در ستمه بختار و دو صد و چهل و دو بجزی به انتظام رسانید و مردم مند را از نا لیا و دیگر موفیقین بی نیاز کرد اندید
فرنگ انجمن آرا نامی	رضاقلین خان تخلص بها مفتی امیر الشیخ	مولف لغات مستعمله زبان پارسی و ترکی آورده به تنقید و تحقیق و تصحیح و تعلیل آنها پرداخته و به تنقیح بلوغ اسناد اساتذہ اهل زبان با سر لغت منضم ساخته





نام کتاب	نام مؤلف	کیفیت
قاموس مطبوعه عربی	محمد الدین محمد فیروز آبادی	د لغت تازی تباری ست شهوړ متداول در دیار عرب و عجم شهرش از زیادت بیان ستغنی گردانید
لسان اساطین	فضل خان پسر عمر سیف خان	رساله است مختصره تحقیق لغات ترکیه تبر
منتخب اللغات مطبوعه کلکته	مولوی محمد علی	مؤلف در سال پنجم از و مشقصد و شانزده عیسوی حسب ام جعفر بیلر بهادر اللغات تغیری داده بنای تیشش بچو بر باطن نه
منتخب اللغات مطبوعه کلکته	ملا عبد الرشید حسینی	مختصر است در لغات تازی زبان فارس در عهد شاه جهان پادشاه فی الکلیف
منتخبی الارب فی لغات العرب مطبوعه کلکته	مولوی عبد الرحیم ابن مولوی عبد الرحیم صفی پوری	مؤلف درین کتاب حل لغات قلموس زبان فارسی نموده ترتیب حروف تهجی ضبط فرموده سرما دهی باینکه در آن نمایانند از دیگر کتب بر آن

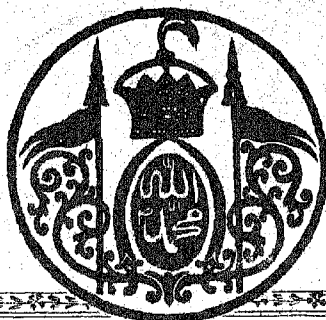




جدول متضمن اسما فی قوساتی الی الی برایتی مصطفی آبادی

نام سیر	نام اولاد	نام پدر	نام مادر	کیفیت
جانب علی خان	سید محمد	سید علی	سید علی	از چهارده سالگی در فرخانی لاوری او لو العفر
عاشق علی خان	سید محمد	سید علی	سید علی	قدم نهادند و دوا مردی دادند اکثرت احوال
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	و انصار و اطاعت کرده و با کرده جانب این
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	جلالت شعار به تیغ و شمشیر کشی سه بار
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	ملک کیشر را قاضی و متصرف کردید ندانم
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	محمد شاه پادشاه دلی را که آن است
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	از حسن اتفاق مدد آن بنی از تیره پشیمان او سلطان
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	طریق انحراف سپردند نواب عالیجناب او
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	شاهی بر استیصال شان با کوشش و کوشش خاطر
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	خاقان زمان از کرد و دوت تفریه یافت
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	چنانچه اولاً سیف الدین بن نجیان و غیر آن از سادات
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	بار به لامعوبت و فنا نیا بر سه الهیا
سید علی بن سید	سید محمد	سید علی	سید علی	و رای کلا و غیره از سر کشان تا خند و دیگر





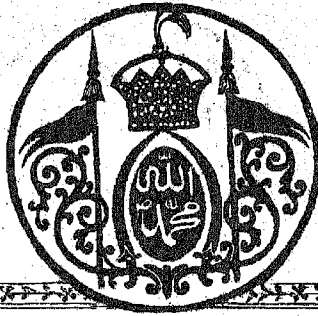
نام رئیس	نام	تاریخ	تاریخ	تاریخ	کیفیت
بنای محمد فیض خان	ساکر است	بیستم	برآمدن	لایق	رایگان و تهردان را در حلقه مطیعان فرمان خود کشیدند و همچنین در نهاد و دود محسوسه فتح و خضر بدست آوردند
طالب شاه	و یکصد سال	و سی سال	و سی سال	و سی سال	سرکاره جناب نواب علی محمد خان بهادر طالب وفات یافتند سران فوج پنجی و در زمین بر اکثری از محاکم تقاض و متصرف آمدند
چک شتر	و شتر	و شتر	و شتر	و شتر	اندکی از ملک بدست مرکی از سر زند
هجری					نواب غفران آتاب در آمد هرگاه سبانه نواب
					شجاع الدوله بهادر وزیر المملک اوده و
					حافظ المملک فوج نواب مویدین الله و مرث
					بنک افتاد و حافظ المملک کشته شدند
					نواب محمد فیض الله خان بهادر و مویدین الله
					نواب غفران آتاب بر لایق و محال است آن
					فرمان نه ماکر دیدند از طفلی که از شجاعت
					و پردی از ناحیه حال حضرت ایشان





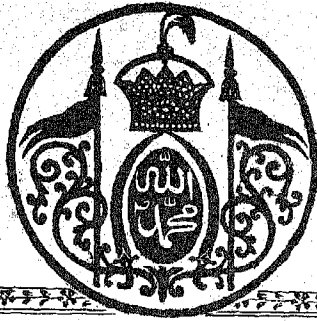
نام رئیس	زمانه تولد	زمانه وفات	نام	کیفیت
نواب محمد علی خان	سال کجرا بست	بسمصر قتل	رامپور	چنانچه چهار دهالی در افغانستان بکمرای شد و زانی قوی نامی پهلوانی زبردست یکده بسیار ساینده و قلعه بشروار را تصرف نمود بکمال دیر و قوی راسته بودند و تبعیت بنوی پیراسته و بنای شهر مصطفی آباد و غرض بیستمه خان علیا بنیاد علی القاب است
طاب شراه	چهار روز و شجری	و دوصد و نه جری	رامپور	بعد وفات پدر عالمقادر اوشیش برسد ریاست شنگن کردیدند و بی برنیا که از دست سران فوج مجروح و مضرول شدند و در حالت زخمی یک ماهه سفت روز بر سر برود جان دادند
سید محمد علی خان	بسمصر و مقادیر	شش ماه و بست	رامپور	بعد زخمی نواب محمد علی خان بهادر برادر بزرگ خود سندانای ایات کشتند و در شاعت امور خیرش بلین بکار بردند سرگاه بانو ابی القاب
طاب شراه	و مقادیر	و روز یکصد و دو	رامپور	و شش و شش و شش





نام رئیس	تاریخ	مقام	رسم	تاریخ	کیفیت
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	وساحت فتح گنج غزنی اتفاق جنگ
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	افاد دست از ریاست کشیدند
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	و بنا برادای فریضہ حج سفر حجاز پیش
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	کر قند و نکام مراجعت در ریاست
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	مستعدہ بہت و دودہ ہمہ حکم سر کر و ندو
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	عاقبت در مقام ناوون اتفاق شد
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	سرکارہ جناب نواب غلام محمد خان بہا
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	طالب ثراہ رہ سپر حجاز کر دیدند ہائی
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	نواب آصف الدولہ بہادر بر سند نواب
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	محمد علی خان بہادر پدر خود شکن گشتند
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	بعد از تحال نواب محمد علی خان بہادر
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	پس رسم خود بحسن تدبیر حقوق
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	خویش اور پیشکاه کورنٹ
طالب ثراہ	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	بہ ثبوت رسانید و حکم ان این
نواب محمد علی خان	یکم جولائی ۱۹۰۷ء	سرکار	سرکار	۱۹۰۷ء	ریاست کر دیدند و مستعد





نام	تاریخ	موت	زاده	پدر	کیفیت
<p>جناب محمد علی خان علب شاه</p>	<p>آخره پنجشنبه</p>	<p>سال و چارم</p>	<p>سال و بیستم</p>	<p>سال و بیستم</p>	<p>زیب و زینتی تازه بخشیده فوج ارسل فوج سرکار امکیزی آراستند و حکما را همچنان پیراستند ریاست را رونقی تا مشروطه لطف ملک را بنای خوب نهادند با مجلس پنجگانه و حکمت بنای وفطانت و متکا مدت حیات بسر بردند</p>
	<p>سال و بیستم</p>	<p>سال و بیستم</p>	<p>سال و بیستم</p>	<p>سال و بیستم</p>	<p>بعد از آنکه پدر بزرگوار بر سر سفره رحمت ورون ریاست از آنچه بود افزودند و در سال یکه از شصت و پنجاه هفت عیسوی هم خلافت و هم قضاوت را با طبع نظر داشتند و فی و شاه بدر کرد و در بزرگش اندک با یکی یک سبب و پانصد و پست با خیار است یوانی و فوج و تنهای آن شد و طاعتی نزد پادشاه و عرب و قوم فوجی متکاشته بودند و شعر میفرمودند و پنجاه و یوانی مختصر در خط الکلیه</p>

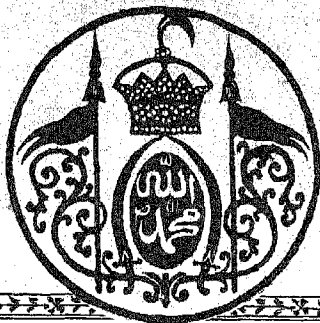




ذکر سراپا سپهر و رعایا جناب علی القاب حاجی حسین شیربغین از روضه مطهره  
شهنشاه خاقان جناب نواب کلب علیخان صاحب بجا و شیر حسین  
فرزند و پسر دولت اکبریه و لاورد اعظم طبقه اعلائی ستاره مندرام ملوک و قیام  
ولادت با سعادت صباح روز یکشنبه بستم پنجم سال بخیر از دود و صد پنجاه بجزایق نوزدهم اپریل سال  
و شصت و پنج عیسوی است چنانچه از شریف سی سال و یازده و چهار یوم سپری شد بمیکه حضرت فردوس  
نواب محمد یوسف علیخان صاحب طاب ثراه پدر عالیقدر آن مهر پریاست مداری رحمت ایزد  
بست چهارم دقیقه سال بخیر از دود و صد و شش و یک بجزایق بستم و یکم اپریل سال بخیر از دود  
و شصت و پنج عیسوی روز آدوم به بعد نیز در بره ساد و فرمان فرامی و مسند حکمرانی جلوس فرمودند در سال  
دود و صد و شش و پنج بجزایق شوق او ای فریضه چچ در دل فیض منزل جاکر است بستم دوم ماه مبارک  
رمضان نخست لشکر کوچ بستم و سوم ماه مذکور سحرگاه بنشین غنیمت با چند ارکان دولت حکم نهضت افروختند  
با عراز و اگر امیکه بزرگ سلطان بجزایق است و زیارات شرف کرد و بیده ششم محرم سال بخیر از دود و صد و  
بجزایق باز اتفاق در دود و مسعود در والایه افتاد از شریف سی سال و پنجم و سصد و شش سال شانزدهم  
نصد و چهل و پنج میل کسری را بذاض ربع زیر حکم عالیست و تقداد مردم چرب مردم شماری سال  
بخیر از دود و شصت و مسعود و دود عیسوی پنج لک و مقداد نیز از چهارست و اختیارات قتل قصاص و دیوانه  
و فوجاری کاخه حاصل با بکجه در صفت کمال ابو ساسی شریف غلب بوده اند و کالات آنرا  
افزود و چنانچه حصول خلد امصاف فرمودند و بنای زکوة اموال نهادند و محارب روم درون کاپیت  
بجزو حان تسلطین عطا فرمودند و در آرایش شهر و انشاء عمارت بر حله بنه مان رویان گرفتاری اند







و اهل کمال مطهره اگر داور داند و شبانه روز توجیه عالی برین کار بند دل می ماند اگر علوم مستدا و له و غیر مستدا و له متنا  
کلی دست داده و کاه کاهی بشهر نیر کر آسینه مایند سه مجموعه نشر در فارسی یکی تراجم دوم قیدیل حرم  
سوم تحفه خسروی و یک در ریخته موسوم به بلبل نغمه پنج و چهار دیوان در ریخته یکی نشید نشرانی و دوم و  
خاقانی سوم دره الانتخاب چهارم توفیق سخن و یک دیوان فارسی همتی تبلیغ فرخی از نتایج افکار که کتابت  
ایزدتعالی و تقدس مانع اقبال بچون مژگان روی عدیم انشال و مرشد زاده کا سکار خواجه ششاد علی خان

سر ایا اجلال را دانا از صد مژده خزان امون و صون را دلباسی و آله الامجا

تایخ منشی مظفر علی خان بهجا

ز طبع شاد چو عیان شد تجلی معنی	ز طو حضرت موسی بشوق دید آید
اسیر مصرع تایخ طبع و بکفایت	بهر زمین سخن آسان پدید آید

۱۳۹۶

تایخ منشی محمد امین میر

دیوان خدیو و ادراک شد مطبوع	خوش تافته از برج بیان شمس فیوض
مقسم در مصرعی دو تایخ منیر	اشعار اندا و ندر جان شمس فیوض

۱۳۹۶

۱۳۹۶

تایخ منشی صابر حسین صبا

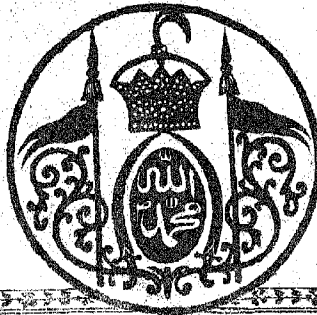
چون کلام شمع و آگاه	کشت شمع حرم نور صبر
سال طبعش صبا غنچه بخت	سخن جهان نواز و جهان پرور

۱۳۹۶

۱۳۹۶

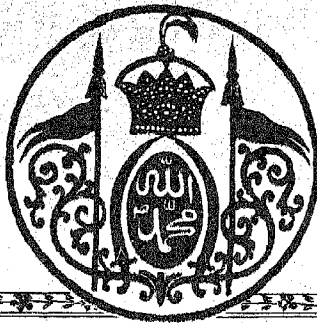
تایخ ترتیب دیوان انوشی کو بند پرشاد صبا





مردم بهترتی است ملک و ما	مندان در پور کز قباش
شد مشرق آفتاب سنی شش	ترقیب نمود تازه دیوان لطیف
تاریخ عبد القادر جان و آ	
زی منکر نواب عالم پناه	بملک سخن رخت لعل کوه
نی سال تاریخ آن نظم شاه	چو مطبوع کردید و آفتاب نوشت
تاریخ محمد زمان خان بسمل	
که دارد بر ورشک نظم نظامی	چو شد طبع دیوان حاتم نظام
کلام محمد تاب شاه کرایه	رفت و چنین سال آن ملک بسمل
تاریخ محمد احمد شمس خلف قشای میر احمد	
که باب فیض او عالم پناه است	چو شد مطبوع دیوان حیدر یوی
کمر ریزی ملک پادشاه است	قصر این مصرع ساش رفزد
تاریخ محمد فصیح الزمان خان شمس محمد حبیب الزمان خان حرم	
چون مرد ملک بدیده اهل عجب نمود	در ملک پارس رفت کلام خدیو بند
معنی و لفظ شیفته حسن هم نمود	مطبوع کشت چشم و دل روزگار
تا بن هر اوج فصاحت رفت نمود	تاریخ طبع آن تلم منکر منیر
تاریخ قشای میر احمد میر	
شمسی عجبی اندر دست از شعله بانیها	و آخس منی سلطان سخن آرا





آن شمع بود دیوان آن شعله بود مضمون  
از منند بایران شد و ز پارس بهند آمد  
در پارس میانی ترین نظم زبان دانی  
مطبووع شد و کفتم تاریخ امیر آفراس

پیدا است ز لعلش رنگ همه دانیها  
هر ملک معطر گشت از طهر فشانها  
در مد می جوشد زین جبر و اینها  
چون مندر عجب نازید از شوخ بیانها

### خاتمت الطبع

خدا یای یاری کدارش بنده ظلوم و جهول شکسته است راه چهره تو نتواند برید معذور  
بنی البرابا دست نیروی کارش این هیچکاره بوالفضل خسته است در غر نعت تو و بیک  
عبارت نیار و کشید مجبورش شمار و در که به حال صورت است و نقش نعت بهالت نهی  
بر کنی شست از تنگ ناکسی می میرم و در زندان غم اسیرم لاجرم بر سر در اصفیاء سرود  
انیا و آل پاکش و اصحاب جلالت لاکش درود و سلام می فرستم تاجیر نقصان غاید و طلافی  
فاقت مندر مایه صلوات الله البروف الرحیم علی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب خاتم النبیین  
و سید المرسلین و امام المتقین رحمة الله علیه و علی آلهم و اصحابه اولاده و ذریه طیبین الطاهرین  
و علی ازواج الطاهرات امهات المؤمنین مادامت السموات و الارضین اما بعد ساعه که دادی نعم  
من گوش کند و با صبر کجا که مایه یون رقم من بحر سسته خوشنشین را فراموش مرجانیک آدمی ای سما  
شیند فی سست و خوش رسیدی ای با صبر دیدنی که شاد و دارای فلک تخت فرید و ناپا کند رنجت  
جیشید و تنگگاه قدر قدرت خدا صولت کیوان رفت شتری سیرت بهر سطوت خورشید شکست  
نامیر حجت عطار طفت قرطعت سیل سینت جلقه چرخ ناماری عظیم الشان عسکر مکاری محلی القاب عالیجات





حاجی حسین شریفین زائر و ضمیمه پهلوان شاه خاقان نواب کلب علیخان صاحب  
مشیر قیصرند فرزند دلپذیر دولت انگلیسیس و لا و اعظم طبقه اعلای تبار و  
شهریار عدلت و منور والی دارالریاسته مصطفی آبا و عرف را سپور لازال مستقر اعلی السعده  
و الاجلاله و مستندانی امرالامان و الایالاته با وصف او ای فرائض ملت و اشتغال به جهات ملک  
در علم و فن کوی سبقت از دو فوئان سلف و خلف ربودند و حقیق تحقیق و تدقیق از تمام  
علوم مختلفه و فنون متنوعه پیوند خاصه چون بر زمین آراستند انوری دیگر شمع دعوی غیره  
و آذی سپند کردار در تار شک و حسد سوخت شاهده غایم دیوان تلج فرخی ست  
که در عجمی زبان ست و قالب سخنوری را روان سخن اسرار است و مطلع انوار کان حصانت  
و جان بلاغت مصالحت مصالحت ابواب انجان با شد و اشعارش بر شهری نرکی زمان  
لفطش دل می باید و معنیش روح می نماید کلاسیست معجز نظام که تقریر نفسش لسان  
علیم الهی در غور و تحریر و صیفش نظم از شایخ شکل طور سزاوارتر المختصر سرگاد انشایش بنجام  
رسید و املاش روی فرجام دید بود اطمینان دولت فخر انگلیس به مستقر اخلاقه طهران بسیر آرمی  
روزگار سر حلقه شری دور وادار او بی تحریر لبید عیدم النظیر منظره انوار عظمت مصداق  
صاحده ذره معانی و مناقب عاریج رتبه مفاخر و مناصب جناب مستطاب عالیجاه تهر  
السخافان مؤتمن اسلطان سیر از محمد تقی خان سپهر خاص ملقب به لسان الملک مستوفی  
دیوان سمایون اعلی سلطنت ایران ضاعف اسد تعالی کماله و اوام علی الانام غلاله با  
چند بجز فستاده شده و بنای رویش نموده و مقارن اوان فرورگرا می نشیند بکار





آنحضرت علی شیرازی شایسته شال یافته و بدان صوب شتافتند عالجای میرزا  
 و و صو شس بهیمنه برافرازنده زیات شای برهنه و زنده نورانی پس  
 و تاجداران به پناه خسروان و سربداران و داور دوران ملک الملوک ایران و قورا  
 صاحبقران السلطان السلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان  
 ناصرالدین شاه پادشاه قاجار شهنشاه تمام ممالک محروسه ایران لاریت زیات  
 اسماک و آیات شکر مکتوبه علی صفات الولاح الاطاک ادریس فرمودند و مصلحتان  
 دایره دولت سلطانی را بر جمع مستقر اخلاقه افتاد اهازت مطاعه فریاد آوردند  
 و بعضی از مواضع محو و اشباقی بکار برده تفریطی در آخر ثبت کردند و فحاشت نصایب  
 نکشیدند و سپس با قصیده و ناسه و ناسه و قطعه و جواب نامه اعلی حضرت خدیو کمها  
 بالطف الابدی عکده اجری بالفیض السیدی فی بجار لفظه و الا بهت فکله بمفارت  
 محمد صالح بیک یکی از نظر کردگان عین عنایت خویش بمپای لب پایه آنحضرت علی  
 نزاران نزار شکر آفرید کار نهان و آشکار که در ماه و نیمه سال بخیر او و و صد و نو  
 بیل قصیده و قطعه و تقریر عالجای میرزا لسان الملک تصنیف غلامی طران چلین که شش  
 کاشتهای فی الفانامه تصانیف و دیوان رحمت عنایتی فی دست پسین شرح احوال ابن یاسر  
 وافی به تصحیح و تشبیه طایفه خاص بارگاه عرش اشتباه نشی امیر شایسته مخلص مطیع تلج  
 مصطفی آباد عرف را بهر کمالی سلب طبع پوشیده و چشم مجنون صفقان وادی سخن چرا  
 و در پای سوره و سوره بر روی میکنان شود





CALL No. { ۱۹۱۵۵۱۳۱ } ACC. No. ۶۲۱  
 AUTHOR ۳۵  
 TITLE تاج فرخی

۱۹۱۵۵۱۳۱

۱۹۱۵۵۱۳۱

۶۲۱

تاج فرخی

Date	No.	Date	No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

